

دوماه نامه اجتماعی فرهنگی، سال اول، شماره چهارم، اسفند ۹۱ و فروردین ۹۲

بررسی ازدواج اجباری دگر باش‌ها

از دواج دگر باش‌ها
از دید جامعه‌شناختی
پرسئوس و کاوه اهورایی

چرا برخی لژی‌ها
با یک مرد ازدواج میکنند؟
نگاه روانشناختی از صدرا اعتمادی

مردان همجنسگرای
که با زنان ازدواج میکنند
هوداد

وهم
گفت‌وگو با یک ترنس

قربانی
سامان درخشان

ما تنها نیستیم
و تنها ما نیستیم!
عماد فهیم

ازدواج اجباری



«درآمدی بر تفاوت‌های پوزیتیو در هویت کوئیر» و «هویت کوئیر و انرژی نامدلول‌ها»
بخش سوم و چهارم از هویت کوئیر به قلم مسعود ایرانی

بهداشت لژی‌ها

پرونده‌ای درباره‌ی بیماری‌های مقاربتی
در ارتباط جنسی لژی‌ها

پسران درد

درنگی در داستان پسران عشق
اثر قاضی ربیحاوی

فهرست

بهاریه نود و دو

آرش، بازیار، سامان، شایان، کیارش، محمد،
مزدک، مسعود، هوداد

۴

رویدادها

رسمی می شود

۱۶

شعر و اقلیت

چگونه یک دگرباش میتواند حرفهایش را به شعر بگوید؟ (قسمت چهارم)
نوشتار آرش سعدی برای شاعری

۱۲

باشگاه نویسندگان

پیا پروانه شویم، پروانه
شایان.میم

۲۲

ناخدای کشتی بی بادبان
آرش سعدی

۲۱

داستان من
سبحان

۲۳

قطعه‌ای سپید
مهران

۲۲

روزهایی که آرزومندیم
علی

۲۴

به سوی تو خواهیم آمد
کیارش لاماژور

۲۳

مرثیه ای برای نیایشهای
مادر بابی
نیما سَروش

۲۴

قرار
بازیار

۲۴

امشب کجا بخوابیم؟!
بازیار

۲۵

۲۱

راز اقلیت

آشکارسازی؛ بایدها و نبایدها (قسمت سوم و پایانی)
صدرا اعتمادی (روانشناس بالینی)

۲۳

پرسش‌هایی از کارشناس
پارسا

۲۹

پرسش‌هایی از کارشناس
علی

۲۵

من وجود دارم

قسمت دوم: نیل پاتریک هریس
پرهاما

۳۰

۲۳

دفتر مقالات

«درآمدی بر تفاوت‌های پوزیتیو در هویت
کوئیر» و «هویت کوئیر و انرژی نامدلول‌ها»
دو مقاله از مسعود ایرانی

۳۲

فوکو و جنسیت نوشته‌ی جاناتان کالر
ترجمه دوموزی

۳۵

۳۲

پرونده ویژه: ازدواج اجباری

۳۹	ازدواج دگر باشها از دید جامعه‌شناختی پرسئوس و کاوه اهورایی	۵۳	وهم گفتگو با یک ترنس
۴۸	چرا برخی لزبینها با یک مرد ازدواج میکنند؟ نگاه روانشناسی صدرا اعتمادی	۵۵	قربانی سامان درخشان
۵۱	مردان همجنسگرایی که با زنان ازدواج میکنند نگاه روانشناسی هوداد	۵۷	ما تنها نیستیم و تنها ما نیستیم عماد فهیم

۳۸

زندگی اقلیتی

۶۰	بهداشت جنسی لزبینها یاس آسمون	۶۴	کابوس یک بیماری گفتگو با ترانه
۶۶	خشونت خانگی در روابط بین زنان لزبین یاس آسمون	۶۸	نامه‌ای به عشق خاموشم بهار

۵۱

کتاب اقلیت

۶۹	درنگی در داستان پسران عشق مزدک زندیک	۷۳	فرزندان ما (قسمت یکم) برگردان وارتان پاکباز
----	---	----	--

۶۹

فرهنگسرای اقلیت

۷۶	دعاهایی برای بابی نیما سروش	۷۷	Bliss آراز
۷۷	Glad to be gay نیما سروش		معرفی کتاب
			معرفی فیلم
			معرفی ترانه

۷۶

اقلیت

دوماهنامه اجتماعی فرهنگی

با روش اطلاع رسانی، تحلیلی و آموزشی
زیر نظر گروه سردبیری

مشاورین هنری

فهیم، ژوبی، حسین غریبه

نویسندگان به ترتیب حروف الفبا:

آراز، آرش سعدی، بازیار، بهار، پارسا، پرهاما، پرسئوس، ترانه، دوموزی،
رامین، سامان درخشان، سبحان، شایان، میم، صدرا اعتمادی، علی،
علی، عماد فهیم، فرزانه، کاوه اهورایی، کیارش لامازور، متین محمدی،
محمد آسمانی، مزدک زندیک، مسعود ایرانی، مهران، نیما سروش،
وارتان پاکباز، هوداد و یاس آسمون.
و با سپاس از ارسالان

طرح روی جلد: فهیم

AghaliatMagazine@Gmail.com

aghaliat.blogspot.com

facebook.com/Aghaliat

بهاریم نو دودو

افند

شاخه‌های بید بالای سرم به دستور باد فتنه‌ای به پا کرده است. خورشید باز یاش گرفته، با نسیم این صبح تازه، دست به دست هم داده‌اند تا آفتاب را با چشمانم در بیاندازند. چشمانم را که می‌بندم قرمزی آفتاب از پشت پلکم پیغام می‌دهد، هنوز باید چشمانم در سپر بمانند. قرمزی می‌رود و چشمانم را باز می‌کنم. ابر در کنار سپاه چشمم برای یاری‌ام آمده. با خیال راحت به حمله‌ی ابرها لبخند می‌زنم.

صدای برخورد قطره‌ها از پشت سرم، روبه‌رو، کنار، چک‌های آب روی پیشانی‌ام، خودم را جمع می‌کنم و به تنه‌ی درخت می‌رسانم. تکیه می‌دهم و به ستیز ابر و خورشید نگاه می‌کنم. آفتاب مانده اما باران می‌بارد. ناگهان کمانی از رنگ‌های تنم می‌درخشد.

می‌ایستم، جلوتر می‌روم، تر میشوم، می‌خواهم بدوم. میدوم در زیر آفتاب، خیس باران، زیر رنگین‌کمان. نسیم باد تندتر می‌شود تا باران آرام را به جانم بیاندازد. تندتر از باد میدوم، تر از باران میشوم، زیرا من درخشان‌ترین رنگین‌کمان این خورشید و ابرم.

شایان میم



می کند بی سبو جاودانی
می رود بی صدا ناگهانی
یک زمان، هم زمان، هم زبانی
یک زمان، هم زمان، بی زبانی
مژده می آورد که بهارست
تا بگیرد مگر مژدگانی
شاخه‌ی نازکی را گرفته‌ست
تا بسازد از آن آشیانی
بلبل آورده از شعر و آواز
رو به غمگینی و نوحه‌خوانی
قرمزش قرمز و زرد او زرد
اشکهایش همه زعفرانی
خانه‌ای دارد از هرچه دارد
حس و حالی به شور جوانی
بینشی دارد از جنس دیگر
گفتگو می کند با جهانی
گفتگو می کند با درختان
شب، به فصل بهار و نهانی
در دلش راز صدساله دارد
مرد غمگین رنگین کمانی
ای تو، ای شاه رنگین کمان‌ها
با بهاری ولی بی نشانی

آرش سعدی

امسال درون دل من جای تو خالی است
کس نیست به جای تو و امسال چه عالی است
امسال به یاد تو شروع می‌کنم، اما
یاد تو و بوی تو، بهاری متوالی است
امسال، به حیث تو، بهار و گل و رنگش
تقدیم خداوند به تقویم جلالی است
در بند توام، چون که مرا بال و پری نیست
پروانه هم این است، که او را پر و بالی است
عاشق شده‌ام، چونکه در آن چهره‌ی زیبا
هم چشمِ خمار است، هم ابروی هلالی است
بگذار که آرش رخِ زیبات ببوسد
بگذار ببوسد اگر این بوسه خیالی است
پرسید: «بهار آمده عیدی چه دهیمت؟!»
گفتی ولی ای عیدی من این چه سوالی است؟!

آرش سعدی

تعمید در اسطبلِ طبیعت

شده را در هم شکسته و از عمودِ ساختار فرو ریزد و تلورانس‌های طبیعی و اغواگر را جایگزینِ بوطیقایِ ذهن‌هایِ پاساژی و پاساژهایِ ذهنی گرداند.

چه نحوستی می‌تواند در طبیعت و چشمه‌هایِ جاری‌اش باشد؟! نحوست آنجاست که به قولِ بایرون، ساعتِ تقدیر، پایِ لنگِ شب را زیرِ رانِ بلورینِ روزِ مردد نگاه دارد؛ کلوزآپ‌هایِ یک چشم‌اندازِ گشوده بر فرازِ شهر، با اسلوموشن‌هاییِ طبیعی که مردمکِ چشم‌ها را از چار دیوارهایِ شهر می‌دزدد؛ ایثارِ طبیعت در سمتِ مرکزِ درونیِ پرگارِ ذهنِ ماست که با تنِ هر سرو بر لبِ جو، چون آهی بلند بر آسمانِ تنوره می‌کشد. آدمی‌زاده‌ای که چون گرازی، سرگردان، در دلِ شهرها و خیابان‌هایِ مدرن، خویش را جویده جویده از روده بالا می‌آورد؛ نیازمندِ شوک‌هاییِ این چنینِ طبیعی و بکر است که خویش را از حبسِ چرخه‌یِ مونتاژ باز رهاند و شعرِ طبیعت را چکه به چکه در گلوئیِ اسیمژه‌هایش حفر کند. شاعریِ رومنی به نام لیندا ماریا بارو، چه گزارشی از طبیعتِ وحشیِ آدمی بر تاسِ خوانش ما می‌ریزد آنجا که می‌گوید: سال‌ها قبل، جنگجویانِ چنگیز خان، گمشده در جلگه‌هایِ پهناور، تشنه و عطش‌ناک، برایِ زنده ماندن، خونِ اسب‌ها را می‌نوشیدند؛ به همین سان آدمی، باید در اسطبلِ طبیعت، این شامِ آخرِ زمین، خونِ مسیحِ شعر را لاجرم سرکشد و اسب‌هایش را بی وقفه در خونِ خود بدواند.

شاید که از این رهگذرِ دیالکِ تیکِ یورتمه وارِ متروها و زُلِ زدن‌هایِ خاموش به خیلِ همسفرانِ خیره‌اش راه، زیرِ ضرباهنگِ پچپچه‌هایِ جویبارِ بهاری، در کنجِ غرش‌هایِ درونش بر خویش، لحظه‌ترایی کند!

چه موهبتی است این تعمیدِ خیس در جمجمه‌هایِ غوطه‌ور!

در همه حال، پرگارِ طبیعت با لطافتیِ بازیگوشانه، ما را به سمتِ لابیِ اصیل و درونیِ خودمان چرخانده‌است. به هوایِ برون‌رفت از این چارچوب‌هایِ گوتیک و فضایِ گروتسکِ شهری، از نگاه‌هایِ آبستره و تک‌ساحتی، از پستان‌هایِ شیشه‌ایِ آکواریومِ مجاز؛ خونِ مان را می‌خرد تا تو با خونبهایت سرِ راست برویِ دنبالِ اکتشافِ حیطه‌هایِ نامکشوفی که مافیایِ شهر در قابِ رسانه از تو دزدیده‌است؛ مثلِ جست و خیزهایِ یک وزغِ کفرگو زیرِ جلبک‌هایِ یک صخره؛ یا مکاشفه‌ای که از جفت‌گیریِ دو کبوترِ پاکدامن، زیرِ قبایِ تجربه‌هایِ زیسته‌ات می‌خزد.

جایی که جنسیتِ یک درخت، تو را مثلن درگیر با دغدغه‌هایِ مثلن جنبشِ فمینیستی نمی‌کند؛ جایی که بازیِ عقربه‌هایِ مدرنیته، پشتِ منطقه‌یِ آفسایدِ ثانیه‌ها می‌خشکد و به خواب می‌رود؛ جایی که پایِ خزنده و مخملیِ اوریلِ فتنه‌گر، با سکوتی که در شعرِ ترانسترومر، سایه‌ات را طعنه می‌زند؛ چون ویلونی در جعبه‌یِ سیاهش، حمل می‌شود تا موتیف‌هایِ فراوانی را زیرِ دیگِ خاطره‌هایِ بهاریت، هیزم کند. هر جا که رگ‌هایِ متورم و خُرده پاره‌هایِ رویایِ مدرن، نشتر خورده‌اند؛ انگیزش‌گرهایِ طبیعیِ قابلِ رصد و رهگیری‌اند.

طبیعت، تنها چیزی است که با مقاومتیِ مثال‌زدنی تاکنون در همه‌یِ عرصه‌ها سخت جانی کرده‌است و ابزارهایِ دریدنِ رویایِ مدرنیته را در اختیار گرفته‌است و مثلِ سوررئالیزمیِ پنهان که جادویِ دگماتیسمِ پوزیتیویبه را در هم می‌پیچید و می‌بلعد، می‌تواند قلمروهایِ اسطوره‌یِ مدرن و هژمونیِ افشانِ مک‌دونالد و کارناول‌هایِ یائسه‌یِ شهری را در خیالیِ استحاله‌گر، به تجزیه کشد و چُرَتِ میزانش‌هایِ سکوت و نگاتیوِ نقاب‌هایِ کدگذاری

کردم که چطور با یک پسری آشنا شده بودم که یکدیگر را خیلی دوست می‌داشتیم، برایش تعریف کردم که چه احساسات خوبی را برای اولین بار در زندگی‌ام تجربه کرده بودم و برایش تعریف کردم چه شد که از ترس اینکه آدمها ممکن بود چه بگویند و چه بکنند دوستی ما تمام شده بود. فشار دو تا از شاخه‌های نازک درخت که محکم من را بغل کرده بودند را احساس می‌کردم. با یکی از برگهایش اشکهایم را از روی گونه‌هایم پاک می‌کرد. نمی‌دانم چه وقت خوابم برد. وقتی بیدار شدم درخت سرد شده بود و همه برگهایش روی زمین ریخته بودند. دیگر صدایی نمی‌آمد. بلند شدم و ایستادم. گرمای زیادی را درون سینه‌ام احساس می‌کردم، داغ شده بودم. ترسها و اضطراب‌هایم در آن حرارت می‌سوختند و خاکستر می‌شدند. می‌دانستم که دیگر برایم اهمیتی ندارد که به خاطر یک دوست داشتن ممنوعه ممکن است چه اتفاقاتی برایم بیفتد و می‌دانستم که می‌توانم این حرارت را همانگونه که به من منتقل شده به کسی که دوستش می‌داشتم هم انتقال دهم. می‌دانستم که می‌توانیم.

هوداد

آنروز را فراموش نمی‌کنم. خورشید هنوز بیرون نیامده بود اما جلوه‌هایی از نورش که در آسمان پخش شده بودند نزدیک بودن خودنمایش را خبر می‌دادند. خنکای هوای صبح را بر پوست بدنم احساس می‌کردم و نسیم ملایمی با لطافت لمسم می‌کرد. مرغ شانه به سری که وسط جاده خاکی باغ نشسته بود با دیدن من پر کشید و رفت. هوس کردم در آغوش درخت گردوی پیری که بعد از گذراندن یک زمستان دیگر از خواب بیدار شده بود بنشینم تا با برگهای سبز کوچک نورس‌اش کمی مرا نوازش کند. چشم‌هایم را بستم و خودم را رها کردم. پلک‌هایم داشتند سنگین می‌شدند و در نیمه‌هشیاری غوطه‌ور بودم که صدای پیرمرد مهربانی از پشت سرم گفت «چقدر از پارسال تا الان فرق کردی». بدون اینکه چشم‌هایم را باز کنم آرام سرم را به طرف راست چرخاندم طوری که صورتم به پوست درخت چسبید و گفتم «از چه نظر فرق کردم؟». گفت «فقط می‌تونم بگم فرق کردی، اون بچه‌ای که پارسال بودی نیستی. انگار یه چیزی درون تو اتفاق افتاده. قابل گفتن نیست». گفتم «آره، دلم شکسته». از من خواست برایش تعریف کنم، من هم که امنیت را در آغوشش احساس می‌کردم برایش تعریف

بهار؛ زیبا واژه‌ی نو شدن...

حیات، کالبد بودن است...

احساس، دلیل عشق و عشق، دلیل زندگی.

و بهار؛ زیبا واژه‌ی نو شدن و نوید دلیلی دوباره، نوید احساس و زندگی.

و هم اکنون بهار از پس سال ها و قرن ها باز از مرگ مادر فرسوده‌اش و از اعماق وجود سردش؛ همچون ققنوسی سبز و شاداب زایش یافت و حریر سبز حیات را بر دامن خسته و رنجور زمین سخاوتمند گستراند و باز صدای فرحبخش زندگی از کالبد طبیعت برون آمد و سمفونی دل‌انگیزش امید دنیایی نو را نوید بخشید. کائنات از ندای مطبوعش جان گرفت و آسمان را به واسطه‌ی حرارت و نظم ضرب آهنگش رام و آرام ساخت.

بهار؛ واژه‌ی بی‌بدیل طراوت و عشق و شروع است. حیاتی است از پس مرگ. حکمیست برای اعدام اندیشه‌های پوچمان، سلاخی بی‌رحمانه افکار زشتان. حرارتی‌ست برای سوزاندن هر آنچه وجودمان به واسطه‌ی آن سنگ و سرد شده است، بهانه‌ای‌ست برای آغازی دوباره و زمانی است برای جوانه زدن نهال امید، عشق و محبت در باغچه‌ی پر صفای دل‌های رنگین کمانی‌مان.

سال پیشین گذشت. پر از فراز و نشیب... سال پیش برای همه

ما تلفیقی از لحظات تلخ و شیرین بود؛ سرشار از لحظات شاد و غمگین. پر بود از موفقیت‌ها و شکست‌هایی که در آغوش کشیدیم؛ دل‌هایی که شاد کردیم، قلب‌هایی که شکاندیم و اشک‌هایی که ریختیم. عاشق شدیم و لحظه جدایی را تجربه کردیم و بسیاری باز با حس تنهایی انس گرفتیم. ولی با وجود هر آنچه روزگار برای‌مان به ارمغان آورد باز هم ایستادیم و باز هم نوروزی دیگر را جشن گرفتیم و باز مانند همیشه، اندوهی را از پس شادی‌مان حس کردیم و چه اندوهی دردناک‌تر از اشک مادری داغدار، ناله‌ی پدری بی‌خانمان و مرگ فرزندی عزیز... در لذت بهار بودیم که پاره‌ای از وطنمان لرزید. بوشهر و بهار بوی اندوه به خود گرفت و اندوه آن دل‌همه‌مان را به درد آورد و قلب تک‌تک‌مان را به واسطه‌ی خود لرزاند و امروز گل‌های بهار در بوشهرمان باز به رنگ غم می‌روید. گرچه تلخی حقیقت کام‌های‌مان را تلخ کرده، ولی همچنان امید، زنده است و همواره جاودانه خواهد ماند.

بهار زیبایی و نوروز طبیعت را به تمامی مردم پاک سرزمینم و به خصوص دگرباشان عزیز و خوانندگان اقلیت شادباش می‌گوییم و امیدوارم سال ۹۲ برای همه ما سرشار از روزهای خوب و لحظات برآورده‌شدن آرزوهای‌مان باشد.

سامان درخشان



هوای بی‌قرار

ای هوای بی‌قرار

آمان بده

نبار

من با این آسمان ابری‌ات

دل گرفته و غمگینم

تو اگر بیماری دیگر طاقتم تمام می‌شود

من هم می‌بارم

نسیم خنک و باد بهاری

سبزی درخت و شکوفه‌ی شاخه‌ها

همه لبخند است بر لبم

اما

باران‌های بی‌قرارت مرا به گریه می‌اندازد

ببار اما این قدر بی‌قرار نبار

فرزانه

هی آبروی دل را این چشم تر بریزد
سوزم به داغ غیرش این بار اگر بریزد
تا سبزی لب رود میبند این سیه رو
با بانگ رود رودم بار دگر بریزد
او ابر بی قرار و من التماس باران
من بیشتر بکوشم او بیشتر بریزد
ماندم به دیر دوری با مختصر صبوری
ترسم کند عبوری وین مختصر بریزد
هرچند بند صد پند دست طلب گرفتند
خواهم که جان این پیر بر آن پسر بریزد
شبگرد شاهد شعر چشمش شراب و شمشیر
پیش آید و به چشمی خون جگر بریزد
گرچه به خون تپیده این مرغک رمیده
بازش هوا گرفته تا باز پر بریزد
طوطی طبع تندم بی تاب تیز چنگیست
تا آن بگویدش تلخ تا این شکر بریزد

مزدک زندیک

فصل سبز

من ایرانی‌ام

اواسط دهه‌ی شصت در ابتدای انقلاب و در بهیبه‌ی جنگ به دنیا آمده‌ام
در مدرسه درس سیاست را نه در غالب کتابهای تاریخ و اجتماعی بلکه از زبان معلم دینی و قرآن آموختم
نوجوانی را با ترس و کتمان احساسات گذرانده‌ام
جوانی را با اولین پک سیگارم و با هم‌جنسم تجربه کرده‌ام
بزرگ شدم، در جامعه‌ای که همه یا گرگ بودند یا بزه
تجربه کردم، همیشه شکست مقدمه‌ی شکست‌های بعدی‌ست
فهمیدم برای زنده ماندن باید سکوت کنی
حال بیست و چند سال از من می‌گذرد
و تجربه بهاری دیگر

فصلی نو از برای زمین و سالی نو از برای من
به گذشته که خیره می‌شوم جز آرزوهای بر باد رفته‌ام چیزی برایم نمانده
به بهار که می‌اندیشم آینده‌ای سبز تجسم می‌کنم
زمین روز به روز ویران‌تر می‌شود و من روز به روز پیرتر
اما بهار برای من نویدبخش آینده‌ای سبز است
آغاز فصلی سبز برای من
برای ما

محمد آسمانی

بهار نیا

آه وای شیون
از مرگ باریدن
پرنده‌های مهاجر بازنگردید
در بهار امسال مان گلی نمی روید
جایی سبز نیست. همه رفته اند
زمستان هم خجالت کشید بیاید
برف هیچ
باران هیچ
عاشق و معشوق هیچ
حتی چتری هم نبود
زمستان جاده‌ای بی‌پایان بود.
انتها نداشت
بهار نیا
من زمستان را می‌خواهم، دوباره و دوباره
زمستان دلچسب بود، مثل بوی دود شمعی که خاموش می‌شود
بهار نیا
ما برف را دوست داریم
آغوش‌های پر از عشق و ترسی که سردش بود در کوچه‌های
خلوت
صدای سکوت نشستن برف روی سر و شانه‌هایمان
زبری تهریش‌هایمان که مو بر تنمان راست می‌کرد
دیدن آسمان نارنجی که مژده آمدن برف را می‌داد
بهار نیا
سالهای بد تنهایی‌ات را بردار و برو
شاید شرمسار شوی و بروی
اما این بار به خواب بهاری می‌روم
شاید شرمسار شوی و بروی
شاید شرمسار شوی و بروی
شاید شرمسار شوی و بروی

بازیار

تبریک عید

پروردگارا هر سال را به امید سالی بهتر به اتمام میرسانم
پروردگارا سالی که گذشت پر از فراز و نشیب خنده ها و گریه ها غم و شادی و هر آنچه تو مقدر نمودی گذشت.
پروردگارا میدانم در همین نزدیکی لای سبزه‌ی عید در تنگ ماهی در کنار سفره‌ی هفت سین نشسته‌ای.
میدانم که به من لبخند میزنی مرا نوازش میکنی مرا میبوسی
دل‌م را مثل فصل نو و سال نو تازه و بی ریاتر کن
پروردگارا از تو می‌خواهم دوستانم را در این تازگی و شادی سهیم کنی

کیارش لا ماژور

رسمی می شود حق ازدواج رسمی خواست اقلیتی، الگوی اکثریتی



شادی گروهی از دگرباشان و مدافعان حقوق اقلیت‌های جنسی پس از تصویب لایحه ازدواج رسمی در مجلس زلاندنو، کافه کالوزی، اوکلند، زلاند نو، ۲۸ فروردین ۹۲

«تظاهرات برای همه» شکل گرفته که بیشتر بر روی قانون حضانت مخالفت دارد. این مخالفت‌ها تعجب بسیاری را برانگیخته زیرا فرانسه کشوری آزاد و به نوعی مهد لایتیسیته است. این نوع واکنش سنتی و مذهبی به چنین قانونی که تاکنون نزدیک به پانزده کشور پیشرفته و مدرن آن را تصویب کرده‌اند غیر قابل انتظار بوده.

چندی پیش نیز انگلیس با تصویب قانون ازدواج همجنسگرایان این خواست دگرباشان انگلیسی را محقق کرده بود. در انگلستان دولت راست‌گرای دیوید کامرون همان لایحه‌ای را به مجلس عوام بریتانیا فرستاده بود که دولت چپ گرای اولاند در فرانسه آن را مطالبه میکرد اما تصویب این لایحه که با انتقاد هم‌حزبی‌های آقای کامرون محافظه‌کار روبرو شده بود با کمک رای نمایندگان چپ گرا و لیبرال صورت گرفت.

از این دست خبرها بسیار شنیده می‌شود و خوشبختانه رسانه‌ها نسبت به اعطای چنین حقی به همجنسگرایان حساسیت ویژه‌ای از خود نشان داده‌اند. اما به راستی ازدواج رسمی خواسته‌ی اصلی همجنسگرایان در سراسر جهان است؟

در بسیاری از این کشورها که ازدواج دگرباشان را قانونی اعلام کردند بسیاری از خانواده‌ها و زوجها یا به صورت مدنی ازدواج می‌کنند و یا به عنوان شریک در کنار هم زندگی می‌کنند. این نوع رابطه در جهان رواج یافته و بیشتر به نظر میرسد الگویی اقلیتی است و ازدواج رسمی الگویی اکثریتی باشد. اینجا سوالی به وجود می‌آید: آیا همجنسگرایان به دنبال الگوی زندگی اکثریت جامعه هستند؟

پاسخ پرسش هرچه باشد نباید از حقوقی که یک زوج رسمی در قوانین کشوری هر کشور دارند گذشت. قوانینی که به آنها اجازه میدهد از بیمه خدمات درمانی و یا حق حضانت بهره‌مند بشوند.

اقلیت: مجلس نمایندگان زلاند نو با تصویب لایحه ازدواج رسمی همجنسگرایان، این کشور را به عنوان نخستین کشور در منطقه آسیا و اقیانوسیه در حمایت از حق ازدواج رسمی دگرباشان مطرح کرد. نمایندگان این مجلس روز چهارشنبه، ۲۸ فروردین، با ۷۷ رای موافق و ۴۴ رای مخالف لایحه ازدواج مصوب ۱۹۵۵ را به شکلی اصلاح کردند که هیچ مانعی برای ازدواج یک زوج همجنسگرا وجود نداشته باشد. پیشتر در نظر سنجی‌های رسمی بیش از ۷۰ درصد مردم این کشور موافق اصلاح قانون ازدواج به نفع همجنسگرایان بودند.

همچنین در پاراگوئه که پارلمان این کشور در تاریخ ۲۸ آذر ۹۱ قانون ازدواج همجنسگرایان را با ۸۱ رای در مقابل ۶ رای مخالف به تصویب رسانده بود، لایحه ازدواج رسمی همجنسگرایان را با تصویب نهایی در مجلس سنا، قانونی کرد. پیشتر کشور آرژانتین در منطقه‌ی آمریکای لاتین و در سال ۲۰۱۰ ازدواج همجنسگرایان را قانونی اعلام کرده بود.

جنگ‌جال برانگیزترین مورد قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در فرانسه رخ داده است. دولت سوسیالیست اولاند پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و پس از آن پارلمان و سنای این کشور، لایحه قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان و حق حضانت را به مجلس برده تا بخشی از وعده‌های انتخاباتی خود را تحقق بخشد. در تاریخ ۲۴ بهمن ۹۱ با ۳۲۹ رای در مقابل ۲۲۹ رای این قانون به تصویب مجلس سفلی رسید و قرار بوده در اوایل آوریل یعنی میانه‌ی فروردین، این موضوع در سنای فرانسه به رای گذاشته شود. در صورت تصویب این قانون، برای نهایی شدن آن باید به تایید شورای قانون اساسی این کشور برسد.

اما گروه‌های بسیار بزرگی از مخالفان در فرانسه با تجمعات عظیم توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرده‌اند. در همین راستا جنبشی با نام

تشدید گرایش‌های ضد هم‌جنس‌گرایی در روسیه



دوپیچه وله: هم‌جنس‌گرایی در روسیه هر چند از نظر قانونی ممنوع نیست، ولی هم‌جنس‌گرایان این کشور همواره قربانی خشونت، تبعیض از سوی مأموران امنیتی، اداری و حتی شهروندان عادی می‌شوند. «تبلیغ هم‌جنس‌گرایی» در روسیه اصولاً مجازات دارد.

بر پایه‌ی تازه‌ترین نظرسنجی‌ای که از سوی «آژانس اینترفاکس مرکز پژوهشی لوادا» در روسیه صورت گرفته، ۴۳ درصد پرسش‌شوندگان گفته‌اند که با هم‌جنس‌گرایی، به‌طور کلی مخالفند و گرایش به هم‌جنس در مرد و زن را نوعی بیماری می‌دانند. به نظر ۲۲ درصد شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی، هم‌جنس‌گرایان باید به «مداوای اجباری» تن در دهند. ۱۶ درصد، خواهان منزوی کردن آنان از اجتماع و ۵ درصد، حتی موافق اعدام این گروه هستند. بیش از ۶۷ درصد از پرسش‌شوندگان، تصویب قانون ممنوعیت «تبلیغ هم‌جنس‌گرایی» را که مجلس دومای این کشور به تصویب رساند، ضروری دانسته‌اند و ۹۰ درصد آنان گفته‌اند که در پیرامون خود هم‌جنس‌گرایی را نمی‌شناسند.

ژاپن میزبان نخستین ازدواج هم‌جنس‌گرایان



اقلیت: هیگاشی کیوکی و هیروکو که به مدت یک سال و نیم با یکدیگر زندگی می‌کردند، در حضور ۳۰ نفر نخستین ازدواج هم‌جنس‌گرایانه را در ژاپن رقم زدند. به گزارش ژوپی‌آ و به نقل از نیویورک تایمز مراسم ازدواج این زوج لزبین در تالار مجلل دیزنی توکیو و با حضور بسیاری از مردم در پارک دیزنی برگزار شد. هیگاشی ۲۸ ساله، یک بازیگر تاتر و فعال حقوق هم‌جنس‌گرایان در ژاپن است اما هیروکو نام خانوادگی خود را بیان نکرده است. این ازدواج به سبک مسیحی و با شکوه بسیار برگزار گردید. دولت ژاپن ازدواج هم‌جنس‌گرایان را به رسمیت نمی‌شناسد. هیگاشی: «این ازدواج دولت ژاپن را برای به رسمیت شمردن حقوق اقلیت‌های جنسی تهت فشار قرار خواهد داد».

آمریکادر انتظار تصمیم تاریخی درباره ازدواج هم‌جنس‌گرایان



یورو نیوز: پرونده ای جنجالی درباره ازدواج افراد هم‌جنس با یکدیگر بار دیگر شکاف بین آمریکاییها درباره این موضوع حساس را به نمایش گذاشت. روز سه شنبه حامیان ازدواج هم‌جنس‌گرایان در یک سوی ساختمان دادگاه عالی تجمع کردند، در حالی که اندکی آن طرفتر مخالفان شعار سر می دادند.

پنج سال قبل ایالت کالیفرنیا در نتیجه یک همه پرسی ازدواج هم‌جنسها را ممنوع کرد. این در حالی بود که در زمان ممنوعیت حدود هجده هزار زوج هم‌جنس در این ایالت به طور قانونی ازدواج کرده بودند.

دو زوج هم‌جنس‌گرا در اعتراض به تصمیم قانونگذاران ایالت پرونده‌ای حقوقی را به جریان انداختند و در سال ۲۰۱۰ میلادی دادگاهی فدرال علیه ممنوعیت ازدواج هم‌جنس‌گراها در کالیفرنیا رای داد. دادگاه تجدید نظر هم رای دادگاه بدوی را تایید کرد.

مخالفان ازدواج هم‌جنس‌گرایان علیه این رای به دادگاه عالی شکایت کردند تا نه قاضی عالی رتبه این دادگاه رای نهایی را صادر کنند.

هم اکنون ازدواج هم‌جنس‌گرایان در نه ایالت آمریکا قانونی شده و در هشت ایالت دیگر دو فرد هم‌جنس اجازه دارند با ثبت پیوند خود از کلیه حقوق افراد متاهل برخوردار شوند. تازه ترین نظرسنجی در آمریکا نشان می دهد که حدود دوسوم مردم این کشور مدافع قانونی شدن ازدواج هم‌جنس‌گرایان هستند. این رقم در بین افراد هجده تا ۴۹ ساله به هشتاد درصد می رسد.



چگونه یک دگرباش میتواند حرف‌هایش را به شعر بگوید؟ (قسمت چهارم و پایانی)

سعی می‌کنند خود را نسبت به نوظهوران، به روز کنند و اشعاری با مضامینی نو در قالب و وزن قدیمی‌شان بسایند و در نهایت صحنه را آماده‌ی شعرایی می‌کنند که صاحب ایده هستند و همواره تعادلی بین شعر نو و کلاسیک ایجاد می‌کنند تا یکی از اینها دچار زوال نشود.

ارکانی چون تخیل و احساسات، یک زمانی لازمه‌ی شعر نو بودند، این قالب شعری، به سبب انعطاف‌پذیری بسیار بالایی که دارد به شدت خود را با شرایط سیاسی، اجتماعی و روانی روز، هماهنگ می‌کند؛ چنان که امروزه اسکیزوفرنی هم می‌تواند یک آرایه برای شعر نو باشد و طرز بیان آن هرچه سورئال‌تر باشد نوتر است. به طور کلی می‌توان گفت که حرف، دیگر به صورت فلسفه و معرفت کلان بیان نمی‌شود بلکه این جزئیات هستند که باعث می‌شود خواننده بتواند برداشت‌های خصوصی از شعر شاعر به دست بیاورد، در صورتی که مثلاً حافظ را نمی‌توان با قطعیتی که در شعر نوست، برداشتی خصوصی داشت، آن زمان که می‌گوید: «گل در بر و می در کف و معشوق به کام است» کمتر کسی این حرف حافظ را جدی می‌گیرد که حافظ هم‌زمان گلی را در برگرفته و جامی از می در دست‌هایش و لبی هم از معشوق روی لب‌هایش است، شاید درست‌تر این باشد که بپنداریم همه‌چیز حتماً خوب بوده که حافظ اینگونه سروده. در صورتی که در شعر نوی امروز می‌توانیم دقیقاً چنین برداشتی را هم از یک شعر بکنیم که شاعر در حال گل بازی و می نوشی و عاشقه است! همچنین خصوصیت دیگر این شعر پرهیز از ادبیت است و امروزی بودن زبان شعر بسیار حائز اهمیت می‌باشد. این بار عناصر عینی هستند که رکن‌اند نه صور خیال و استعاره، استفاده از آرایه‌های قدیمی دیگر هنر به حساب نمی‌آید، آرایه‌ها نیز باید نو و جدید باشند تا شعری را شعری ناب کنند. نمونه‌ای از یکی از این اشعار ضدفرم:

«آتش بزن

ذهن گذشته را؛

دیدارها

خاکستری‌ست»

کاوه بهمن

بهتر است که از فضای شعر پسانیمایی بیرون بیاییم و به خواننده‌ی عزیز بسپاریم تا درین زمینه بیشتر کنکاش کند. به هر حال هدف من درین مقاله چنان که بارها گفته‌ام، ساختن شکل و هیبت شعر است نه روح و جان آن، اولی نیازمند ابزار است که سعی شد درین مقالات ارائه شود و دومی نیازمند احساسات خواننده است که برداشت من این است که دگرباشان افرادی احساساتی هستند و این پتانسیل را دارند تا استعداد خودشان را در زمینه سرودن شعر شکوفا کنند.

روش سرودن شعر نو بسیار آسان است اما اینکه یک شعر، شعر نوی خوبی باشد نیازمند تمرین و تکرار است. دیگر به هجاها نیازمند نیستیم، قافیه هم تنها گاهی برای زیبایی می‌تواند استفاده شود، پس کار آسان است. اگر می‌خواهیم آهنگ‌گونه باشه کافی است یک واحد وزنی را تا آخر شعر تکرار کنیم و کلماتی با آن الگو انتخاب کنیم.

در این شماره از مجله، قسمت پایانی «چگونه یک دگرباش می‌تواند حرف‌هایش را به شعر بگوید» را می‌خوانید. در سه شماره‌ی قبل، فراگرفتیم چگونه حرف‌هایمان را به شعر کلاسیک فارسی برگردانیم و در این شماره فراخواهیم گرفت که حرف‌هایمان را به شعر نو یا نیمایی هم برگردانیم، هرچند که قصد ما بیشتر آموزش شعر کلاسیک فارسی بود به روشی آسان، اما درین شماره به صورت اجمالی چند نکته مهم در سرودن شعر نو را یادآور خواهیم شد. قطعاً به سلیقه‌ی شاعر برمی‌گردد که چه سبک و سیاقی را برای شعر سرودن برگزیند ولی در همین ادبیات فارسی امروز، شعری زیادی هم هستند که ژانر به خصوصی ندارند و به هر سبکی شعر می‌سرایند.

آرش سعدی

فصل چهارم: شعر نو

شعر نو یا نیمایی، همانطور که از اسمش برمی‌آید، شعری است که متعلق به عصر حاضر است و سابقه‌ی طولانی‌ای در ادبیات فارسی ندارد، بنیان‌گذار آن نیما یوشیج بوده که با «افسانه»ی خود بیانیه‌ی شعر نو را در واقع منتشر کرد. بنابراین این شعر امروزی‌تر است و برای نسل جدید، سرودن یکی از انواع شعر نو آسان‌تر به نظر می‌رسد در حالی که از نظر من، شعر نو به مراتب سخت‌تر از شعر کلاسیک است. با وجود عدم احتیاج به ابزار کم، یک شعر نوی خوب فاکتورهای بسیار ریزی برای شعر بودن نیاز دارد.

از طرفی نو است چراکه دیگر در وزن و قافیه پیرو شعر کلاسیک نیست، پس نقاط قدرت آن باید بسیار برجسته‌تر باشد که بتواند در ادبیات نیمه‌جان فارسی زنده بماند. شعر نو نیز اقسام متعددی دارد که نمی‌خواهم با برشمردن آنها پرگویی کنم، اما در کل می‌توان شعر نو را به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ی اول صاحب شیوه‌ای نو در وزن و قافیه هستند معروف به شعر نیمایی و دسته‌ی دوم که بی وزن و قافیه هستند و به شعر آزاد یا سپید معروفند. البته تعاریف مختلفی از شعر نو و انواع آن می‌شود که یکی دیگری را نقض می‌کند، بنابراین برای درک هرچه بیشتر این مقوله پیشنهاد من خواندن چند شعر نو از شعرای مختلف است، مانند سهراب، فروغ و احمدرضا احمدی و شعرای جوانی که گاه اشعاری ماندنی‌تر از این اساتید می‌سرایند که در فضای مجازی به وفور یافت می‌شود.

در همین زمان پیدایش محدود نیز، شعر نو به چند دوره زمانی هم تقسیم می‌شود، شعر پیش از انقلاب و بعد از انقلاب، شعر دهه شصتی، شعر دهه هفتادی و شعر نوی دهه هشتادی! و نهایتاً شعر پست مدرن که از ادبیات غرب وارد ادبیات فارسی شده و موجبات خلق آثاری گرانها را فراهم کرده است. البته این تقسیم بندی تنها برای شعر نو نیست و شعر کلاسیک فارسی هم همانطور که گفته شد دستخوش تغییرات زیادی گشته است، اما بحث اصلی ما بر سر ارکانی است که باعث می‌شود شعر نو هر از چندگاهی از شعر کلاسیک فارسی پیشی بگیرد در حالی که شاعران کلاسیک در ابتدا با تقلیدی کورکورانه

فعل‌ها رعایت کنید، اگر در شعرتان افعال را شکستید، دیگر چهره‌ی زیبایی برای شعر شما نخواهد داشت اگر شکل اصلی و معیار افعال را استفاده کنید، برای مثال، نمونه‌ی زیر، نمی‌تواند جایگاه خوبی در شعر داشته باشد: «وقتی میفهمی عاشقی سوار رویاها **میشوی** میری تا جاده‌های دور، اون بالاها خدا **میشوی**»^۲

افعالی چون «میری» و «عاشقی» در این بیت اجازه نمی‌دهند که فعل «میشوی» را بشود استفاده کرد بلکه باید از فعل معادل گفتاری آن یعنی «میشی» بهره برد.

برای مثال این قسمت از شعر نو هم، از همان شعر قبلی بازیار استفاده می‌کنیم که در شماره‌ی قبل آن را به شعر کلاسیک تبدیل کردیم:

شب باران و عشق و آغوش و بوسه‌ی اول و سر به بالین
جبرئیل دید و به خدا گفت تبارک الله احسن الخالقین
جز دو چشم بلورین من چه دیدم که از لب او عسل نوشیدم
گرمای تن و نفس سینه به سینه، که جز رنگ خدا چیزی ندیدم
صدای نفسش در دلم کرده خانه
هرچه دیوار دور قلبم بود گشت ویرانه
گر در طلب یار دیگر روم ناکامم
چون تو آن گم کرده ام باشی و من می دانم
شمشیر و خنجر به دست با رقیب می جنگم تا بمیرم
به خدا خدا هم باشد ز عشقت جانم بگیرم

کافیست که یک واحد وزنی را انتخاب کنید و مدام جملات را با آن واحد بسازید. مثلاً درینجا واحد وزنی «مژدگانی بدهید» به کار گرفته شده است:

شب بارانی و عشق،
اولین بوسه، هم آغوشی و خواب...
جبرئیل آمد و دید
مرحبا گفت خدا را که بی‌آورد پدید
ما دوتا را!
آن دو چشمان بلور
آن لبان عسلی
همه شاید ردّی است که خداوند برای من عاشق، دارد!
و صدای نفست را که درون دل ویرانه‌ی من
خانه می‌سازد و دیوار فرو می‌ریزد...
من به ناکامی خود آگاهم
که به غیر از تو کسی دیگر نیست
اگر هست برای من گم کرده به غیر از تو کسی نیست و من آگاهم
باز هم خاتمه می‌خواهد شعر
خاتمه می‌خواهد جنگ
با رقیبی که خداست
او همان بود که گفت: عشق از آن شماس!

مثلاً به این شعر سهراب توجه کنید:

اهل کاشانم ← مژدگانی را
روزگارم بد نیست ← مژدگانی بدهید
تکه نانی دارم ← مژدگانی بدهید
خرده هوشی ← مژدگانی
سرسوزن ذوقی ← مژدگانی بدهید
مادری دارم ← مژدگانی را
بهتر از برگ درخت ← مژدگانی بدهید
دوستانی ← مژدگانی
بهتر از آب روان ← مژدگانی بدهید ...

هدفم از استفاده از کلمات محدودی چون «مژدگانی را بدهید» نشان دادن وزن شعر بود، با همین سه کلمه می‌توان تقریباً تمام این شعر بلند را تبدیل کرد به مژدگانی بدهید! حالا شما می‌توانید یک واحد وزنی دلخواه را برای خود انتخاب کرده و شعر خود را با تکرار مکرر آن واحد وزنی بسازید. اغلب برای شروع لازم است که شما دو گام اولی که در شماره‌ی قبل برای سرودن شعر کلاسیک بیان شد، استفاده کنید، برای یادآوری یک بار دیگر آن دو گام را آورده می‌شود:

گام اول: هرگاه احساس کردید سخن زیبایی شنیدید یا به ذهن‌تان خطور کرده فوراً آن را در تلفن همراه خود یا کاغذ یا دفتری که همراه دارید یادداشت کنید. برای شعر سرودن لازم است که یک دفتر داشته باشید.

گام دوم: در ادامه‌ی آن جمله‌ی زیبا هر چه به ذهنتان در آن لحظه یا در چند روز آینده می‌آید، یادداشت کنید درین مرحله نگران وزن و قالب و قافیه شعر نباشید. بنابراین بعد از چند روز شما یک نوشته‌ی چند خطی دارد که می‌تواند در ژانر نو، یک شعر نیز به حساب بیاید. اما گاهی هم بدون استفاده از نوشته‌های پیشین، می‌شود در لحظه هرآنچه که می‌آید را به عنوان شعر نوشت. کافی است که احساس و تخیل داشته باشد. اگر می‌خواهید موزون باشد، باید سعی کنید وزنی را که انتخاب کرده‌اید تا آخر ادامه دهید، با همان روش تکرار مکرر الگو که پیشتر به آن اشاره شد، اما اگر هم به دلتان ننشست می‌توانید به همان صورت که می‌نویسید با اضافه کردن عناصری چون خیال و کنایه‌ها و استعاره‌های نو و امروزی که در زبان محاوره بسیار زیاد به کار می‌رود آن را به یک شعر نو تبدیل کنید.

نکته مهم: زبان فارسی جزو معدود زبان‌هایی است که می‌شود در آن نوشته‌های رسمی را هم به صورت زبان معیار نوشتاری نوشت و هم زبان محاوره‌ای و هم ترکیبی از این دو. در شعر باید دقت کنید که زبان شعری‌تان تغییر نکند، زیرا این فرصت را از خواننده خود می‌گیرید که بتواند به راحتی با زبان شعر شما رابطه برقرار کند، اگر جایی از «رو» به جای نشانه مفعولی «را» استفاده کردید، سعی کنید تا انتها از همان «رو» استفاده کنید. این نکته را باید مخصوصاً در مورد

۱. همانطور که در شماره‌ی پیشین ذکر شد امروزه غیر از واحدهای وزنی عربی چون فعلاتن، فاعلن و ... واحدهای فارسی و اعداد نیز استفاده می‌شوند. حالا اشکالی هم پیش نمی‌آید که ما

۲. بیابیم و از مژدگانی بدهید استفاده کنیم برای نشان دادن وزن شعر
۳. این شعر از مریم حیدرزاده به عمد تغییر داده شد تا فرصتی شود برای یادگیری

منابع:

هوشنگ گلشیری، «همخوانی با هماوازان، افسانه نیما، مانیفیست شعر نو»، مفید، دوره جدید، بهمن ۱۳۶۵

گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران (نقد و بررسی)، دکتر کاووس حسن لی، نشر ثالث، ۱۳۸۳

سه دهه شاعران حرفه‌ای: علی باباچاهی (انتشارات ویستار: ۱۳۸۱)

احمدی، «موج سوم در ترازو - بخش اول»، فصلنامه ایران‌شناسی، ۵۷۱

راز گل سرخ، نقد و گزیده شعرهای سهراب سپهری به اهتمام سحر معصومی، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۱، صفحه ۱۰۳

حسنی، حمید. موسیقی شعر نیما (تحقیقی در اوزان و قالب‌های شعری نیمایوشیج). تهران: انتشارات کتاب زمان، ۱۳۷۱.

ویکی‌پدیا فارسی

البته می‌شد که شعر را به طریقی تغییر داد که بدون وزن باشد، که این تمرین را به عهده‌ی خواننده می‌گذاریم. مطلب را در همین جا به پایان می‌رسانیم. از توجه شما به این سلسله نوشتار، بسیار ممنون و سپاسگزاریم. امیدواریم که مطالب مفید بوده باشند. درین شماره حاشیه‌ای به این مطلب پیوست نمی‌شود ولی در شماره‌ی آینده، چند شعر از خواننده‌های عزیز که برای ایمیل مجله فرستاده بودند و درخواست داشتند تا در سرویس شعر و اقلیت بررسی شوند، کندوکاو خواهیم کرد. همچنین تا جایی که از دستان بریاید، به پاسخ دادن به انتقادات می‌پردازیم. شما همچنین می‌توانید از هم‌اکنون تا سالیان طولانی، اگر فکر می‌کنید کمکی از دست ما در زمینه‌ی شعر و شاعری برمی‌آید، روی ما حساب کنید و هر زمان که خواستید با ایمیل مجله تماس بگیرید. به پایان آمد این دفتر

<http://Facebook.com/Aghaliat>

برای اطلاع از آخرین بروز رسانی‌های وبلاگ مجله و انتشار نسخه‌ی تازه، لطفاً برگه‌ی فیسبوک اقلیت را پیسنید.

facebook

Sign Up

Connect and share with the people in your life.

اقلیت



AghaliatMagazine اقلیت

476 likes · 58 talking about this

Like

Message

Magazine

دو ماهنامه اجتماعی-فرهنگی اقلیت‌های جنسی ایران

About - Suggest an Edit



Photos



Likes

ناخدای کشتی بی بادبان

از موقعی که شعر من از تو نمی‌ترسد
حال ترا دیگر کسی از من نمی‌پرسد
تا احتمال بازگشت بود در قلبم
هرگز نمی‌رفتم اگر هم بود یک درصد
یا ساز روح‌انگیزت از انگیزه خالی‌ست
یا روح من با ساز تو دیگر نمی‌رقصد

از جان بیمارم نمی‌گویی چه می‌خواهی
حالا که از من دل نمی‌جویی چه می‌خواهی؟
گیرم که من از بهترین گل‌های این باغم
اینجا که گل‌ها را نمی‌بویی چه می‌خواهی؟
ای بذرِ غم! در جان بیمار و پر از درد
نه خشک می‌گردد، نه می‌روی چه می‌خواهی؟

بهتر رصد کن گر نمی‌بینی نشاتم
من گونه‌ای کمیاب در این کهکشاتم
ای باد می‌چرخد ولی بیهوده این بار
من ناخدای کشتی بی بادبانم
امروز هم با من نمی‌خواهی بمانی
این بار علت را بگو تا من بدانم

این بار بی علت نمی‌خواهی بمانی
حالا چرا لج می‌کنی؟ گفتم بدانی!
اخلاق تو خوبست از دم غیر ازینکه

با دوستان مهربان، نامهربانی
دریا صفا دیگر ندارد بی تو، این را
گفتم که شاید بیشتر پیشم بمانی

از بس که ترتیب ورق‌ها را شمردم
حتی بدون فکر کردن باز بردم
فرهاد را گویند که از عاشقی مُرد
باور مکن افسانه‌ها را من نمردم
از بس حواسم را گرفتار تو کردم
دیگر هماهنگ نیست آهنگ و آکوردم

دیدی؟ نمی‌آید غزل با ایده از تو
از بس که احساسات من رنجیده از تو
آن روزها جز بی محلی داشتی مهر
این روزها آنهم جدا گردیده از تو
دیگر نمی‌نوشتم ازین جام هلالی
جامی که روزی بوسه‌ها نوشیده از تو

گفتم نمی‌خواهم که حرص و آز نگذاشت
رفتم ولی حس خوش پرواز نگذاشت
اینجا هم از چیزی که من می‌خواستم نیست
می‌خواستم او را ولی او باز نگذاشت
می‌خواستم این بار از شادی بگویم
این بار هم این ذهن غم پرداز نگذاشت...

بیا پروانه شویم، پروانه

نشناختم اما با درد آفریده شدی و در درد رفتی. خوشحالم که به خاطر اهورایی بودن تنها بدرقه نشدی. وقت نبودنت دیگر به آن سوگولی باز و این بنیان گذار احتیاجی نداشتی که بیایند بدرقه‌ات. می‌دانم از تلفن‌هایی که جواب نمی‌دادند، از پیگیری‌هایی که نشدی و تمام اینها رنجیدی اما چه می‌شود کرد؟ این دوره دوری بدی است. به اسم ما پول می‌گیرند اما به نام خودشان خرج می‌کنند. بعد می‌آیند می‌گویند ما مسئول عبور و مرور از مرز نیستیم. تازه این خوبشان است که جواب می‌دهد. آن سوگولی باز که در دروغ گیر کرده و مثل همان روزهایی که هنوز مرجان بودی جواب تلفنت را نمی‌دادند و به تو نمی‌رسیدند اما می‌گفتند ما خانم خوب هستیم، هنوز هم به دروغ می‌گویند ما خانم خوب هستیم. ولی خانم خوب برای سوگولی‌هایش. فقط جواب سوگولی‌هایی را می‌دهد که برایش کار کنند. دیدی، دیدی حالا که رفتی عکست را همه جایشان می‌زنند؟ دیدی، دیدی حالا که رفتی طرحت را برای این که به نام خودشان کنند همه جا می‌زنند؟ دیدی، دیدی حالا برایشان عزیز شدی آنقدر که بگویند دوست داشتی‌شان؟ آنقدر از تو نمی‌دانند که به دوستان گفته بودی از سوگولی باز خوش نمی‌آمده اما او همه جا را پر کرده که مرجان دوست من بوده. دیدی، دیدی حالا سوگولی باز جوابت را می‌دهد؟ حالا که وقت نبودنت شده.

بیا، بیا و پروانه بشو، پروانه. بیا من هم پروانه می‌شوم و باهم می‌رویم روی این گل می‌نشینیم و روی آن گل شهد می‌خوریم. بعد یک شمع پیدا می‌کنیم و می‌رویم در آتش می‌سوزیم. بیا، برگرد، بیا و پروانه شو تا مرجان‌های دیگری از دست ندادیم. مرجان‌هایی که بنیان گذار و سوگولی باز جواب آنها را نمی‌دهند و مسئول آنها نیستند تا وقتی که پول از آنها بیاید یا خوراک دیده شدن‌شان بشوند یا کاری برای‌شان نکنند. بیا، بیا تا پروانه بشویم، پروانه!

شایان.میم

نمی‌دانم حالا که نیستی گیاه می‌شوی یا گل و یا حتی فیل اما من از تو می‌خواهم پروانه بشوی، پروانه. من خودم پروانه را دوست دارم و همیشه آرزو می‌کنم وقتی مردم یک پروانه بشوم. وقت بودن هم زیبا بودی. مرجان‌ها همه زیبا هستند اما زیر دریا هر کسی نمی‌بیندشان. اگر پروانه بشوی هم خودت از این گل به آن گل در طبیعت می‌چرخ و هم ما از دیدن زیبایی‌ات لذت می‌بریم. تازه آن وقت یک از خدا بی‌خبری مثل من از بودن بی‌خبر نمی‌ماند تا از وقت نبودنت با خبر شود. من از خدا بی‌خبر که این سوی ساحل درد، زیر تیغ مانده‌ام و آنقدر درد و دغغه دارم که غصه‌ام به زیر دریایی‌ها و آن ور دریایی‌ها نمی‌رسد. اصلاً همین خطرات زیر دریا بودن تا رسیدن به آن سوی آب است که این درد و زیر تیغ بودن را برای من قابل تحمل می‌کند. اگر من هم مانند تو زیر دریا می‌آمدم آن وقت باید یا سوگولی این رئیس و آن مدیر و آن بنیان گذار می‌شدم تا جوابم را بدهند یا در بی‌جوابی و بی‌محلی به تماشای خورده شدن حقم می‌نشستم. تا اگر مریض شدیم از ما حمایت کنند. تا اگر بی‌خانمان شدیم برای ما سرپناهی پیدا کنند.

نه، حاضرم اینجا در این ساحل تیغ و درد بمانم اما برای رسیدن به آن طرف در ساحل آرامش از زیر آب رد نشوم. نشوم که هی یک نفر منت سر من بگذارد و با پولی که به نام من می‌گیرد این سفر را برود و آن سخنرانی را بکند و این مصاحبه را انجام دهد و آن مهمانی را ترتیب بدهد. بعد حاضر نباشد یک تلفن را جواب بدهد. این‌ها که مدیر نیستند، اگر بودند می‌دانستند یک مدیر روابط عمومی، یک مسئول روابط عمومی، یک خری را مامور کنند که مرجان‌ها و صدف‌ها و ماهی‌های زیر دریا در بی‌آبی نمیرند. اینها دنبال خودنمایی و قدرتنند. دنبال مصاحبه برای کشتی‌های روی آبی که به لنجشان پول بدهد.

مرجان، مرجان تو از نسل اهورا بودی و یکتا و یگانه، من که

مردم از جنس سکوت

به سرانجام صدا

به سرآغاز خلاء

کف دریایی دستِ عرقیت

و به برگشتنی از حادثه‌ای با ای کاش

های‌های

تو و دلتنگی مانده‌ی من

لحن آهنگ تپش

نه به اندازه‌ی واماندگی خاطره‌ها

گفتنی‌های محال

با تو تا حرف زدن گم شده شاید باشد

واژه‌ی خندیدن

ولی از چپستی‌اش

با تو خورشیدم

و

آهی سوزان

مهران

داستان من

سلام. مجله خوبی دارید. حرفهای خوبی چاپ می کنید؛ داستان، مقاله، دل نوشته، شعر و چیزای دیگه... من هم میخوام قصه خودمو براتون بگم که خیلی سخته بین یک عده نظامی متعصب باشی، گی باشی و تک باشی، تا مدتی هیچکسی تورو نشناسه و ندونه گی هستی، یهو یه نظامی جدید بیاد و ۱۰ روز بعد از اومدنش، کاملاً عمدی با اسم مستعار اینترنتیت صدمات بزنه بگه: «آقای فلانی میشه این برگه رو عوض کنید؟» این ماجرا بگذره تا برید استخر و توی استخر طرف بیاد بشینه کنارت و بگه آقای فلانی من شما رو از ام جی و آی دی یاهو میشناسم و دیدمتون... (ترس از افشای هویتیم توسط این همکارم اون لحظاتم رو به بدترین لحظات عمرم تبدیل کرد.) مدتی گذشت با هم راحت شدیم. اومد و رفتمون باهم بود خیلی راحت و منطقی بودیم توی اداره، هیچ نامه ای از طرف اون به من و از طرف من به اون بی امضا نمی موند، بیشتر از ۱ سال به همین روال گذشت تا یه روز که تولدم بود خیلی غیرمنتظره دعوتم کرد به یک رستوران خوب توی شهرمون. روز به یادموندنی ای شد. همون شب و خیلی صادقانه گفت ممکنه پیشنهاد بدم پارتنر هم باشیم؟ (فضای مبهم ولی خیلی خوب و دوست داشتنی ای حاکم بود بینمون) اون لحظه درخواست صادقانه اش و بهت و تعجب من خیلی خودنمایی میکرد. مونده بودم چی بگم! یعنی واقعا داشتم از طرف یک پسر خوش قیافه، خوش اخلاق، همکار، خوش اندام و... درخواست پارتنری میگرفتم. اون شب جوابی ندادم. سرم رو انداختم و مشغول بازی با چنگال روی تیکه ی کیک تولدم شدم که برام گرفته بود. شام رو آوردن خوردیم و با کلی تشکر و تعارف از هم جدا شدیم. فردای اون روز

توی اداره: به محض ورود به دفترم پشت سرم وارد اتاقم شد و گفت: فلانی دیشب جواب ندادی (کاغذ توی دستشو نشون داد) من برگه درخواست انتقالی پر کردم یا بگو آره پارش کنم بندهامش اشغالی یا بگو نه و خودت امضاش کن بده ببرم فرمانده هم امضا کنه برم پی کارم و دیگه نبینم که کسی رو که میخواستمش و تحویلیم نگرفت و جوابش نه بود. دعوتش کردم بشینه، نشست؛ در کمال خونسردی و آرامش برگش رو گرفتم امضا کردم از پشت میز اومدم کنار و گفتم: «متاسفم». اومد که برگه رو بگیره و بره همه اندامهام دست به دست هم دادن و گرفتمش بغلم و لبهاشو بوسیدم. کاغذ رو گرفتم از دستش تیکه تیکه اش کردم و گفتم متاسفم اما تاسف من بخاطر اینکه که دیشب جواب ندادم و نگفتم که آرزوی داشتن پارتنری مثل تو رو دارم، گریه اش گرفت زود پاک کردم اشکاشو با شیطنت گفتم: «برو گمشو سر میزت ستوان! وگرنه میدم اعدامت کنن تو دفترت» یه سلام نظامی خوشگل داد و رفت. یک دقیقه بعدش اساماس داد و توش نوشته بود: خیلی بی شعوری، داشتم می ترکیدم از دلهره که نکنه امضا کنه، بیشعور خودمی! این شد آغاز یک پارتنری ساده و معقول که تا ۳ ماه دیگه ایشالله ۴ سالگیشو جشن می گیریم. من اردیبهشت میشم ۲۸ ساله و عشقم هم میشه ۳۲ ساله. از نظام استعفا دادیم و شرکت کامپیوتری داریم. بهترین طرحها رو آماده ای اجرا کردیم، بهترین ها رو... اقلیت عزیزم! می دونم زیاد بود می دونم شاید بخوای نخونی اما یک لحظه دلم خواست منم بگم که چطوری باهم آشنا شدیم چطوری پیش رفتیم و الان کجاییم. مرسی که اینهمه مطلب رو تحمل کردی. ممنون

سبحان

به سوی تو خواهیم آمد

بسوی تو پرواز میکنم...
گرمترین روزهای زندگی ام را برای تو پنهان کرده ام
افق های روشن امید در تاریکی ندای تو را سر میدهند
زمزمه های با توبودن هر روز و هر لحظه بیشتر جان میگیرد
تو نزدیکی میدانم
کوچ پرندگان از سرزمین رویاهایم دیگر دلشان اینجا نیست
پرواز میکنند به امید سرزمینی آباد و سرسبزتر
دور دست ترین انسان روی زمین را خواهیم یافت
عاشقش میشوم
دنیای خود را با او تقسیم میکنم
چه ساده لوحانه می اندیشم
این بار پاک و بی آلایش بسوی تو پرواز میکنم...

کیارش لا ماژور

روزهایی که آرزومندیم

ناگهان یک نگاه یک لبخند ناگهان آن دلی که میبندیم
صبر کن دوباره می آید روزگاری که باز می خندیم
میکنند در گلو صدا را صاف با تمام وجود می گوید
که عزیزم مرا ببخش آتروز من و تو اشتباه میکردیم
ما همه عاشقان دل دادن، خودمان را به هم نشان دادن
با هزاران چراغ در این شهر پی اینگونه عشق میگردیم
عقده ی گم شدن در آغوش عقده ی حرفهای طولانی
عقده هایی که عقده می ماند روزهایی که آرزومندیم
سرمان منگ این همه رویا، مات و مبهوت خواب طولانی
شعر من ناتمام می ماند، ما همیشه هنوز دلسردیم

علی

قرار

منم اون آدم رونده
منم اون خل و دیوونه
منم اونکه روزاش سیاسیو شباشم...
شعرم کم آورد. موندم چی بگم
کوله بارم یه دل خونه
دلَم از خدا بریده
سینمم غرقِ به خونه
یکی باید باشه که همیشه
لب من آواز بخونه
مثل یه نغمه شادی
چیزی که خدا می دونه
بگین بیاد اونجا که رنگین کمونه
جایی که خدا می دونه
این میاد و اون میره
دل تو پیشم می مونه؟

بازیار

مرثیه ای برای نیایش های مادرِ بابی

مرثیه ای برای نیایش های مادرِ بابی
من از زندگی ام راضی ام؛
این گونه که زندگی میکنم، با همه ی تمایلات و گرایشات؛
خوشحالم؛
«در کنار این احساساتم، می نشینم لب آب،
نوک انگشتانمان را تماس می دهیم با سطح آب،
لبخندش را در عمیق ترین جای قلبم، که فقط دست او به آنجا
رسید، حس میکنم.
اسم آهنگی که دوست دارد، هست: «کنارِ هم تا ابد زندگی
می کنیم.»
ولی صدای پای پشت بوته ها، رشته ی انگشتانمان را پاره میکند.»
صدای دیگران؛
دیگران خوشحال نیستند؛
از اینکه من راضی باشم،
خوشحال زندگی کنم،
تمایلات من را دوست ندارند،
تمایلات من، زندگی من، احساسات من،
به شما چه ربطی دارد...
به شما چه ربطی...
به شما چه...

این کارتان نفس هایم را به شماره می اندازد...
فرانسیسکو...
نگذاشتند «بابی در کنارت تا ابد زندگی کند» را بنوازیم و زندگی
کنیم.

شاید دوست دارید مرا در حال پرواز ببینید.
از روی پلی که اولین بار آنجا عاشق شدم.
«در حال پرواز روی پلی که یک بار احساساتم آنجا پرواز کرد و به
آسمان رفت.»
اما این بار جسمم پرواز خواهد کرد و شناور خواهد شد زیر آب.
شاید خوشحال شوید.
شاید هم اشک بریزید.
نیایش هایت جواب داد مادر
زنده که بودم عروست سفید پوش بود، پسرت سیاه پوش. حالا
عروست هم سیاه پوش شد
اکنون سفید می پوشم و میروم به آسمان ها
پرواز میکنم مانند یک اسب تک شاخ...

نیما سروش

امشب کجا بخوابم؟!؟

هرشب نگران آینده رنگین کمونی سابق اما طوفانی الانمونم

جواب خونه و فامیل که سراغتو ازم می گیرن چی بدم؟

یاد آوازی که واست می خوندم. یاد تخت و سیگارای مثل هممون

بخیر

امشب کابوسا اجازه خواب ندادن

ترس شب خوابیدن از اینکه دیگرانو جای تو جا می زنم تنمو می

لرزونه

حس غم کل وجودمو می گیره

درست مثل وقتی که هیچ کس با بهترین موزیکم نمی تونه برقصه

هیچ موسیقی دیگه مارو به هم نمی رسونه

پس دیگه فقط برای خودم آواز می خونم. زندگی همینه

صبح بیدار شم و فکر کنم که امشب کجا بخوابم؟

کجاس که فکرتو از کله پوکم بیرون می کنه؟

سر سنگین اما پوکی که جز یاد تو چیزی توش نیست

یاد تخت بغل پنجره که بارونش تو صورتم می خورد یادم نمی ره

آرامش زندگیم اونجا بود.

پس دیگه فقط برای خودم آواز می خونم. زندگی همینه

صبح بیدار شم و فکر کنم که امشب کجا بخوابم؟

کجاس که فکرتو از کله پوکم بیرون می کنه؟

سر سنگین اما پوکی که جز یاد تو چیزی توش نیست

یاد تخت بغل پنجره که بارونش تو صورتم می خورد یادم نمی ره

آرامش زندگیم اونجا بود

راستی امشب کجا بخوابم؟!؟

همه جا هستی و هیچ کس جز من نمی بینت

اما انگار امشب نیستی و خدام نمی تونه جاتو پر کنه

پس امشب بغل دری که نمی دونی تو کدوم جهنمه می شینم و

انتظار تو می کشم

یاد حرفا و گریه هات بعد شکست

یاد التماسات واسه اینکه ترک نکنم

یاد بوسیدن چشمت و از چشمت افتادن

بازیار

از درد و دل گرفته تا داستان و شعر، فقط کافی است آن را بنویسید و برای ایمیل اقلیت ارسال کنید. با ما خوانده شوید!

AghaliatMagazine@Gmail.com

باشگاه نویسندگان، کلپ قلم اقلیت است. در این بخش از اقلیت، هر اقلیت جنسی می تواند نوشته ی خود را در مجله به یادگار بگذارد و صدای خودش را به خوانندگان بی شمار اقلیت برساند.

آشکار سازی؛ بایدها و نبایدها (قسمت سوم)

صدرا اعتمادی*

می‌دهند. اغلب آنها پس از اینکه از درمان ناامید می‌شوند با خشم، تحقیر یا تحت فشار قراردادن فرزندشان برای ازدواج با فردی از جنس مخالف، عدم پذیرش خود را نشان می‌دهند. مشکل دیگری که وجود دارد وجود هموفوبیا در روانشناسان و روانپزشکان جامعه ماست. متأسفانه در ایران به ندرت ممکن است اتفاق بیفتد که خانواده ای به خاطر گرایش جنسی فرزندشان به اعضای تیم بهداشت روان مراجعه کند و اطلاعات درست، دقیق و علمی بگیرد. این ضعف ناشی از فقدان اطلاعات علمی به روز شده، ضعف آموزش، سانسور فرهنگی و نادیده گرفتن تعمدی کلیه اطلاعات و داده‌هایی است که مغایر با منافع کلی غالب در کشور است. این مانع حتی در ترجمه کتب علمی روانپزشکی و روانشناسی نیز به شدت وجود دارد. به طوری که در برخی حوزه‌ها مانند حوزه‌ی مسایل جنسی هیچ منبع یا کتاب مرجع کامل و معتبری به زبان فارسی وجود ندارد یا اغلب منابع فارسی زبان، ناقص و بریده‌شده هستند.

نتایج دو مطالعه نشان می‌دهد؛ علیرغم آسیب یافتن روابط با خانواده، آشکار سازی به منظور مخالفت و ضدیت با والدین از سوی فرزندان همجنسگرا، وسیله‌ای تلقی می‌شود تا بتوانند تعهد و حس مسئولیت خویش را نسبت به شریک زندگیشان نشان دهند و از باهم‌بودنشان دفاع و حفاظت کنند (لاسال، ۲۰۰۰، مورفی، ۱۹۸۹).

برعکس، ناآگاهی یا مخالفت والدین، تاثیری نامطلوب بر روابط مردان و زنان همجنسگرا می‌گذارد. برخی از افراد همجنسگرا از روابط طولانی‌مدت و پایدار دوری می‌کنند، چرا که می‌ترسند چنین درگیری‌ها و روابط پایداری، مخفی‌نگهداشتن جهتگیری جنسی‌شان از خانواده را مشکل سازد (ریس، ۱۹۸۸).

دیگر همجنسگرایان ممکن است به منظور مخفی نگه‌داشتن جهتگیری‌شان، سعی کنند که از والدینشان فاصله بگیرند (هاری، ۱۹۸۸). همجنسگرایان ممکن است نیاز داشته باشند که راه‌هایی را پیدا کنند تا از طریق آن، روابط خود را از نارضایتی و مخالفت والدین محافظت کنند تا به اتحاد و یگانگی آنها آسیبی وارد نشود (لاسال، ۱۹۹۸، برگر، ۱۹۹۰، فریدمن؛ ۱۹۹۱، مورفی؛ ۱۹۸۹).

همان‌گونه که در شماره پیشین ذکر شد، پژوهش‌های زیادی حاکی از آن است که آشکار سازی، برای افراد همجنسگرا و روابط آنها بسیار مناسب است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که ۶۰ الی ۷۷ درصد افراد همجنسگرا می‌لند که همجنسگرایی خویش را برای والدینشان آشکار سازند (برگر، ۱۹۹۰، برایان و دمیان، ۱۹۹۴). بسیاری از افراد همجنسگرا که دست به آشکار سازی می‌زنند، امید دارند که این اقدام آنها، صمیمت و صداقت روابط آنها با والدینشان را افزایش دهد (بن آری، ۱۹۹۵، برزون، ۱۹۹۲، تنر، ۱۹۷۸). به طور کلی، از نظر روانشناختی، آشکار سازی برای بالا بردن عزت نفس مفید است (گانزایورک و رودولف ۱۹۹۱). به نظر می‌رسد که روابط رضایتمندانه با آشکار سازی همجنسگرایی چه از سوی مردان همجنسگرا و چه از سوی زنان همجنسگرا در ارتباط باشد.

با این حال، برای والدین، اغلب تجربه رویارویی با فرزند همجنسگرا، تجربه‌های تنشزا و استرس‌آور است (مالون ۱۹۹۸). در واقع، والدین وقتی که متوجه می‌شوند فرزندشان همجنسگراست، واکنش‌هایی همراه با انکار و شوک، عذاب وجدان و احساس گناه، برآشفتنی، شرمساری و عدم پذیرش فرزندشان را از خود نشان می‌دهند (بن آری، ۱۹۹۵، لاسالا، ۱۹۹۸، روتبرگ و وینستین، ۱۹۹۶). واکنش‌های افراطی‌تر همچون قهر و دوری (مولر، ۱۹۸۷، تامپسون، ۱۹۹۲)، خشونت (مالون، ۱۹۹۲) و حتی تهدید به کشتن (هیلی، ۱۹۹۲)، نیز می‌تواند در این مواقع امکان بروز یابد.

یکی از رایج‌ترین واکنش‌های والدین افراد همجنسگرا که خصوصاً در دو دهه اخیر در جامعه ما رو به افزایش بوده است، بیمار تلقی کردن فرزندشان و تلاش برای درمان آنهاست. این واکنش نیز شکلی از انکار محسوب می‌شود. والدین در چنین شرایطی تصور می‌کنند این شرایط به دلیل قصور یا کوتاهی آنان ایجاد شده و امیدوارند که مراجعه به روانشناس بتواند این مساله را حل کند. آنها به خیال خود بسیار روشنفکرانه عمل می‌کنند (و واقعیت این است که چنین واکنشی در فرهنگ جامعه ایرانی روشنفکرانه نیز هست!) ولی قصه اینجاست که درصد اندکی از آنان پس از مراجعه به روانشناس و آگاهی از اینکه گرایش فرزندشان قابل تغییر نیست، این روند روشنفکرانه را ادامه

چه زمانی باید برای خانواده آشکارسازی کرد؟



۱. زمانی که فرد با گرایش خودش کاملاً کنار آمده و آن را پذیرفته باشد و در مورد آن هیچگونه تردیدی نداشته باشد و به اصطلاح همجنسگراهراسی درون‌نشده نداشته باشد. اجازه دهید مثالی بزنم: بعضی افراد وقتی برای خانواده‌شان آشکارسازی می‌کنند خیلی خود را محق و طلبکار می‌دانند. آنها انتظار دارند خانواده با لبخند و آغوش باز از این خبر استقبال کند. بدیهی است که هیچ خانواده‌ای چنین واکنشی را نشان نمیدهد. اینکه فرد همجنسگرا انتظار پذیرش و همدلی دارد قابل احترام است ولی باید شرایط خانواده را نیز در نظر گرفت. نباید از همه‌ی اعضا انتظار داشت که بی‌چون‌وچرا گرایش فرزندشان را قبول کنند. ما واکنش خانواده را به صورت نسبی مورد قضاوت قرار می‌دهیم. اگر حتی یک عضو خانواده نسبت به شنیدن این خبر واکنش ملایم‌تر و بازتری نشان دهد همان دریچه برای اعمال نفوذ روی سایر اعضا مهم است. این نکته به ظاهر ساده و در عین حال مهمی است که اغلب از نظر دور می‌ماند. معمولاً خواهر یا برادر فرد ممکن است به واسطه‌ی اینکه از نظر سنی و اختلاف نسلی با او فاصله کمتری دارد بهتر این موضوع را بپذیرد. بنابراین بهتر است به جای اینکه تلاش کنیم تا در یک جمع خانوادگی این قضیه را مطرح کنیم، آن را به صورت تک نفره و در یک شرایط مناسب و در ابتدا ترجیحاً به خواهر یا برادرمان بگوییم. اگر فرد همجنسگرا تک فرزند باشد بهتر است باز هم به صورت تک نفره موضوع را با هریک از والدینش در میان بگذارد.

۲. زمانی که اختلاف سنی بین والدین و فرزند بیش از سی سال نباشد. البته سی سال یک عدد تقریبی است و واقعیت این است که فرمول خاصی در این مورد وجود ندارد. ولی در موقعیتهایی که اختلاف بین دو نسل به قدری فاحش است که در زمینه‌های دیگری نیز ایجاد اختلاف کرده‌است، بهتر است فرد همان سوال «ضرورت» را از خودش بپرسد: واقعاً چه ضرورتی دارد که من پدر هفتاد و چند ساله‌ی مذهبی و سنتیِ مرد سالارم را که ممکن است نیمی از دامنه لغات نسل مرا متوجه هم نشود کنار بکشم و به او بگویم من همجنس گرا هستم؟! این آشکارسازی دقیقاً چه منفعتی دارد؟ این اعتراف جز پریشان کردن یک پدر سالخورده و احتمالاً واکنش تند او، سرخوردگی و کینه‌ی خود من و متشنج شدن جو کلی خانواده چه پیامد مثبت دیگری دارد؟ آیا پدر من قرار است در این زمینه مقاله منتشر کند؟ یا سخنرانی ترتیب دهد؟ یا در جمع دوستانش درباره گرایش جنسی پسرش صحبت کند و احیاناً از حقوق گی ها دفاع کند؟

اگر پاسخ منفی است بهتر است آشکارسازی را فراموش کنید. ۳. زمانی که فرد امکان زندگی مستقل و به ویژه استقلال مالی داشته باشد. این شرط از آنجایی دارای اهمیت است که در صورت واکنش افراطی والدین و تصمیم‌شان برای طرد کردن فرزند از خانه یا محروم نمودن او از نظر مالی، وی بتواند خودش را مدیریت کند.

۴. کسانی که قبلاً از طریق رسانه‌ها والدین خود را تا حدی آگاه و آماده کرده‌اند. حتی می‌توانید برای آنها ایمیل بفرستید. یا در اینترنت عکس‌هایی را در مورد مراسم ازدواج همجنسگرایان نشان دهید. قطعاً این محرکها سوال برانگیز هستند و برای آنها ایجاد سوال میکند. سعی کنید اطلاعاتتان را کامل کنید تا بتوانید به چالشهای علمی، اخلاقی و مذهبی‌ای که ممکن است مطرح کنند پاسخ دهید. در پاسخ دادن سعی کنید خونسردی خود را حفظ کنید. نباید جانبدارانه موضع بگیرید. بلکه باید با خونسردی و آرامش سعی کنید تفکرات اشتباه آنها را به چالش بکشید. توجه داشته باشید که هرگز نباید برخورد را شخصی کنید «مامان شما امل هستید» یا «بابا شما صد سال از دنیا عقب موندید! الان توی اروپا...» این جملات مخرب هستند. شما قرار نیست از خودتان دفاع کنید. شما قرار است از یک واقعیت علمی دفاع کنید که پشتوانه‌ی تجربی دارد. بنابراین نیازی به دعوا و یقه‌کشی ندارید. فقط کفایست خونسردی‌تان را حفظ کنید. خوشبختانه امروز مجلاتی مانند اقلیت و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، به طور اختصاصی به این موضوع می‌پردازند و یا در اخبار روزمره‌شان بدون هیچ سانسوری در مورد ازدواج همجنسگرایان و مسایلی شبیه آن صحبت می‌کنند. این موقعیتهای لحظاتی طلایی هستند که شما می‌توانید در این زمینه به خانواده‌تان اطلاعات دهید. این اطلاعات دادن میتواند صرفاً سکوت کردن یا بلند کردن صدای تلویزیون و دعوت کردن از والدین برای گوش دادن بحث باشد: «مامان این بحثو گوش بده خیلی جالبه». وقتی توجه مادر یا پدرتان را جلب کردید به همراه او با خونسردی به دیدن برنامه ادامه دهید و بطور نامحسوس حالات چهره‌شان یا اظهارنظرهایشان را در نظر بگیرید.

۵. کسانی که قبلاً در مورد بی میلی شان برای ازدواج کردن یا داشتن رابطه با فردی از جنس مخالف به خانواده اطلاعاتی داده اند. فرضی کنید مادرتان در مورد آینده و زن گرفتن با شما شوخی میکنند. قاعدتاً اگر گی باشید سرخ نمیشوید و خجالت نمیکشید. خندیدن هم واکنش هوشمندانه‌ای نیست. اولین بار بهتر است سکوت کنید. بار دوم اظهار بی‌میلی کنید، مثلاً قاطعانه بگویید: دوست ندارم ازدواج کنم. بار سوم بگویید: من به زنها علاقه‌ای ندارم. بار چهارم بگویید: مادر جان به خودتان ازینجور وعده‌ها ندهید. در تمام این مراحل با جدیت، قاطعیت و خونسردی صحبت کنید.

۶. پژوهشها حاکی از آن است که پس از سن ۲۱ سالگی بهترین زمان برای آشکارسازی است چرا که بعد از این سن، فرد تدریجاً با فرایند تردید و احساس گناه و دوسوگرایی در مورد گرایش خود کنار می‌آید و هویت خود را به عنوان یک همجنسگرا می‌پذیرد.

چگونه آشکارسازی کنم؟

همواره به خاطر داشته باشید که آشکارسازی یک فرایند تدریجی است. آشکارسازی یک اعتراف نیست، یک اتفاق نیست؛ یک فرایند است. فرایندی که زمانبر بوده و نیاز به صبر و حوصله دارد. اگر بخواهم مثالی بزنم عیناً شاید شبیه ترویج یک دین یا آیین باشد. شما وقتی میخواهید کسی را به دینی علاقه‌مند کنید یا نظر مساعد او را جلب کنید چگونه اینکار را انجام میدهید؟ آیا در همان قدم اول به مباحثی مثل قصاص، مجاز شمردن چندهمسری، وجوب ختنه در مردان و یا سنگسار اشاره میکنید؟ اگر از افرادی که از ملل و ادیان دیگر به اسلام روی آورده‌اند سوال کنید که دقیقاً با چه جرق‌های به دین علاقه‌مند شده‌اند مطمئناً به این موارد اشاره نمیکند! بلکه به مواردی مانند برابری، عدم تبعیض نژادی و قومی، عدالت، احترام به حقوق بین فردی و مانند اینها اشاره می‌کنند. اغلب آنها اظهار می‌دارند که تحت تاثیر یک شخصیت مذهبی مانند پیامبر اسلام یا امامان آن قرار گرفته‌اند. یعنی یک جزء (فرد یا اصل اخلاقی) را در مجذوب‌کننده یافته‌اند و هاله‌ای از تقدس و پذیرش را اطراف کل آن مجموعه (دین خاص) کشیده‌اند.

در ارتباط با معرفی گرایش جنسی نیز همین پروسه طی میشود. اگر شما همان ابتدای کار به مادرتان بگویید که من (پسر) با فلان پسر رابطه‌ی جنسی داشته‌ام چه اتفاقی می‌افتد؟ قطعاً فاجعه رخ میدهد. اما میتوانید طی یک فرایند تدریجی ذهن مادرتان را درگیر کنید. برای مثال پسر یکی از اقوام را در مجلسی میبینید و از او خوشتان می‌آید. بعد از مهمانی میتوانید به مادرتان بگویید: «من واقعاً مجذوب شخصیت و خوش تپی پسر آقای... شدم.» این یک نقطه استارت موفق است. ممکن است یک سال طول بکشد تا به مادرتان بفهمانید که عاشق پسر آقای فلانی شده‌اید و به او میل جنسی دارید. ولی نقطه آغاز تقریباً چنین عبارتی میتواند باشد.

به نمونه‌ای دیگر توجه کنید: فرض کنید شما به یکی از همکلاسی‌هایتان علاقه‌مند شده‌اید و حس میکنید او نیز به شما چنین میلی دارد. اولین قدم این است که صحبت درباره او را وارد صحبت‌هایتان در مورد روابط و زندگی روزمره کنید. مثلاً در لابلای حرفهای‌تان در مورد او صحبت کنید: دیروز، یکی از همکلاس‌هام به نام علی هس که خیلی آدم جالبیه...

امروز: من و علی توی کلاس توی یک نیمکت میشینیم.

فردا: علی واقعاً پسر خوب و دوست داشتنیایه... (اتفاقی را در جهت اثبات خوبی‌های علی تعریف کنید)

یک هفته بعد: من زنگای تفریح و اوقات بیکاریم توی مدرسه فقط با علی می‌گذره.

دوهفته بعد: نظرات من و علی خیلی به هم نزدیکه.

یک ماه بعد: من و علی عصر داریم میریم سینما.

دوماه بعد: پس فردا تولد علی‌ه. میخام براش کادو یک عطر بگیرم. سه ماه بعد: من میخام این جمعه علی رو دعوت کنم تا باهاش آشنا بشین.

۶ ماه بعد: علی واقعاً برای من جذابه.

۸ ماه بعد : علی چن روزه رفته مسافرت و حسابی دلتنگشم.

۱۰ ماه بعد : من علی رو دوست دارم.

و دست آخر: علی دوستیه که نمیخام هیچ وقت از دست بدمش. وقتی شما تدریجاً درمورد ویژگیهای مثبت یک نفر و فرایند دل‌بستنتان به او صحبت می‌کنید در شنونده احساس همدلی ایجاد میکنید (البته اگر با ایجاد حساسیت زیاد باعث شکلگیری حسادت نشوید!). این روند خیلی متفاوت از آن است که یکباره ازینجای ماجرا شروع کنید: همجنسگرایی! واژه‌های که درنخستین شنیدن تداعی کننده‌ی رابطه جنسی بین دو همجنس است. آنچه سبب نفرت جامعه دگرجنسگرا میشود نیز دقیقاً همین است. اینکه آنها تمامی ابعاد یک رابطه‌ی انسانی دوفره با تمام احساسات، صمیمیت، درگیری هیجانی و عشق را به یک جنبه (رابطه جنسی) تقلیل می‌دهند. تنها همین بُعد است که پررنگ می‌شود و بر آن تمرکز می‌شود. جنبه‌های دیگر رابطه در سایه قرار می‌گیرد. بارها اتفاق افتاده که با افراد دگرجنسگرا در این مورد صحبت کرده‌ام و بارها شاهد بوده‌ام شنیدن اینکه همجنسگراها هم فرایند عاشق شدن و درگیری هیجانی با جنس موافق را طی می‌کنند، چقدر برایشان حیرت‌آور است! چرا که اغلب آنها از ماهیت همجنسگرایی آگاهی لازم را ندارند و حتی بیشتر از آن که در مورد این پدیده اطلاعات روانشناسی داشته باشند، آن را یک فرقه‌ی انحرافی سوغات غرب مانند شیطان‌پرستی میدانند!

در هرم زیر نمونه‌ای از این فرایند تدریجی را میتوانید مشاهده کنید. البته توجه داشته باشید که این یک نمونه خارجی است و با فرهنگ ما سنخیتی ندارد. در فرهنگ غرب، نوجوانان با رسیدن به سن بلوغ اولین تجربه‌های جنسی خود را آغاز می‌کنند و این اغلب نیز با آگاهی و پذیرش جامعه و والدین صورت می‌گیرد. بنابراین اگر دختری به مادرش بگوید من با پسری رابطه جنسی داشته‌ام برای یک مادر غربی آنقدرها غریب و نگرانکننده نیست. نتیجتاً وقتی دختری درمورد ارتباط جنسی با دختر دیگری با مادرش صحبت میکند، این موضوع کمی نگرانکننده و غریب است اما بازهم نه به اندازه غرابتی که در فرهنگ ما درمورد ارتباطات جنسی حاکم است. توجه داشته باشید که پذیراندن هریک از جملات داخل این هرم ممکن است ماه‌ها به طول بیانجامد. به علاوه همیشه لازم نیست ما حتماً بطور مستقیم به وجود رابطه جنسی اشاره کنیم. همین که پدر یا مادر یا کسی که برای او آشکارسازی

میکنیم بداند که ما جذب فردی همجنس میشویم و علاقه‌های به جنس مخالف نداریم کافی است.

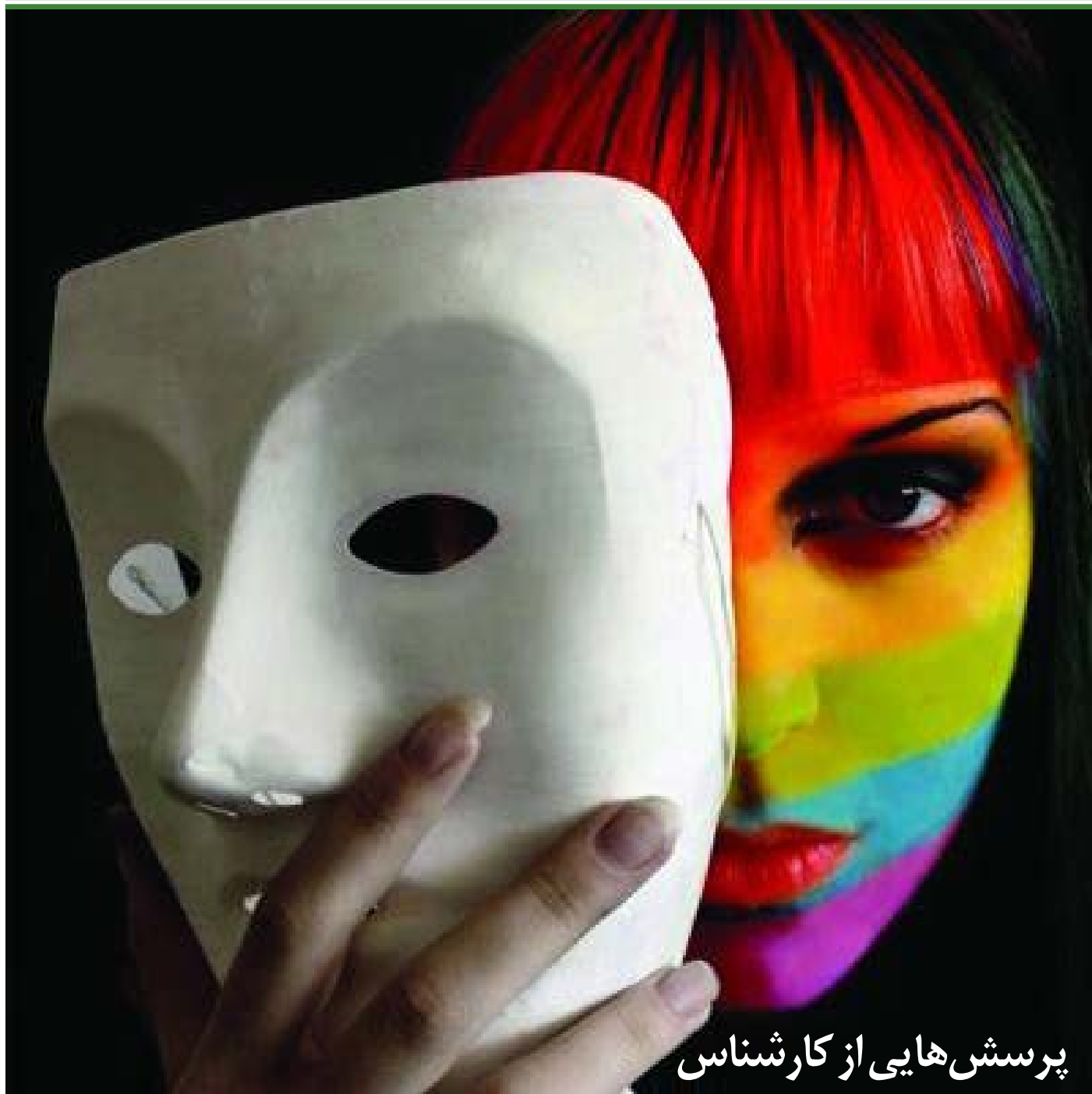
*روانشناس بالینی

"Mom! I'm attracted to girls."

"Mom! I'm dating girls."

"Mom! I'm having sex with girls."

"Mom! I'm a lesbian."



پرسش‌هایی از کارشناس

نداریم! شاید بازم تعجب کنید اما جای تعجبی نمی‌مونه، ببینید باید بگم هر کدوم از ما گی‌ها تو وجودش توی قلبش یه حس قلبی خاص داره جدا از اون موقعیت جنسی که معین میکنیم یه موقعیت قلبی و احساسی هم داریم (حالا موقعیت یا همون پوزیشن) وقتی به قلبت گوش میکنی می‌بینی که برای عاشق شدن دو تا پوزیشن یا موقعیت برات نمی‌مونه یا می‌خواهی «تکیه گاه» باشی یا هم «متکی» شاید این دو واژه مناسب نباشه بهتره با مثال اینو بیان کنم مثلا رابطه‌ی زن و مرد رو که نگاه می‌کنی مرد یه خصوصیتی داره و زن هم یه خصوصیتی از نظر من جدا از موقعیت جنسی این موقعیت قلبی واسه عاشق شدن خیلی مهمه شاید الان نشه کامل درباره‌اش بحث کرد اما یه روز حتما توضیح میدم و ازش می‌نویسم، خوب بریم سر اصل مطلب. اون دوست دیگه‌ام یه دختر هست که از دوم ابتدایی با هم دوست بودیم و باید اینو بگم که من تو دوران بچگی

سلام با کلی انرژی اومدم که منم داستان زندگیمو بنویسم. من علی ۱۶ ساله هستم! حتما می‌گین چی؟ ۱۶؟ مگه میشه؟ اصلا چرا نشه؟ خوب منم یه آدمم زود خودمو شناختم زود فهمیدم و دنیاو شناختم. می‌خواهم در اصل از داستان آشنا کردن خود واقعی‌ام به مادرم بگم. بحران‌ها رو پشت سر گذاشته بودم عشق‌هایی که فقط یه تجربه بودن واسم رو گذرونده بودم. خوب نمیدونم چرا اما انگار یه حسی بهم می‌گفت تو آماده شدی دیگه باید کارت رو انجام بدی اول دبیرستان بودم، یادش بخیر، به دو تا دوست صمیمی‌ام گفتم که بعد از امتحان‌ها به مامانم میگم جریان رو یکی از دوستانم رو تو کلاس‌های به اصطلاح فوق برنامه‌ی مدرسه پیدا کردم که اونم همجنسگرا بود آره میدونم اگه کسی یه دوست همجنسگرا پیدا می‌کرد فوری به رابطه‌ی جنسی و هر چیز دیگه‌ای فکر می‌کرد اما من و اون واسه هم ساخته نشدیم و حسی به هم نداشتیم و

و جاهای مختلف و برای مادرم میخوندم و قانعش میکردم، معلوم بود که اونم تحقیق کرده از یه جاهایی، دیگه امتحانها تموم شده بود و مادرم فهمیده بود اما به روی خودش نمی آورد.

همیشه بهم قول میداد که منو می بره خارج فقط باید صبر کنم و تحمل کنم واسه خارج رفتن. یه روز مهمون داشتیم و مامان زهرا هم بود فهمیدم زهرا هم قرار هست که بیاد. زهرا رسید و انگار مامانم یه چیزی بهش گفت و اون اومد پیشم گفت علی مامانت ناراحت و عصبانیه و گفته که به علی بگو هر غلطی میخواد بکنه ولی بذاره وقتی خواست بره دانشگاه. منم ناراحت شدم، عصر شد و مامانم اومد تو اتاقم نمیدونم چی شده بود زد زیر گریه. منم گفتم مامان چی شده؟

مامانم هیچی نگفت منم تحمل نکردم و زدم زیر گریه. هر وقت اشک مامانم رو ببینم حاضرم جونم رو بدم و بمیرم اما مامانم تا ابد شاد باشه و غصه نخوره همون زمان هم این حس بهم دست داد و فوری به زهرا گفتم که بیاد براش توضیح دادم که این قضیه رو ول کنیم و دیگه به هیچ وجه دنباله اشو نگیریم که زهرا گفت نه علی من باید به مامانت کامل توضیح بدم که تو از بچگی اینطور بودی و کامل همه چیزو بهش بگم. منم قبول کردم و گذشت تا اینکه همه چیز درست شده بود انگار یکی تحقیقهای مادرم و یکی هم حرفهای زهرا خیلی تأثیرگذار بود و مادرم قبول کرد اما باز هم اطلاعات قویای در این زمینه نداشت انگار فقط میدونست که باید من رو به عنوان یه آدم دیگه بپذیره من اون زمان خیلی خوشحال بودم که مامانم میفهمه منو اما حس میکنم اطلاعاتش زیاد نیست یا هم اگه هست نمیتونه درکم کنه به هر حال برای من فرقی نداره خوشحالم که بعد از یک سال و سه ماه هنوز مته اون مادر قدیمی یا بهتره بگم بهتر از اون مادر قدیمی منو درک میکنه حالا دیگه می تونم همه چیز رو بهش بگم. دیگه هیچ چیز از چشم این مادر مهربون و صبور پنهون نمی مونه. با اینکه چندین ماه سختی کشیدم اما ارزشش رو داشت و همچنین خدا رو شکر که هم یه مادر فوق العاده دارم هم یه خواهر خوب که همیشه کنارم بوده همیشه درددل میکنیم با هم و سنگ صبور همدیگه هستیم.

علی

دو تا دوست پسر داشتم اما هرگز مته دوستم زهرا نبودن و من از بچگی دوست داشتم که یه دختر دوست صمیمیم باشه و من همیشه دوست دارم اون لحظه ای رو که کنار دیگران قرار می گیریم میگیرم که ما واسه هم مثل خواهر و برادریم. اسمش زهرا هست وقتی بهش گفتم اونم موافقت کرد و گفت که باهام همکاری میکنه. خلاصه ابتدای تعطیلیهای امتحان فیلم شرایط فکر کنم دو سه ماهی اومده بود (فیلمی که درباره ی دو دختر همجنسگرا بود) ما تصمیم گرفتیم که از همونجا شروع کنیم به مامانم بگیم البته قبل از اون هم یک آهنگ به نام «بیداری» بود از رپر دختر ایرانی « سایه اسکای» که از دنیای ما خونده بود و خودشم همجنسگرا بود من اون رو گذاشتم و بلندش کردم و یه بخش از آهنگ بود که می خوند:

«همجنسبازی هست یه مقوله ی جدا/ خیلی توفیر داره با همجنسگرا» مامانم یه سوال هایی کرد ازم درباره ی آهنگ و من توضیح دادم انگار قانع نشد یه شب یه شبکه ی تلویزیونی تو برنامه یه مشاور رو آورد و اون درباره ی همجنسگراها حرف زد مفید و مختصر توضیح داد و بد هم نبود من هم فردا که تکرارش رو گذاشتم صداشو بلند کردم واسه مامانم و گفتم که گوش کنه و یه جورایی مخالفتش رو بیان کرد و منم قانعش کردم خیلی آنچنانی فایده نداشت اما پایهی محکمی شد که آروم آروم داشت پیش می رفت و کار خودش رو انجام می داد. بعدها هم از فیلم شرایط حرف زدیم میخواستیم دانلودش کنیم که نشد و خواستیم که از یه بازار معروف تو شهرمون که همه نوع فیلمی تو مغازه هاش هست بگیریم. چند روزی گذشت و من و زهرا شروع کردیم و سر صحبت رو باز کردن درباره ی همجنسگراها کلی توضیح دادیم در حد خودمون هر کاری کردیم که قانع کنیم مامانم رو و من آخر بحث وقتی دیدم مادرم مخالفت آنچنانی نمی کنه زود بهش گفتم مامان اگه یه بچه داشتی که اینجوری بود چیکار میکردی؟ گفت می بردمش پیش روانشناس. خلاصه به زهرا گفتم که من نمیتونم برم پیش روانشناس و اوضاع شاید خراب بشه اگه بیشتر جلو ببریم، زهرا هم بهم گفت که نه تو قرار گذاشته بودی که بعد از امتحانها بهش بگی ولی الان وسط امتحانها هست و خوب پیشرفتیم و نگران چیزی نباش. کلی حرف زدیم و کار کردیم تا اینکه مادرم بو برده بود چون خیلی وقت بود که حرف می زدیم و من می رفتم تو ویکی پدیا

پاسخ کارشناس
صدرا اعتمادی
(روان شناس بالینی)

راز اقلیت



را متقاعد کنید بسیار خرسندیم. اما باید بدانید که راه درازی در پیش دارید و فرایند پذیرش خانواده ممکن است بسیار پیچیده و وضعیت کنونی تان، آرامش قبل از طوفان باشد.

علی عزیز سلام! از تماس شما با مجله متشکریم. خیلی زود دست به آشکارسازی زده اید. فراموش نکنید که خودشناسی و هویت یابی شما هنوز تکمیل نشده است. با این حال از اینکه توانسته اید خانواده تان



پرسش‌هایی از کارشناس

سلام، پیشاپیش ممنونم که این مجله و نشریه رو راه اندازی کردید. من امروز از طریق دوست صمیمیم (که همجنسگرا مرد هست) از این مجله خبر دار شدم و نگاهی به هر ۳ نشریه کردم. بعضی مطالب رو خوندم و مطلب کامینگ اوت کردن خیلی روم تاثیر گذاشت. من یک پسر ۱۶ ساله هستم که همین امروز تولدم بود و تصمیم داشتم که امروز به مادر و پدرم همه چیز رو بگم و به قولی کامینگ اوت کنم. قبل از اینکه چیزی بگم بهشون به دوستم زنگ زدم و اون گفت صبر کنم و مقاله شما رو بخونم. حالا که مقاله شما رو خوندم تصمیم گرفتم یکم صبر کنم. ازتون چند تا سوال داشتم اگر جواب بدید خیلی خیلی ممنون میشم:

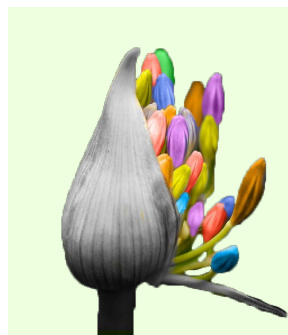
اول اینکه مادر من، مذهبییه اما نه به صورت افراطی، وقتی که ۱۴ سالم بود (من از ۱۳ سالگی به هویت جنسی ام مطمئن شدم) و بهش گفتم که از روابط جنسی خبر دارم، پرسیدم که نظرت درباره همجنسگرایی چیه و گفت که اینها همان لواط هستند و رد کرد. من میترسم که وقتی بهش بگم گی هستم من رو همجنس باز تصور کنه. لطفاً راهنمایی کنید چه جوری این عقیده رو از توی سرش پاک کنم؟

دوم اینکه من اصلاً رابطه خوبی با پدرم ندارم، اون من رو دوست داره اما من فقط به عنوان کیف پول دوستش دارم. هیچ وقت به عنوان پدر کنارم نبوده. به نظر شما عکس العمل پدری دیپلمی و شغل آزاد درباره ی همجنسگرایی چی میتونه باشه؟ چه جوری متقاعدش کنم؟ و مورد آخر اینکه آیا میتونم بدون حضور والدین تست HIV بدم؟ من توی دبستان بهم تجاوز جنسی شد و چند ماه پیش با یک نفر رابطه جنسی داشتم که داستان خیلی طولانی‌ای داره و یه جورایی سر اجبار بود.

پارسا

سلام، پیشاپیش ممنونم که این مجله و نشریه رو راه اندازی کردید. من امروز از طریق دوست صمیمیم (که همجنسگرا مرد هست) از این مجله خبر دار شدم و نگاهی به هر ۳ نشریه کردم. بعضی مطالب رو خوندم و مطلب کامینگ اوت کردن خیلی روم تاثیر گذاشت. من یک پسر ۱۶ ساله هستم که همین امروز تولدم بود و تصمیم داشتم که امروز به مادر و پدرم همه چیز رو بگم و به قولی کامینگ اوت کنم. قبل از اینکه چیزی بگم بهشون به دوستم زنگ زدم و اون گفت صبر کنم و مقاله شما رو بخونم. حالا که مقاله شما رو خوندم تصمیم گرفتم یکم صبر کنم. ازتون چند تا سوال داشتم اگر جواب بدید خیلی خیلی ممنون میشم:

اول اینکه مادر من، مذهبییه اما نه به صورت افراطی، وقتی که ۱۴ سالم بود (من از ۱۳ سالگی به هویت جنسی ام مطمئن شدم) و بهش گفتم که از روابط جنسی خبر دارم، پرسیدم که نظرت درباره



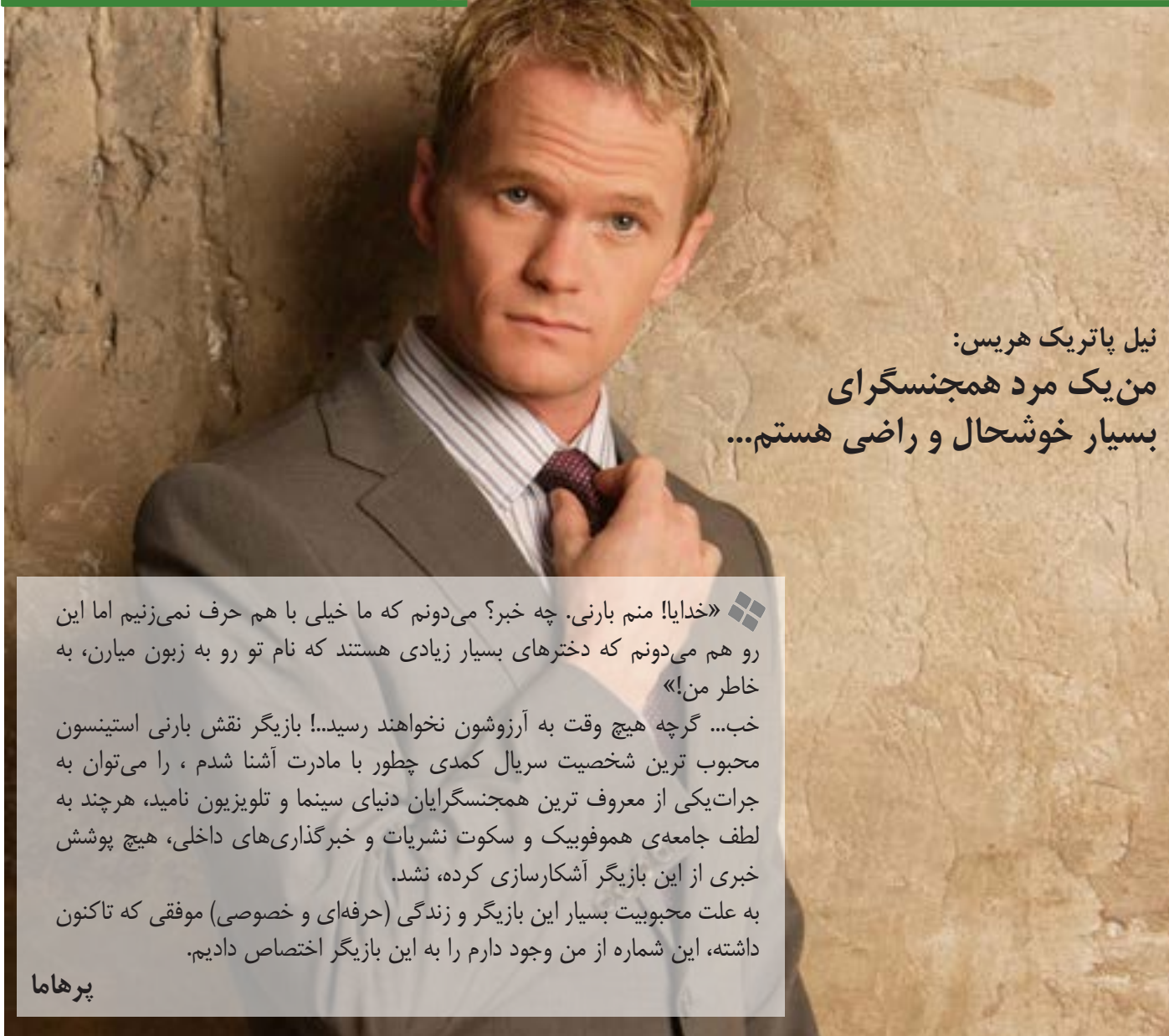
راز اقلیت

پاسخ کارشناس صدرا اعتمادی (روان شناس بالینی)

خیمینی مراجعه کنید و به رایگان تست HIV بدهید. اطلاعات شما نزد آنها محرمانه خواهد ماند و حتی نام شما را هم اگر مایل نباشید نمی‌پرسند. ولی باید در مورد شیوه‌ای که فکر میکنید مبتلا شده‌اید به انها اطلاعات درست و صادقانه بدهید. نترسید. پرسنل این مراکز حرفه‌ای هستند و هیچ خطری شما را تهدید نمی‌کند. ضمناً در مورد ارتباط جنسی سالم میتوانید از همین مرکز اطلاعات بگیرید. در سایر شهرستان‌ها و مراکز استان‌ها نیز معمولاً یک بیمارستان دولتی بزرگ این آزمایش را به رایگان برای افراد متقاضی انجام میدهد.

پارسای عزیز سلام. در مورد آشکارسازی هنوز خیلی زود است. باید سن نوجوانی را پشت سر بگذارید تا گرایش جنسی شما تثبیت شود. گاه ممکن است افرادی که در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند یا نخستین تجارب جنسی‌شان ناخواسته با یک همجنس بوده است، به اشتباه تصور کنند که همجنس گرا هستند. توصیه می‌کنم تا قبل از سن ۲۱ سالگی آشکارسازی نکنید. اگر برایتان امکان دارد حضوراً به یک روانشناس مراجعه کنید تا مسئله تجاوز و نقش آن بیشتر بررسی شود. چنانچه تهران هستید، میتوانید به بخش عفونی بیمارستان امام

من وجود دارم



نیل پاتریک هریس:

من یک مرد همجنسگرای
بسیار خوشحال و راضی هستم...

❖ «خدایا! منم بارنی. چه خبر؟ می‌دونم که ما خیلی با هم حرف نمی‌زنیم اما این رو هم می‌دونم که دخترهای بسیار زیادی هستند که نام تو رو به زبون میارن، به خاطر من!»

خب... گرچه هیچ وقت به آرزوشون نخواهند رسید...! بازیگر نقش بارنی استینسون محبوب ترین شخصیت سریال کمدی چطور با مادرت آشنا شدم، را می‌توان به جرات یکی از معروف ترین همجنسگرایان دنیای سینما و تلویزیون نامید، هرچند به لطف جامعه‌ی هموفوبیک و سکوت نشریات و خبرگزاری‌های داخلی، هیچ پوشش خبری از این بازیگر آشکارسازی کرده، نشد.

به علت محبوبیت بسیار این بازیگر و زندگی (حرفه‌ای و خصوصی) موفق که تاکنون داشته، این شماره از من وجود دارم را به این بازیگر اختصاص دادیم.

پرها ما

از صدای هریس در ۳ بازی ویدیویی استفاده شده که به خاطر اجرای صدای مرد عنکبوتی برنده‌ی جایزه‌ی بهترین اجرای مرد در سال ۲۰۱۰ شد. این تنها مورد استفاده از صدای هریس نیست، صدای هریس همه روزه بارها در شمارش معکوس رولرکوستر پارک ماجراجویی دیزنی، در کالیفرنیا به گوش می‌رسد!

در سال ۲۰۰۶ در مصاحبه‌ای با مجله‌ی مردم هریس برای اولین بار به صورت رسمی آشکارسازی و همجنسگرا بودن خود را تایید کرد: «نگاه عمومی همیشه با من مهربان بوده که باعث یک زندگی خیلی عادی تا همین اواخر برای من بوده. حالا به نظر می‌رسد حدس و گمان‌هایی وجود دارد و علاقه به زندگی و روابط خصوصی من. بنابراین من بسیار خوشحالم که هر گونه شایعات و تصورات غلط را برطرف می‌کنم و با افتخار می‌گویم که من یک مرد همجنسگرای بسیار راضی و خرسند از زندگی ام هستم و احساس خوشبختی می‌کنم که با مردمی فوق‌العاده، به کاری که دوست دارم مشغول هستم.»

چیزی در حدود ۴۰ سال پیش، در پانزدهم ژوئن سال ۱۹۷۳، هریس در نیومکزیکو چشم به جهان گشود. او بازیگری، خوانندگی، کارگردانی و تهیه‌کنندگی را در کارنامه‌ی کاری خود دارد. با بازی در نقش اول سریال دوگی هاوسر و ایفای نقش یک مرد مشتاق به زن در سریال چطور با مادرت آشنا شدم، شناخته و مطرح شد.

نیل دوران بازیگری خود را در نوجوانی و با بازی در فیلم قلب کلارا در سال ۱۹۸۸ آغاز کرد و تاکنون در عرصه‌ی بازیگری با قدرت و محبوبیت به فعالیت خود ادامه می‌دهد. حضور در بیش از ۴۰ فیلم سینمایی، ایفای نقش در حدود ۴۰ سریال تلویزیونی که مشهورترین آن‌ها گلی و چطور با مادرت آشنا شدم است، حضور در ۱۳ تئاتر از جمله تئاتر رومئو و ژولیت، حضور در برنامه‌های تلویزیونی اینترنتی گواه و مهر تاییدی بر این مدعا است.

نیل نامزد ۲۳ جایزه‌ی سینمایی شده که ۱۲ عدد از آنها از جمله ۲ جایزه‌ی امی را به خانه برده است.

من وجود دارم



نامزدی را پنج سال پیش به یکدیگر داده بودند اما این موضوع را تا زمانی که ازدواج همجنسگرایان قانونی شود، مخفی نگه داشته بودند. در فیلم *3D Christmas A Very Harold & Kumar* شوخی‌ای با آشکار سازی او شده. در این فیلم او که یک دگر جنس‌گرا و مشتاق زن است، خود را همجنسگرا معرفی می‌کند تا زن‌ها به او اعتماد کنند و از ایجاد روابط صمیمی و نزدیک با او نترسند! همسر وی، دیوید نیز در این فیلم ایفای نقش کرده است.

نیل در گفتگویی که با هاوارد استرن در خصوص قرار ی که با کریستین تیلور داشته، احساس خود را اینطور بیان کرد: «اون باحال‌ترین و بهترین گزینه‌ی ممکنه، قطعاً باید رو هوا بزنمش! با خودم فکر کردم اگه اون، تنونه من رو به وجد بیاره، پس در نتیجه احتمالاً من همجنسگرا هستم!»

هریس به انتخاب مجله‌ی تایم‌زیک از ۱۰۰ نفر تاثیرگذار در سال ۲۰۱۰ معرفی شد. همچنین در سال ۲۰۱۱ پیاده روی مشاهیر هالیوود، نام هریس را به مجموعه مشاهیر هالیوودی خود اضافه کرد و ستاره‌ای به نام او، به وی اهدا شد.

در نهایت خبر خوب برای عاشقان نیل اینکه او هم اکنون در حال بازیگری برای نسخه دوم اسمورف‌ها است که قرار است در حدود ۳ ماه دیگر بر روی پرده‌ها برود و همچنان در سریال چطور با مادرت آشنا شدم، هنرنمایی می‌کند.

منابع:

<http://www.latimes.com>
<http://www.people.com>
<http://www.imdb.com>
<http://www.time.com>

کارتر، یکی از همکاران هریس این آشکار سازی را نامعقول و مضحک نامید و در ادامه گفت: «همجنسگرا بودن نیل هیچ وقت چیزی نبوده که از کسانی که اون رو می‌شناختن پنهان کرده باشه. اون همیشه به کسی که بوده افتخار می‌کرده.»

از صدای هریس در ۳ بازی ویدیویی استفاده شده که به خاطر اجرای صدای مرد عنکبوتی برنده‌ی جایزه‌ی بهترین اجرای مرد در سال ۲۰۱۰ شد. این تنها مورد استفاده از صدای هریس نیست، صدای هریس همه روزه بارها در شمارش معکوس رولرکوستر پارک ماجراجویی دیزنی، در کالیفرنیا به گوش می‌رسد!

در سال ۲۰۰۶ در مصاحبه‌ای با مجله‌ی مردم هریس برای اولین بار به صورت رسمی آشکار سازی و همجنسگرا بودن خود را تایید کرد: «نگاه عمومی همیشه با من مهربان بوده که باعث یک زندگی خیلی عادی تا همین اواخر برای من بوده. حالا به نظر می‌رسه حدس و گمان‌هایی وجود دارد و علاقه به زندگی و روابط خصوصی من. بنابراین من بسیار خوشحالم که هر گونه شایعات و تصورات غلط را برطرف می‌کنم و با افتخار می‌گویم که من یک مرد همجنسگرای بسیار راضی و خرسند از زندگی ام هستم و احساس خوشبختی می‌کنم که با مردمی فوق‌العاده، به کاری که دوست دارم مشغول هستم.»

کارتر، یکی از همکاران هریس این آشکار سازی را نامعقول و مضحک نامید و در ادامه گفت: «همجنسگرا بودن نیل هیچ وقت چیزی نبوده که از کسانی که اون رو می‌شناختن پنهان کرده باشه. اون همیشه به کسی که بوده افتخار می‌کرده.»



هریس در مراسم امی (۲۰۰۷) با پارتنر (همسر) خود، دیوید برتکا حضور پیدا کرد. بعدها در مصاحبه‌ای با برنامه‌ی اندیجرس رابطه‌ی خود را با دیوید تایید کرد و آغاز آن را سال ۲۰۰۴ بیان داشت.

هریس در چهاردهم اگست ۲۰۱۰ اعلام کرد که او و دیوید منتظر به دنیا آمدن فرزندان دوقلوی خود از طریق مادر جایگزین هستند. اسکات و گریس در همان سال متولد شدند.

پس تصویب از قانون برابری ازدواج در نیویورک در سال ۲۰۱۱، نیل و دیوید نامزدی خود را از طریق توییتر اعلام کردند. البته پیشنهاد

درآمدی بر تفاوت‌های پوزیتیو در هویت کوئیر

❖ مسعود ایرانی



آیا گفتمان کوئیر با منطق پیشرونده‌ی تفاوت است که فربه‌ی می‌گیرد؟ آیا دال اعظم، همیشه از گسلی که بر زمین این تفاوت‌ها دویده است، سود لازم را نبرده است؟! سودی که به اکسپرسیونیسم فاشیسم میدان داده است! به راستی سندروم تفاوت، کجا جوانه زده که فرجامش در فانتاسم قومی و پررنگتر کردن مرزبندی‌های انسانی اسب نتازانده باشد؟! کدام شامه است که بو نبرده باشد که فالوس اعظم، بر انرژی همین مقعدهای تفاوت است که ماغ میکشد و زهدان یائسه‌اش را زیر شخم و تیار می‌برد؟

وقتی بر بازوی سلبی و اندام نگاتیو تفاوت، می‌غلطیم، ناگزیر، هویت به طرزی خودکار و مهیب به جانب فاصله‌گذاری و نیروبخشی گسل‌ها میل می‌کند و بیمافزا و هیولاش پتانسیلهای فاشیستی لیبدوی خفته و در کموناش را در دخمه‌های فاشیستی نژاد، زبان، سوژکتیویته و پارازیت‌های بدنی، بیدار و پارانویک می‌سازد و این یعنی چرخش تفاوت بر پاشنه‌ی تعارض و دیپلماسی نفی.

فروید همین جا خانه کرده است؛ در «موسی و یکتاپرستی» سیلابی از سرشت‌های فاصله‌گذار قومی را به رگ نشانه‌گذاری، نشانده که پشت نعوظی نیمجان در غلاف ختنه، چهره پنهان کرده‌اند تا در یک کنش جبرانی از تفاوتی چنین ناچیز، با دهنه‌ای شهوانی که فالوس اعظم را تا مقعد مصرف می‌کند به تدارک هویت‌سازی از خویشتن دست یازند. در این گذار، دال اعظم نه تنها بر کژ کارکرده‌های اژه‌ی تفاوت، چیره، بلکه آن را از مجرای هویتی شدن عبور، سپس استحاله و به ضد خود نیز تبدیل تواند کرد؛ به همان حرص گناه گوشتخوار رویائی.

دیافراگم فاصله‌گذاری در تفاوت‌های کوئیر نیز از این قاعدت، برکنار نیست؛ آنجا که سایه‌های اندام جنوبی، تمام ساختمان هویت را زیر پوشش می‌برند، چه فرق که گسیل اسپرم‌های سرباز بر واژن مادینه‌گی فوران گیرند یا در سرازیری مقعد نرینه‌گی، نعوظ نمایند؟ به هر حال هویت، روی، اندر آشخورهای تفاوت نهاده است؛ بلکه تفاوت است که تاویلی هویتی پیدا کرده، یعنی ظرفیترین لبه‌های لغزیدن به هولوکاست‌های فاشیسمی را درونی ساخته است. به تعبیری روشنتر: کوئیر، هویتی می‌شود به جایی آن که هویت، فراگرد کوئیریزاسیون را از سر گذراند؛ نشست کند زیر شکم امر برساخته،

در رسوب گاه‌های بدن، لایه‌های اجتماعی و مرکزگریزانش از پوسته‌ی جهان. به موازات در اندیشه‌ی یونگ می‌بینیم وقتی زمین _مادر/ اژدها/ و هر منبع فالیک دیگر_ قهرمان اسطوره‌های را میبلعد؛ اگر او نتواند به نیاکان توتمی‌اش آویزد، در چهره‌ی مادر و روده‌ی نهنگ او، تا هضم رابع دفع و محو می‌شود. حال پرسش اینجاست که آیا لیبدوئی توتمی و خاستگاهی در مقعدهای پوزیتیو هویت کوئیر، میتوان چشم گرفت و جایگاه شناسانه حفر کرد که نقطه‌ی ترومای وضعیت همواره پروبلماتیک کوئیر را از کژکارکردهای تفاوتی که یاد شد، تعمید بخشد و این هویت را علیه مرزهای ایستا و هنجارمند جهان و خط زدن کلیشه‌ها و سیال ساختن ماتریال‌های تنانه و فتح بدن‌های آزاد از کورجنسی، بسیج کرده و سازمان دهد؟ با این پرسش به تعریف هویت پوزیتیو کوئیر نزدیک می‌شویم: خوانش من؛ «هویتی که مرزهای هنجارین خویش را باید که با تولید «تفاوت‌های هنجارگذار» گسترش دهد نه «تفاوت‌های فاصله‌گذار» و گسل آفرین». باید نامعناها و نامدلول‌هایی را که در دیگ هنجارهایش میپزد به مصادره‌ی زبان و جهان ماشین‌های نعوظ و شبکه‌های قضیبی دال اعظم، بتاباند. این نامعناها در نقض کارکرد پارادایم‌های شیب جنسی و داروینیزم جنسیتی پیش خواهند تاخت و سر در افشای کدهای تراجنسیتی خواهند خماند.

بدون تولید چنین هنجارها و مامایی این نامدلول‌ها، چنان که شاهدیم، غلت و سقوط در کلیشه‌های باینری فاعل و مفعولی امری حتمی است؛ پرده داری از چاکراهای دیسپلین جنسی، فسیل هنجارها را دوباره بازتولید خواهد کرد و بسا که بر آن قهقهه‌ای هم نثار دارد یا نهایت مویهای بر زهدان یائسه‌ی قبیله. در غیاب این هسته‌های تفاوتبخش هنجاریک، نیم نعوظی هم اگر در بُن لبخند رانها، روزی شود و جوانه زند بیگمان، تهی از عصیان، تکیده از اسپرم و تهوعی از ارگاسم خواهد بود، وقتی در اندام پیشوا، مفعولی چون بردگان فاعل، ارجاع پس از ارجاع به دالهای متمرکز نعوظسالارانه و اتراق در جسممندی هنجار، بینواتر تو و من که تنها ورطه‌ی تخدیرمان، سودای واژن نیاز در قعر مقعد مصرف اوافتند.

هویت کوئیر و انرژی نامدلول‌ها

دهشت‌هایش، اسپرم‌ریزی کند.

از این منظر و با چنین تبارشناسی از معنادرایی خویش است که لیبیدوی نامدلول‌ها، به تصویری چنین حقارت‌بار از جهان‌هنجارمندی‌ها و اقتصاد هویتی‌اش، پشت میکند و چون جنون آرثوئی با انرژی طحال و زبان و مقعد و کلیه آلتش تنها می‌ماند. زمین انزوای او با «پایان بخشی به حکم خدایان» حقارت کثیف انسان و خودبیگانه‌گی‌اش را در این دستگاه بی‌عرض و طول، زبان می‌گیرد. آرشویی از رفتارهای گورکنانه‌ی آدمی را به قلمرو خیالی خدایان و امپراتوری دال‌ها، قی میکند، تا استوار بر مدفوعیت اجتماعی‌اش، بر مقعد خویش باسن ریزد. سوسک کافکا می‌شود، کرگدن یونسکو و پیلینگ بارزو، خونی جاری از کشتارگاه خردورزان عاقلی که دیوانه‌اش کرده‌اند.

ادیسه‌ی نامدلول این گونه کلید می‌خورد. بر تعریف این مقعد معنادرایی‌شده، نعوظ می‌کند. در تعریف خود و باز تعریف انسان، که این بار باید از هسته‌ی جذب‌ناپذیر تفاوت‌های او فربه‌ی جوید بر او همواری می‌گیرد. میداند دشوار نیست حیوانی را که کمترین مُخدرش، لیسیدن دغدغه‌ها و جویدن فانتزی‌ها و زبان گرفتن جنون خویش است، با تصعید این فانتزی‌ها، به حیوانی اخلاقی، ارتقاء دهی یا با فروکاست آن دغدغه‌هایش به لیبیدوی دهانی و مخرجی، از جنون به تور نلغزیده‌ی او، پرتره‌ی حیوانی اروتیک را به قاب نشانی. اما فراموش نکنی که کاراکتر نامدلول‌ها، در پی‌چانه زدن بر سر نظم اخلاقی جهان نیست که تاس می‌اندازد، تا با گورپشتان، همچنان گورپشتانه سخن ساز کند. اخلاق اگر اینجا نطفه پراکند در میان دریدن واژن‌های بویناک و شکاف و گسلی است که بر فساد واقعیت دویده و قندیل انجماد از دال‌ها و کلیشه‌ها فرو ریخته تا دست بر گردن با امر واقع بر گور گذار دراماتیک، رقصیدن بی‌اغازد. باسن چنین اخلاقی است که بر فالوس امرتفاوت رشک می‌برد، تا پی در پی جنین تفاوت زاید و پستان تکرر در دهانشان فشارد و انگ اخته‌گی از واژن خویش بسترَد. چنین اخلاقی از پی هسته‌ی هنجارگذار نامدلولی است که کژدیسه‌گی کارکرد جنسی/جنسیتی را از گفتمان هنجارورزان آشکار سازد نه آن که موتیف اسطوره خیر مرگ یا سمفونی سکسوالیته را در گوش زندگی سنگین دارد.

نامدلول در حیطه‌ی کارکرد ویژه‌ی درونپاش که فراووی از هر اقتصاد هویتی و نظام اخته‌سالار است، تنها بر مقعد تفاوت و تولید لایبرنت هضم است که میتازد تا هزینه‌ی دفع را بر دهلیز روده‌های حقیقت، هر دم گران و دشوارتر سازد، تا مدفوعیت انکار شده‌ی آدمی در شامه‌ی فالوس اعظم، تعفنخیزتر از همیشه سرایت و بوی زهم خویش را در همه‌ی دستگاه‌های زیر دال‌های او بپراکند. تنها از طریق چنین تعلیقی، در روده‌های معوج زمان، میتوان بازی را به میدان و دهان گشاده‌ی خدایان باز راند و با پدیدار کردن کژدیسه‌گی کارکرد دفع، معده‌ی دال اعظم را به پرسش گرفت؛ با همین کنش تولید تفاوت‌های مستمر و هنجارزا، که روشن ترین تعریف از ادیسه‌ی نامدلول‌های کوئیر است.

کوئیر تا اینجا که زمان، پنجره، معاورزی و طرح‌افکنی از امکانهایش از او سلب شده، حتی به تن سکوت و تخلیش نیز از اتوریتته‌ی بین دو ران فالوس اعظم، تجاوزها رفته، همه‌ی المانها، تکنیک‌ها و بوطیقای نگاه ویژه‌اش به دروازه‌های هستی، معنا زدایی شده، شاید تنها توانسته در مقاومتی نگاتیو و سلبی، در نوستالژی‌هایش زیست کند و رازورزانه‌گی‌هایش را در بطن حیث خیالی لکانی و دل سایه‌های یونگی‌اش غوطه زند و بدینگونه زیر این لذت تعلیق و بهشت پیشادایی، جهنم واقعیتش را تاب خورد و تاب آورد.

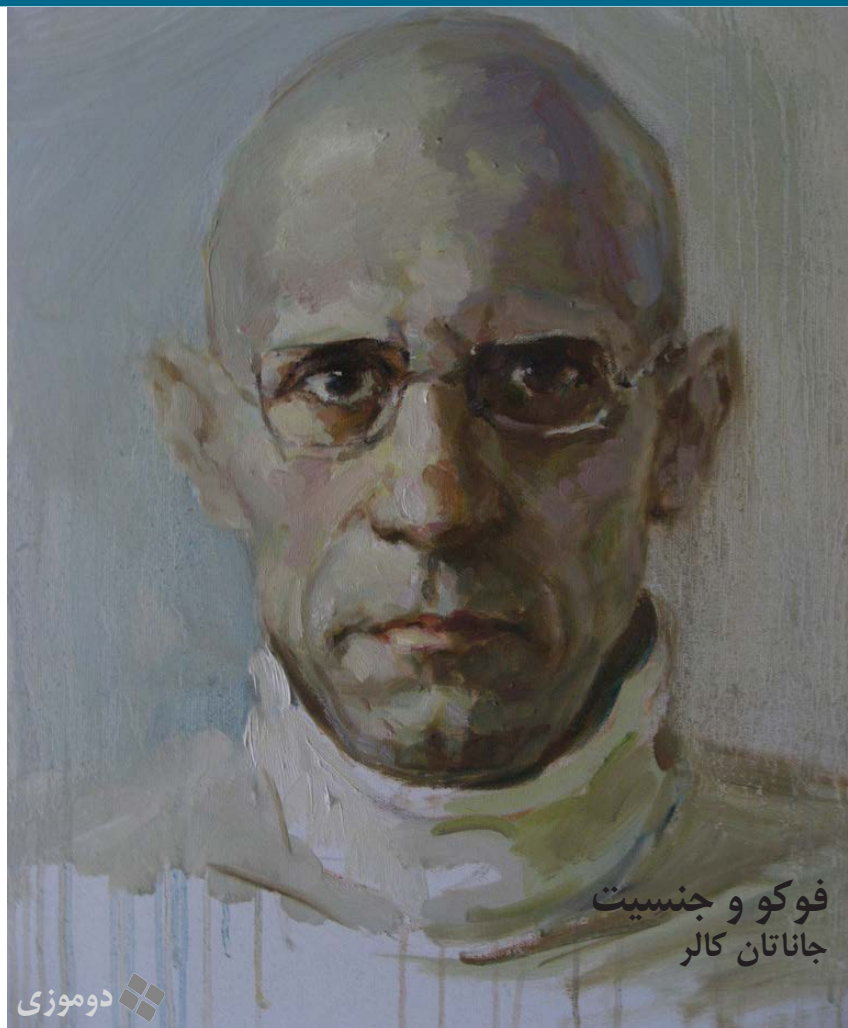
به زعم دلوز در «منطق معنا» مسئله‌ی واقعی او به اسکیزوفرنیک رنجی فروکاسته شده که تا گلوگاهش بالا آمده‌است. ترومایی در حفر این هویت، توسن تازانده، که تاریخش را تا به گردن، تعمیم داده‌است. نیچه‌ها، کافکاها و ریلکه‌ها، برشت و بکت‌ها، چون باتای، از سرکردن در چاه این هویت لغزان، چنان برخورد پیچیده و درگلیم خود لرزیده‌اند که گذار ناگزیرش را از این افق تهی، برکه‌ی شب و قاره‌ی برهنه و سرمایی که در برهوت اشتیاق تاب آورده‌است، تنها در کاراکتر یک قربانی و گذاری دراماتیک، توانسته‌اند به تصویر و تصورشان از شقاوت تاریخ بگنجانند.

لیبیدوی نامدلول اما به سمت خوانشی دموکراتیک از این گذار خیز گرفته‌است؛ گسیخته از خون ملودرام‌هایش که باید بیخشد و فراموش نسازد نقطه‌ی عزمیت این لیبیدو، در صف آرائیاش برابر لوگوسمحوری، اتکا به هویت پوزیتیو کوئیر، به مثابه پرسوناژی هنجارگذار است، چون زهدان روسپی‌ای عقیم که به استسقاء اسپرم‌خواری دچار است، نامدلول بی‌وقفه زمین واژن خویش را، باید با کنش تولید تفاوت، به زیر شخم و تیار برد. این خیش دواندن بر تن هویت خویش، با اسپرم‌خواری بذر تفاوت، پاسخی است به غایت اکتیو کارآمد و راهبردی، به سامانه‌های فاشیزم هنجار و عقده‌ی اخته‌گی تاریخ هویت. واکنشی که تاریخ جنسیت را ذیل ستبری ترومای تبعید اودیپ و سرنوشت اولیس، به واقعیت مرده‌ی این گورزاد تبدیل کرده است.

ما نمی‌توانیم، یک سوژه‌ی بی‌بالاخدنده‌ی تاریخ را ذیل معنمندی، بررسی و پرداخت کنیم. وقتی که فاشیزم هنجار، با برپایی هولوکاست دال‌ها، به تشدید چنین اقتصاد هویتی، دامن زده‌است و خاستگاه دال‌ها و هنجارهای اخته باورش را زیر شکم سوپرکتیویت‌های آشکار و فرهنگ پنهانش، آماس میدهد، چرا که هویت حداقلی، ناخواسته بر بازوی فاشیزم حداکثری تن میکشاند تا در کدهایی، از انحراف، اختلال، استثناء یا درصنعت فوکویی امروز، پزشکی‌سازی دال‌های خودسر کوئیر، تیغ و استره‌ی اخته‌ی اخته‌گی را، فراز همه‌ی افق‌های آنارشستی نامدلول‌ها به چرخش درآورد تا واژن هیچ دال تکین‌های بر بیش از یک مدلول نشانه‌گذاری شده، نعوظ ننماید و تب ارجاع نگیرد؛ مبدا که انرژی دوزخی این نامعناها، بر یخزار قطبی این ماتریکس ماشینی نعوظ، میان ران‌های فالوس اعظم، بدود و در مقعد

واکنش‌های روان‌شناختی و علاوه بر همه‌ی اینها، مفاهیم اجتماعی. طرقي مختلف که مردم درباره‌ی این رفتارها، حساسیت‌ها و کارکردهای بیولوژیک سخن می‌گویند و با آنها سر و کار دارند، چیزی متفاوت خلق کردند؛ وحدتی ساختگی که «جنسیت» نامیده می‌شود و با آن، همچون رکن بنیادی هویت فرد، برخورد می‌شود. سپس، در یک روند معکوس اساسی، آنچه «جنسیت» نامیده می‌شد، به عنوان علت پدیده‌هایی متنوع شناخته شد که برای ایجاد ایده‌ی [جنسیت] کنار هم جمع شده بودند. این فرآیند به جنسیت اهمیتی جدید و نقشی نو بخشید و آن را به راز سرشت فردی تبدیل کرد. هنگام صحبت از اهمیت «میل جنسی»^۵ و «سرشت جنسی»^۶ فوکو خاطرنشان می‌کند ما به جایی رسیده‌ایم که: از قوه‌ی فاهمه‌ی خود انتظار داریم از جایی ریشه بگیرد که قرن‌ها، به عنوان جنون در نظر گرفته می‌شد... هویت‌مان از چیزی ناشی شود که پیش از این، میلی بی‌نام فهمیده می‌شد. به این سبب است که ما برای آن [جنسیت] اهمیت قائلیم. پیرامون آن را با ترسی احترام‌آمیز می‌پوشانیم و برای شناختن‌اش، دقت به خرج می‌دهیم. در واقع به همین سبب است که پس از قرن‌ها، جنسیت برای ما حتا از روح‌مان نیز مهم‌تر است.

یکی از نمونه‌هایی که می‌تواند به ما نشان دهد جنسیت، تبدیل به راز وجود فردی شده و منبعی کلیدی برای هویت فردی است، خلق «همجنس‌خواه»^۷، به مثابه‌ی یک «تیپ»^۸ یا کمابیش یک «گونه»^۹، در قرن نوزدهم است. در دوره‌های پیشین، آمیزش جنسی میان افراد همجنس، ننگ و عار شمرده می‌شد و عنوان لواط^{۱۰} می‌گرفت. اما امروزه این امر، نه به واسطه‌ی خود آن عمل، بلکه به واسطه‌ی هویت، و نه از این منظر که آیا کسی عملی ممنوع انجام داده، بلکه از این منظر که آیا او «همجنس‌خواه» است یا نه، به چالش کشیده می‌شود. لواط یک عمل است، اما آنگونه که فوکو می‌نویسد «همجنس‌خواه» از آن زمان دیگر یک گونه بود. تا پیش از این، کنش همجنس‌خواهانه وجود داشت و کسانی ممکن بود به آن دست بزنند. اما اکنون این مبحث به یک هسته یا ذات^{۱۱} جنسیتی، مربوط می‌شود؛ مبحثی که به خود وجود فرد مرتبط است: آیا او یک همجنس‌خواه است؟



میشل فوکو^۱، مورخ روشنفکر فرانسوی، آنچه را در کتاب «تاریخ جنسیت»^۲ خود بررسی می‌کند، «فرضیه‌ی سرکوب»^۳ می‌نامد. این فرضیه، باور عامه به این مطلب است که جنسیت، به خصوص در قرن نوزدهم، سرکوب شد و در عصر مدرن، برای آزادی آن تلاش شده است. فوکو می‌گوید نه تنها «جنسیت» چیزی طبیعی است که سرکوب شده، بلکه «جنسیت»، ایده‌ای پیچیده است که طیفی از فعالیت‌های اجتماعی، تحقیقات، سخنان و نوشته‌ها - خلاصه «گفتمان»^۴ و «کنش‌های گفتمانی» - گرد هم آمده در قرن نوزدهم، تولیدش کرده‌اند. تمام انواع سخن، مانند سخنان پزشکان، کشیشان، رمان‌نویسان، روان‌شناسان، اخلاقیون، مددکاران اجتماعی و سیاستمداران که ما آنها را با ایده‌ی سرکوب جنسیت مرتبط می‌کنیم، در واقع راه‌هایی‌اند برای به وجود آوردن آنچه «جنسیت» می‌نامیم. فوکو می‌نویسد «مفهوم «جنسیت» این را ممکن کرد که در وحدتی ساختگی، عناصر آناتومیک، کارکردهای بیولوژیک، رفتارها، احساسات و لذت‌ها را گرد هم آوریم؛ ما را قادر کرد از این عنصر یگانه‌ی جعلی، همچون یک رکن، یک معنای همه‌جا حاضر و رازی که باید در هرجایی آشکار شود، استفاده کنیم». فوکو انکار نمی‌کند فعالیت‌های فیزیکی در آمیزش جنسی وجود دارند یا اینکه انسان‌ها، جنسیتی بیولوژیک و اندام‌های جنسی دارند. او ادعا می‌کند قرن نوزدهم، راه‌های جدیدی پیدا کرد تا طیفی از چیزهایی که به صورت بالقوه با هم متفاوت بودند، تحت یک طبقه (جنسیت)، گنجانده شوند: چیزهایی مثل کنش‌هایی خاص که ما آنها را جنسی می‌خوانیم، تفاوت‌هایی بیولوژیک، بخش‌هایی از بدن،

۸. type

۹. species

۱۰. sodomy

۱۱. essence

۴. discourse

۵. libido

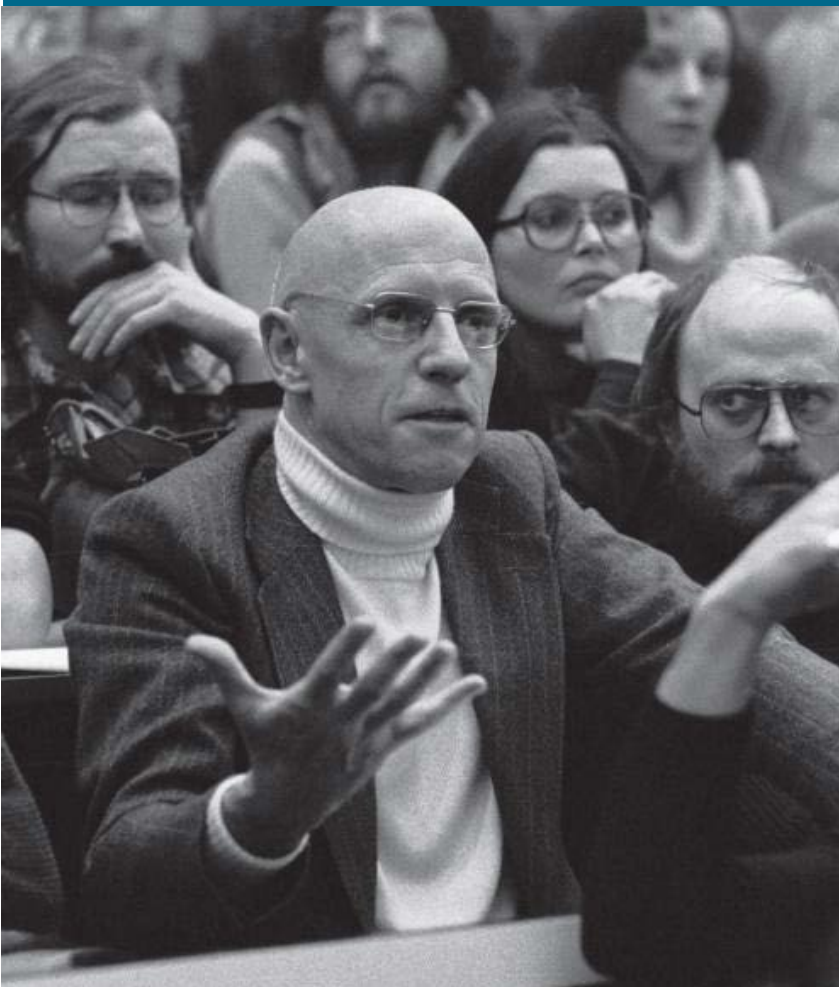
۶. sexual nature

۷. homophile

۱. Michel Foucault

۲. The History of Sexuality (Histoire de la sexualité)

۳. Repressive Hypothesis



دید شده؟ پاسخی که فوکو به ما می‌دهد این است که این پنهان-کاری، رواج یا نفوذ قدرت را باعث می‌شود: شما احساس می‌کنید با حمایت از جنسیت، در مقابل قدرت ایستاده‌اید، در حالیکه در واقع شما کاملاً طبق همان روشی عمل می‌کنید که قدرت برگزیده است. به عبارت دیگر نه تنها آنچه جنسیت خوانده می‌شود خارج از حیطه‌ی قدرت (بدان معنا که نیروهای اجتماعی بتوانند آن را کنترل کنند) نیست، بلکه اساساً قدرت آنقدر که به نظر می‌رسد محدود و سست نیست (که نتواند جنسیت را رام کند)؛ قدرت فراگیر است، او همه جا هست.

قدرت، برای فوکو چیزی نیست که در اختیار کسی باشد، بلکه برای او «قدرت/دانش»^{۱۲} وجود دارد: قدرت در قامت دانش یا دانش همچون قدرت. آنچه فکر می‌کنیم در مورد جهان می‌دانیم، یعنی چهارچوبی معنایی که با آن درباره‌ی جهان فکر می‌کنیم، قدرت قدر را اعمال می‌کند. قدرت/دانش برای مثال، آن قدرتی را تولید می‌کند که شما در آن به واسطه‌ی جنسیتان تعریف می‌شوید. این قدرت/دانش است که یک زن را به عنوان موجودی تعریف می‌کند که رضایت و تکامل‌اش در زندگی، به قرار گرفتن در رابطه‌ی جنسی با یک مرد بستگی دارد. ایده‌ی خارج بودن جنسیت از قدرت و مقابله‌ی آن با قدرت، توانایی‌های دانش/قدرت را پنهان می‌کند. اما در آخر باید دانست که این تئوری ذاتاً انتزاعی است، در واقع هرچند شواهد بسیاری برای این باور که فوکو مطرح کرده وجود دارد، اما مدرکی عینی برای اثبات‌پذیری و صحت آن وجود ندارد و نمی‌توان آزمایشی قاطع در مورد آن به عمل آورد، از همین روست که فوکو جنسیت را محصول کنش‌های گفتمانی می‌داند. در واقع این گفتمان سعی نمی‌کند به ما در مورد جنسیت توضیح دهد، بلکه مفهوم چگونه خلق شدن آن را بیان می‌کند.

از منظر فوکو، «جنسیت» از طریق گفتمان‌هایی بر ساخته می‌شود که با طیفی متنوع از اعمال اجتماعی و نهادها مرتبط‌اند. روشی را که با آن، پزشکان، کشیشان، ماموران دولتی، مددکاران اجتماعی و حتی رمان‌نویسان با پدیده‌ای برخورد می‌کنند، گفتمان‌هایی جنسی می‌نامند؛ ولی این گفتمان‌ها، جنسیت را همچون چیزی مقدم بر خود گفتمان‌ها نشان می‌دهند. در عصر مدرن، این تصویر کاملاً پذیرفته شده و این گفتمان‌ها و کنش‌های اجتماعی، به تلاش برای کنترل و سرکوب جنسیتی متهم شده‌اند که درواقع، خود آنها خلق کرده‌اند. تحلیل فوکو، برعکس این فرآیند سعی می‌کند جنسیت را نه به عنوان یک علت، بلکه به عنوان معلولی در نظر بگیرد که محصول گفتمان‌هایی است که فعالیت‌های نوع بشر را تحلیل و تعدیل می‌کنند و توضیح می‌دهند.

تحلیل فوکو، نمونه‌ای از یک بحث است که به رشته‌ی تاریخ تعلق دارد ولی از آنجا که افرادی در دیگر رشته‌ها از آن الهام گرفته و روی آن کار کرده‌اند، به تئوری تبدیل شده است. این تحلیل، به این معنا که شامل مجموعه‌ای از اصول است که برای جهانی شدن طراحی شده‌اند، یک تئوری درباره‌ی جنسیت نیست. اثر فوکو تحلیلی از یک روند تاریخی خاص است، اما به وضوح تأثیراتی فراگیرتر داشته است. این تحلیل شما را تشویق می‌کند به آنچه که پیش از این طبیعی و بدیهی می‌دانستید، شک کنید. از طرف دیگر آیا ممکن نیست که همه‌ی اینها، با مباحثات کارشناسان و توسط همان رویه‌های مرتبط با دانش گفتمان که ادعای اثباتش را دارند، ایجاد شده باشند؟ از نظر فوکو، این تلاشی است برای دانستن حقیقت بشری که جنسیت را همچون راز طبیعت خود تولید کرده است.

درواقع تئوری فوکو می‌گوید تناقض‌های فرضی میان جنسیت طبیعی و نیروهای اجتماعی که آن را سرکوب می‌کنند، ممکن است بیش‌تر نسبتی هم‌دستانه داشته باشد. نیروهای اجتماعی چیزی را (جنسیت) به وجود می‌آورند که آشکارا در جهت کنترل‌اش، عمل می‌کنند. حرکت دیگر فوکو یا امتیاز اضافی‌اش، پرسیدن این است که از پنهان کردن این هم‌دستی میان قدرت و جنسیتی که گفته می‌شود قدرت آن را سرکوب کرده چه چیزی عایدمان می‌شود؟ چه چیزی به دست می‌آید وقتی این وابستگی بیش‌تر از اینکه به معنای وابستگی باشد، به عنوان یک تقابل

از دواج اجباری

بررسی ازدواج اجباری
دگر باش‌ها

از دواج دگر باش‌ها از دید
جامعه‌شناختی
وهم
مصاحبه با یک ترنس
پرستوس و کاوه اهورایی

چرا برخی لژیون‌ها
با یک مرد ازدواج می‌کنند؟
قربانی
سامان درخشان
نگاه روان‌شناختی از صدرا اعتمادی

مردان همجنس‌گرایی که با زنان
از دواج می‌کنند
ما تنها نیستیم و تنها ما نیستیم!
عماد فهیم
هوداد



از دواج دگرباش‌ها از دید
جامعه‌شناختی

ازدواج همجنسگرایانه و یا ازدواج همسان بین دو نفر با جنس بیولوژیک همسان یا هویت جنسی همسان اتفاق می‌افتد. در بین ۱۸۵ کشور جهان، تنها یازده کشور (آرژانتین، اسپانیا، افریقای جنوبی، ایسلند، بلژیک، پرتغال، دانمارک، سوئد، کانادا، نروژ و هلند) و برخی ایالات در برزیل، مکزیک و ایالات متحده این نوع ازدواج را با تمامی حقوق برابر با ازدواج معمول به رسمیت شناخته‌اند.^۱ امروزه در بسیاری از کشورها گفتگو بر سر این مسئله به موضوعی مهم در مباحث سیاسی، اجتماعی، حقوق شهروندی و مذهبی تبدیل شده است. به تازگی موضوع قانونی شدن ازدواج همسان^۲ در سطوح بالای سیاسی و قانون-گذاری کشورهای فرانسه، انگلستان و ایالات متحده مطرح شده و این دلیلی شده تا ما در مورد آن و یا به طور کلی در مورد خود ازدواج مطلبی بنویسیم و سپس به مشکلاتی بپردازیم که بر زندگی دگرباشان سایه می‌افکند تا برای خود مروری کنیم که با اینهمه چرا پس در اطراف خود دگرباشانی را می‌بینیم که هنوز از سر اجبار بر خلاف طبیعت خود با فردی که به آنها از طرف جامعه یا خانواده یا حتی خود این افراد تحمیل می‌شود، ازدواج می‌کنند. از آنجایی که این موضوع بحث جامعه‌شناسانه‌ی پیچیده‌ای است و شناخت ما هم از بحث‌های جامعه‌شناسانه بر اساس مطالعه‌ی آزاد بوده، پس تصمیم گرفتیم در این مورد متنی آزاد بنویسیم و امیدواریم که مورد قبول شما نیز قرار گیرد.

پرسئوس و کاوه اهورایی

پیوند تا جدایی

یا سطوح متفاوت جامعه مطابقت داده شده‌اند». در واقع هیچکدام از تعاریف ازدواج برای همه فرهنگ‌ها قابل اجرا نیست. به هر حال در کل می‌توان ازدواج را دستیابی جنسی‌ای دانست که مورد قبول هر دو طرف خانواده‌ی فرد و جامعه بوده است، دانست!

خاستگاه ازدواج

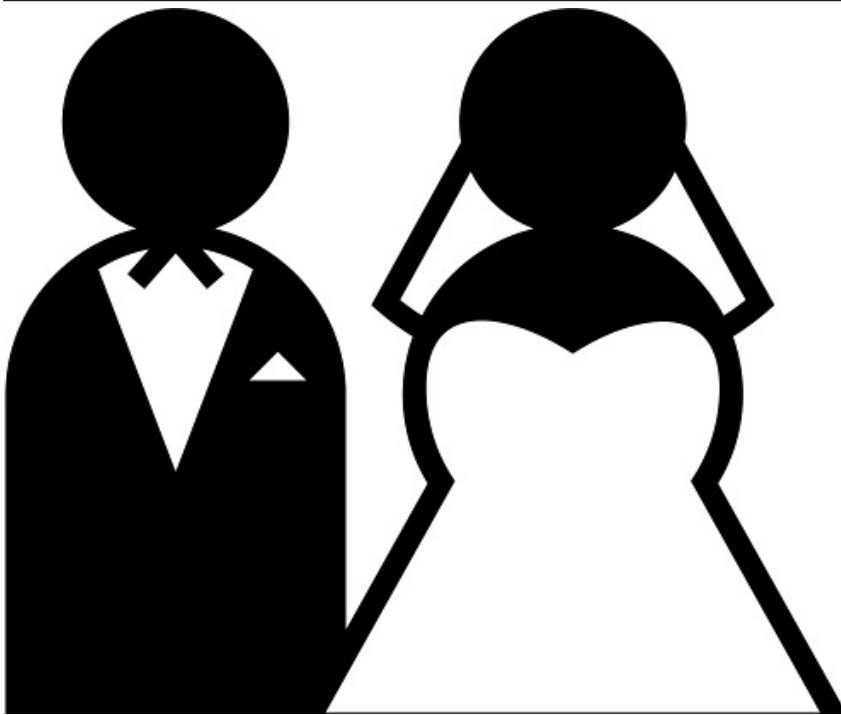
فرهنگ‌های گوناگون تئوری‌های خود را در مورد خاستگاه ازدواج داشته‌اند. برای مثال یکی می‌تواند ریشه در نیاز مرد به اطمینان از پدر فرزندانش بودن داشته باشد.^۲ در نتیجه شاید او راغب باشد که هزینه‌ی عروس را بپردازد یا یک زن را به ازای دسترسی اختصاصی جنسی تامین کند، حلال‌زادگی نتیجه‌ی این معامله است تا انگیزه‌های آن. اما زن‌هایی که می‌شد آنها را به همسری گرفت، همواره منبع حسادت و ستیز در قبیله بودند، بنابراین معمولاً انتخابی جز تن دادن به ازدواج نداشتند. «تقریباً در همه جوامع، دستیابی به زن‌ها به نوعی از طریق رسمی و قانونی ممکن شده است تا بتوان شدت رقابت‌ها را کاهش داد.» انواعی از ازدواج‌های گروهی که در آنها بیش از یک نفر از یک جنس شرکت دارد، ولی چندزنی یا چندشوهری نیستند، در تاریخ وجود داشته‌اند، هرچند که این گونه ازدواج‌ها در محدود جامعه‌ای ثبت شده است. انواع متفاوتی از ازدواج در دنیا وجود دارد. در بعضی از جوامع، فرد محدود است به اینکه در هر زمان تنها در یک زوج باقی بماند (تک‌همسری)، در حالی که سایر فرهنگ‌ها به مرد اجازه می‌دهند که بیش از یک همسر داشته باشد (چندزنی) یا، در جوامع معدودی، به زن اجازه داده می‌شود که بیش از یک شوهر اختیار کند (چندشوهری). بعضی از جوامع نیز ازدواج بین دو مرد یا دو زن را مجاز می‌دانند. بیش‌تر جوامع برای ازدواج محدودیت‌هایی روی سن و سال افراد، روابط خویشاوندی پیشین آنها و یا عضویت‌شان در گروه‌های مذهبی و یا سایر گروه‌های اجتماعی قرار می‌دهند. مثلاً در یونان باستان، وراثت بسیار مهم‌تر از احساسات بود: زنی که پدرش می‌مرد در صورتی که هیچ وارث مذکری نداشت وادار می‌شد که با نزدیک‌ترین خویشاوند مذکر خود ازدواج کند، حتی اگر اول مجبور بود از شوهرش طلاق بگیرد. در روم باستان انواع گوناگونی از ازدواج وجود داشت. در گونه‌ی سنتی آن، زن حقوق ارث-بری را در خانواده سابق خود از دست می‌داد و حقوق خانواده جدیدش را می‌گرفت (در بیش‌تر فرهنگ‌ها چنین بوده است). او دیگر تحت تبعیت اختیارات همسرش بود. یک نوع ازدواج آزاد وجود داشت که در آن، زن همچنان یک عضو از خانواده‌ی خود باقی می‌ماند، او تحت تبعیت پدرش می‌ماند، حقوق ارث‌بری خانواده سابق خود را حفظ می‌کند و هیچ حقوقی در خانواده جدیدش دریافت نمی‌کرد. در ایران ساسانی نیز انواع متفاوتی از ازدواج وجود داشت: به دست آوردن یک وارث مذکر برای دارایی‌های پدرزن، دستیابی به فرزند برای شوهر سابق زن و گاهی یک زوج هزینه‌ی ازدواج دو نفر را پرداخت می‌کردند و در ازای آن نخستین فرزند زاده شده‌ی آنها را به دست می‌آوردند!

بحث را می‌توان از سر قانون شروع کرد، چراکه مهم‌ترین ویژگی ازدواج، قانونمند بودن آن است. ازدواج به هر صورتی که باشد، قانونمند است. تمامی مراحل ازدواج از پیوند تا جدایی و نیز پس از فوت یکی از طرفین قانونمند است. بنابراین هر ازدواجی بر پایه‌ی یک سری قوانین شکل گرفته است و ادامه می‌یابد. این قوانین به سه شکل قوانین عرفی، قوانین شرعی و قوانین مدنی است. مهم‌ترین پیامد هر ازدواجی نیز تشکیل یک «خانواده»ی قانونمند است، زیربنای اصلی تمامی جوامع، با هر نوع فرهنگ و آیینی. به طور کلی، ازدواج موجب تغییر نقش‌های اجتماعی و جابه‌جایی پایگاه اجتماعی افراد می‌شود و قانون هم برای اطمینان از اجرایی شدن موضوعات اساسی در اجتماع و همچنین جلوگیری از بروز برخی موارد است. تقریباً در تمامی جوامع و فرهنگ‌ها ازدواج سمبلی از آغاز بلوغ فکری و تکامل بشری است، به نحوی که زندگی یک زوج تنها در سایه ازدواج معنا پیدا می‌کند. با این اعتقاد بنیادی، خواسته یا ناخواسته ازدواج رسمی شده است که در جوامع سنتی‌تر تقریباً گریزی از آن نیست. در هر حال ازدواج برای تمامی زنان و مردان یک تصمیم‌گیری بزرگ و اساسی بوده که نه تنها سرنوشت آنان را رقم خواهد زد، بلکه باعث گسترش اعضای خانواده، بقای نسل و افزایش افراد جامعه خواهد شد. بنابراین انعکاس کلی هر ازدواجی به صورت مستقیم و غیرمستقیم به جامعه و اجتماع برخواهد گشت و به هر روی ازدواج وحدتی اجتماعی یا قراردادی قانونی بین مردم است که باعث به وجود آمدن خویشاوندی می‌شود. هرچند که امروزه دلایل بسیاری برای ازدواج میان دو نفر وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که پایه‌ی هر ازدواجی در گذشته‌های دور تا تقریباً دوران معاصر (و حتا کم و بیش در حال حاضر)، انحصار خواسته‌ی جنسی میان دو نفر است. دلایل دیگر ازدواج می‌تواند علاقه‌ی درونی به فرد مقابل، تمایل به ایجاد تعهد و پایداری، رفتار بر اساس باورهای فرهنگی و مذهبی و هنجارهای جامعه، دلیلی برای پیدا کردن خوشبختی، ایجاد امنیت و تامین مالی، فرار از تنهایی و ایجاد شادی، تولید مثل و ... شاید شما و اطرافیان‌تان ده‌ها دلیل دیگر نیز برای ازدواج داشته باشید، اما معمولاً عمل ازدواج بین افراد شرکت‌کننده باعث به وجود آمدن هنجار یا الزامات قانونی‌ای نیز می‌شود. در برخی جوامع این الزامات حتی به سوی برخی از اعضای خانواده‌های اشخاص ازدواج‌کننده هم کشیده می‌شود. بسیاری ازدواج را «رابطه‌ی دو نفر (در بسیاری از کشورها مشخصاً: یک زن و یک مرد) که به وسیله‌ی عرف یا قانون پذیرفته شده است و معمولاً با تولد فرزند همراه می‌شود» تعریف می‌کنند. برخی ازدواج را مانند انواع متفاوتی از قوانین که برای اجرایی شدن وضع می‌شوند، محسوب می‌دارند: «ازدواج رابطه‌ای است که بین یک زن با یک یا تعداد بیش‌تری از اشخاص دیگر برقرار می‌شود - که این روابط تولد کودکی را تحت پیشامدهایی که توسط قوانین رابطه‌ها قدغن نشده‌اند میسر می‌کند - و تمامی قوانین همگانی مراتب تولد با عضوهای معمولی

۲. same-sex marriage/gay marriage/equal marriage

۳. در مقاله‌ی جامعه‌شناسی جنسیت در اولین شماره‌ی مجله در این رابطه مفصلاً صحبت شد.

۱. البته این موضوع در کشورهای آلمان، آندورا، انگلستان، اوروگوئه، تایوان، زلاندنو، فرانسه، فنلاند، کمبیا، لوکزامبورگ و نپال و همچنین ایالاتی از استرالیا، مکزیک و ایالات متحده تحت بحث و بررسی اساسی قرار گرفته است.



وجود دارد که در آن عروس توسط مرد و دوستانش اسیر می‌شود. گاهی اوقات این کار در حقیقت فرار با معشوق را پنهان می‌کند اما گاهی اوقات به سمت خشونت جنسی تمایل دارد. در زمان‌های گذشته ربایش زنان، مقیاسی بزرگ‌تر از این بوده است که در آن گروه‌هایی از زنان توسط گروه‌هایی از مردان، گاهی اوقات در جنگ، اسیر می‌شدند.

نهاد ازدواج در اصل ازدواج نهادی است که زندگی افراد را به شیوه‌های گوناگون عاطفی و اقتصادی به هم پیوند می‌زند. در بسیاری از فرهنگ‌های غربی، ازدواج معمولاً به ایجاد خانواده‌ای جدید که از زوج متاهل تشکیل می‌شود منجر می‌شود که در خانه‌ای مشترک با هم زندگی می‌کنند و غالباً از بستر یکسانی استفاده می‌کنند، ولی در بعضی از فرهنگ‌های دیگر سنت این نیست. در میان «میانگ کاباو»ها در غرب سوماترا، در منزل مادری^۸ است و شوهر به خانه ی مادر زن نقل مکان می‌کند. اقامت بعد از ازدواج می‌تواند در منزل پدری^۹ و یا منزل دایی شوهر^{۱۰} باشد. چنین ازدواج‌هایی در پکن امروزی به طور روزافزونی متداول می‌شوند. «گو جیانمی»^{۱۱}، مدیر مرکز مطالعات زنان در دانشگاه پکن می‌گوید: «ازدواج‌های پاره وقت»^{۱۲} نشان‌دهنده‌ی تغییرات گسترده در جامعه‌ی چین است، تمهیدی مشابه در عربستان سعودی تحت عنوان «ازدواج میسیر» وجود دارد که در آن زن و شوهر جدا از هم زندگی می‌کنند و به طور مرتب با هم دیدار می‌کنند.

از سوی دیگر، ازدواج لازمه‌ی هم‌زیستی نیست. در بعضی موارد زوج‌هایی که با هم زندگی می‌کنند دوست ندارد متاهل شناخته شوند. مثلاً هنگامی که حق بازنشستگی یا نفقه به طرز منفی تحت تاثیر قرار می‌گیرند یا به خاطر ملاحظات مالیاتی، مسائل مهاجرتی و دلایل فراوان دیگر. در جوامع امروزی غربی بعضی از زوج‌ها پیش از ازدواج با هم زندگی می‌کنند تا کارایی چنین تمهیدی را در طولانی مدت بیازمایند. در بعضی از موارد هم‌زیستی ممکن است منجر به ازدواج عرفی شود و در بعضی از کشورها هم‌زیستی را به رسمیت ازدواج به جهت منافع مالیاتی و امنیت اجتماعی ترجیح می‌دهند. این در مورد استرالیا صدق می‌کند.

هرچند در جهان مسیحیت حضور کشیش و شاهد الزامی نبود اما عرف بود که کشیش حضور داشته باشد تا ازدواج در محضر خدا باشد و همچنین رضایت والدین دو طرف جلب شده باشد. ثبت ازدواج در دفاتر کلیسا بود و هیچ دخالتی از سوی حکومت در آن وجود نداشت. با به وجود آمدن کلیسای پروتستان، امر ازدواج «امری دنیوی» شد و قوانین طلاق بسیار آسان شد و ازدواج به صورت قانونی مدنی درآمد که باید مسئولیت آن را از کلیسا به دولت واگذار کرد و حضور نماینده‌ی دولت برای آن الزامی شد، نه کشیش و اجرای مراسم مذهبی آن امری خصوصی و اختیاری شد.

ازدواج گروهی که همچنین تحت عنوان ازدواج چند جانبه شناخته می‌شود، فرمی از چند مهری^۴ است که در آن بیش از دو نفر واحد خانواده را تاسیس می‌کنند و تمام اعضای ازدواج گروهی، همسر تمام اعضای دیگر ازدواج گروهی محسوب می‌شود، و تمام اعضای ازدواج مسئولیت والدینی را برای هر کودکی که از ازدواج حاصل شود به عهده می‌گیرند. البته امروزه هیچ کشوری ازدواج‌های گروهی را چه از لحاظ قانون و چه از لحاظ عرف نپذیرفته است.

در بسیاری از جوامع انتخاب همسر به افرادی مناسب از گروه‌های اجتماعی ویژه محدود می‌شود. در بعضی از جوامع رسم بر این است که همسر از درون گروه اجتماعی خود فرد انتخاب می‌شود (درون همسری^۵)، این وضعیتی است که در بسیاری از جوامع که بر پایه صفوف و طبقات بنا شده‌اند صدق می‌کند. ولی در دیگر جوامع همسر باید از گروهی به جز گروه خود انتخاب گردد (برون همسری^۶)، این وضعیت در مورد جوامع فراوانی که آیین توتمی دارند و جامعه به چند قبیله توتمی برون همسر تقسیم شده است صادق است، همانند بیش‌تر جوامع بومی استرالیایی. در جوامع دیگر از فرد انتظار می‌رود با عموزاده‌ها ازدواج کند. زن باید با پسر خواهر پدرش ازدواج کند و مرد با دختر برادر مادرش، این عمدتاً حالت جوامعی است که رسم دارند شجره‌نامه را تنها از خط پدری یا مادری پیگیری کنند، مانند مردم آکان آفریقا. نوع دیگر انتخاب، ازدواج با برادر شوهر^۷ است که در آن بیوه باید با برادر شوهرش ازدواج کند، این شیوه عمدتاً در جوامعی که بر پایه گروه‌های قبیله‌ای درون همسر بنا شده‌اند یافت می‌شود. در بعضی جوامع از آسیای مرکزی، قفقاز تا آفریقا هنوز سنت عروس‌ربایی

۱۰. avunculocal
۱۱. Go Jianmi
۱۲. Walking marriage

۷. levirate marriage
۸. matrilocal
۹. patrilocal

۴. Polyamor
۵. endogamy
۶. exogamy

فرزند

بسیاری از ادیان بزرگ دنیا به روابط جنسی خارج از ازدواج با ناخشنودی می‌نگرند. حکومت‌های غیر سکولار فراوانی، قرارهای مجرمانه‌ای برای آمیزش جنسی پیش از ازدواج در نظر گرفته‌اند. روابط جنسی میان فردی متاهل با کسی به جز همسرش تحت عنوان زنا یا محصنه شناخته می‌شود و عموماً از سوی ادیان بزرگ جهان ناپسند شمرده می‌شود (بعضی آن را گناه می‌دانند). زنا یا محصنه توسط بسیاری از سیستم‌های قضایی، جرم و دلیلی برای طلاق به شمار می‌آید. از سوی دیگر، ازدواج لازمه فرزند دار شدن نیست. کودکانی که خارج از ازدواج متولد می‌شدند، حرام‌زاده‌ها و ولدالزنا هستند و نامشروع محسوب می‌شدند و گرفتار زبان‌های قانونی و ننگ اجتماعی می‌گردیدند. در سال‌های اخیر، از اهمیت مشروعیت کاسته شده و پذیرش اجتماعی به خصوص در جوامع غربی افزایش یافته است. بعضی از زوج‌های متاهل تصمیم می‌گیرند که فرزند نداشته باشند و در نتیجه بی‌فرزند می‌مانند. بعضی دیگر از فرزند دار شدن به خاطر ناباروری و سایر دلایلی که از لقاح یا حمل کودک جلوگیری می‌کند ناتوان هستند. در بعضی از فرهنگ‌ها، ازدواج فرزند دار شدن را به زنان تحمیل می‌کند. برای مثال در شمال غنا، بهای عروس در ازای الزام زن به بارداری است و زنانی که از روش‌های جلوگیری از بارداری استفاده می‌کنند با خطرات جدی و آزار جسمی و انتقام روبه‌رو هستند.

حقوق

ازدواج به زوجین، حقوق و وظایفی اعطا می‌کند و از آنجایی که یگانه ساختار ایجاد خویشاوندی سببی است این وضع گاهی شامل خویشاوندان آنها نیز می‌شود و می‌تواند شامل این موارد باشد: واگذاری کنترل بر خدمات جنسی، کار و اموال همسر به شوهر/ زن یا خانواده‌ی دیگری، واگذاری مسئولیت دیون همسر به شوهر/ زن، دادن حق ملاقات همسر به شوهر/ زن هنگامی که وی بستری با زندانی است، واگذاری کنترل امور همسر به شوهر/ زن هنگامی که وی ناتوان است، گماشتن دومین سرپرست قانونی فرزند والد، برقراری حساب مالی مشترک به خاطر کودکان، برقراری خویشاوندی میان خانواده‌های زوجین و ...، این حقوق و وظایف در میان جوامع و گروه‌های گوناگون در هر جامعه به طور قابل ملاحظه‌ای متغیر است و همین حقوق است که شاید برخی از همجنس‌گرایان در پی کسب آن باشند.

قانونمندی

ازدواج نهادی است که به صورت تاریخی توسط جامعه به منظور حفظ منافع بچه‌ها، انتقال ژن‌های سالم، حفظ ارزش‌های فرهنگی، یا به خاطر تعصب و ترس با محدودیت همراه بوده است، از هر سن و نژاد تا هر وضعیت اجتماعی، هر نوع قرابت قوم و خویشی و هر جنسیتی. تقریباً همه فرهنگ‌هایی که ازدواج را به رسمیت می‌شناسند

Deseret. ۱۳

۱۴. Mormons. شاخه‌ای افراطی از دین مسیحیت که بیش‌تر در ایالات غربی و مرکزی امریکا زندگی می‌کنند.

زنا یا با دیگری را تخطی از ضوابط ازدواج می‌دانند. مثلاً در ایالات متحده تا اواسط قرن بیستم ازدواج سفیدپوستان با رنگین پوستان در دسررها و منع قانونی فراوانی داشت.

همچنین در اغلب جوامع محدودیت‌هایی برای ازدواج با فامیل وجود داشته است، گرچه شدت این محدودیت‌ها متفاوت بوده است. به جز چند مورد استثنایی، ازدواج میان والدین و فرزندان یا میان خواهر و برادر با والدین یکسان زنا محسوب شده و ممنوع بوده است. با این وجود، ازدواج میان فامیل‌های دورتر بسیار متعارف بوده است و تخمینی در این باره حاکی از آن است که در ۸۰ درصد ازدواج‌ها در طول تاریخ نسبت خانوادگی نوه عموی والدینی و یا نزدیک‌تر بوده است. در دوران مدرن این نسبت کاهش شدیدی داشته است، اما هنوز تخمین زده می‌شود که بیش از ۱۰ درصد ازدواج‌ها میان نوه عموهای والدینی یا عموزاده‌ها صورت می‌گیرد. در ایالات متحده، امروزه چنین ازدواج‌هایی نکوهیده است و ممنوعیت ازدواج عموزاده‌ها در بیش از ۳۰ ایالت قانونی است. تنوع قابل ملاحظه است: در چین و کره، در گذشته ازدواج با فردی با نام خانوادگی یکسان غیرقانونی بوده است. در جوامع زیادی ازدواج به طبقه‌ی اجتماعی فرد محدود بوده است، پدیده‌ای که انسان‌شناسان درون همسری می‌نامند. یک نمونه از چنین محدودیت‌هایی شرط ازدواج با هم‌قبیله‌ای است. مذاهب، به طور معمول به ازدواج فامیلی، در هر نوع از آن، اجازه می‌دهند. روابط فامیلی ممکن است یا از نوع روابط خویشاوندی سببی باشد که در آن افراد دارای پیوند زیستی (هم‌خونی) با یکدیگر هستند، یا از نوع خویشاوندی صلبی که به واسطه ازدواج‌ها شکل گرفته است، باشد. سیاست کاتولیک، ازدواج فامیلی را در ابتدا برای مدتی طولانی ممنوع کرده بود، ولی امروزه در نتیجه نیاز روز، به این نوع از ازدواج‌ها، مجوز داده است. در عوض این نوع از ازدواج، همواره مورد تأیید اسلام بوده است، در حالی که محدودیت‌های هندوها در مورد آن، به طور گسترده‌ای متفاوت‌تر است. محدودیت در برابر چندهمسری نیز متداول بوده است. مخالفت دولت فدرال امریکا با به رسمیت شناختن دِسِرْت^{۱۳} به عنوان یک ایالت بر پایه مخالفت با ازدواج‌های چندهمسری‌ای بود که در گذشته در میان مورمون‌ها^{۱۴} رواج داشته است. گروه‌های مذهبی رویکردهای متفاوتی بر مشروعیت چند همسری دارند. اختیار کردن بیش از یک همسر برای مرد، این عمل در اسلام و کنفوسیسیسم مجاز است، هرچند که امروزه در بسیاری مناطق غیر معمول شده است. در گذشته چندهمسری در مذاهبی چون یهود، مسیحیت و هندویسیسم، مجاز بوده است، ولی اخیراً توسط جریانات اعمال قدرت دنیای مدرن، ممنوع شده است.

در اکثر جوامع، مرگ یکی از زوج‌ها موجب پایان یافتن پیوند ازدواج می‌شود، و در جوامع تک‌همسری، این امکان برای شریک دیگر وجود دارد که مجدداً ازدواج کند. گاهی اوقات، ازدواج مجدد با گذشت دوره‌ای از سوگواری انجام می‌شود. در بسیاری از جوامع نیز، طلاق راهی برای خاتمه دادن به پیوند ازدواج است. همچنین در برخی جوامع ممکن است ازدواج ممنوع باشد، در این قبیل جوامع



و محبت مسیح به شاگردانش قرار دهند. به همین علت، مسیحیان ازدواج را التزام و تعهد در طول زندگی می‌شمارند و با طلاق و ازدواج مجدد در زمان حیات همسر مخالف‌اند. اگرچه ازدواج در مسیحیت پدیده‌ای مقدس محسوب شده و سرّ عظیم نامیده می‌شود، اما در برابر آن دوری گزیدن از ازدواج امری پسندیده‌تر است. شخص مجرد، با تمام توان به خدمت خداوند می‌رسد و با کم کردن مشغله‌های دنیوی و زندگی، خود را شبیه عیسا می‌سازد. در یهودیت، ازدواج به معنای کامل شدن و اوج رشد انسانی است. بر پایه تعلیم یهود، انسان تنها، انسان کاملی نیست و با ازدواج و پیوند زناشویی از شکل ناقص به وجودی کامل تبدیل می‌شود.

جایگاه اجتماعی افراد

به طور کلی، ازدواج موجب تغییر نقش‌های اجتماعی و جابه‌جایی پایگاه اجتماعی افراد می‌شود. در رابطه با ازدواج، مباحثه‌های زیادی در کشورهای مختلف انجام شده‌است، از جمله: مباحث مربوط به سازگاری زوج‌های دارای مذاهب، عقاید، تبارها یا نژادهای متفاوت، تعداد و حداقل سن قابل قبول برای زنان، حقوق زوج‌ها (به ویژه زنان)، و تعهدات خانوادگی گسترده‌تر. در یک ازدواج، اختصاص دادن نقش‌های جنسیتی غالب به مردان و نقش‌های جنسیتی زیردستانه و سلطه‌پذیر به زنان، بر روابط قدرت درون رابطه اثر می‌گذارد. در برخی خانواده‌های آمریکایی، زنان نقش‌های جنسیتی کلیشه‌ای را درونی می‌کنند و غالباً خود را با نقش «همسر»، «مادر»، و «پرستار» در هماهنگی با هنجارهای اجتماعی و شریک مذکرشان وفق می‌دهند: «در ساختار خانواده، افراد یاد می‌گیرند که ستم جنسیتی را به عنوان امری «طبیعی» بپذیرند و این در حکم اولین قدم برای حمایت از سایر اشکال ستم، نظیر سلطه‌ی یک جنس بر دیگری است.»^{۱۵}

طبقه سیاسی حاکم اعلام می‌دارد که به هیچ عنوان کسی نباید ازدواج کند. در هر دو نوع جامعه، مردم دلوپس آزادی ازدواج مجدد یا ازدواج هستند. از سوی دیگر، بعد از طلاق ممکن است یکی از زوج‌ها مجبور شود نفقه بپردازد.

ازدواج موقت

اینکه هر دو زوج حق دارند نسبت به طلاق رضایت داشته باشند، تنها طی دهه‌های اخیر در کشورهای غربی به رسمیت شناخته شد. در ایالات متحد آمریکا، نادرست نبودن عمل طلاق، نخستین بار در سال ۱۹۶۹ در کالیفرنیا به رسمیت شناخته شد و نیویورک آخرین ایالتی بود که این موضوع را در سال ۱۹۸۹ به رسمیت شناخت.

در چندین نمونه از فرهنگ‌ها، آیین ازدواج موقت وجود دارد. «رسم حلقه» در میان اقوام سلت و ازدواج‌های دارای مدت مشخص در میان مسلمانان از نمونه‌های آن است. پیش از اسلام، در میان اعراب نوعی ازدواج موقت مرسوم بود که امروز آن را در ایران با عنوان «صیغه» و در عراق با عنوان «متعه» می‌شناسند. صیغه نوعی نکاح موقت، با مدت زمان مشخص و معین است. اسلام، ازدواج موقت را مورد تایید قرار داده است که در اساس پوشش قانونی‌ای را برای کارگران جنسی فراهم می‌آورد. مجادله‌های مسلمانان در رابطه با سنت صیغه، موجب شده است تا این آیین عمدتاً به جوامع شیعه نشین محدود شود.

دین و ازدواج

اسلام با تشریح ازدواج، مسیر رسیدن به عفت و حیا را هموار می‌سازد بدین صورت که ازدواج را بهترین و طبیعی‌ترین راه تامین نیازهای جنسی معرفی می‌کند. مسیحیان هنگام ازدواج متعهد می‌شوند که یکی شدن مرد و زن را نشانه‌ی آشکاری برای محبت خدا به بشر

می‌کند تا تن به ازدواج با یک فرد دگرجنسگرا بدهد، فشار اجتماعی، مذهبی و در مورد زنان همجنسگرا فشار اقتصادی دلایل اصلی اینگونه ازدواج‌ها هستند.

۱۵. دلایلی که ذکر شد خود دلیل اصلی ازدواج بسیاری از همجنسگرایان با افراد دگرجنسگرا است، انتظار خانواده و فشار جامعه از هر سو به خصوص بر زنان همجنسگرا فشار بسیاری وارد

(۱۹۹۵) و ایسلند (۱۹۹۶) هم دنباله‌روی دانمارک بودند. اما ازدواج با تمامی حقوق و مزایای مساوی ازدواج با دگرجنسگرایان برای اولین بار در سال ۲۰۰۱ در هلند تصویب شد. امروزه همجنسگرایان و دگرجنسگرایان دوست‌دار حقوق بشر در کشورهای آزاد همچنان به تلاش خود برای احقاق کامل حقوق همجنسگرایان از جمله حق ازدواج، فرزندخواندگی، خدمت سربازی و غیره ادامه می‌دهند.

ازدواج همجنس

همچنان که پیش از این یادآور شدیم، زناشویی میان دو همجنس در موقعیت‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی رخ داده است. در برخی از فرهنگ‌های آفریقایی، از جمله در قبیله ایگبو نیجریه و لاودو آفریقای جنوبی، زن‌ها می‌توانند با زنان دیگر ازدواج کنند در موقعیت‌هایی مانند موقعیت زنان بازاری برجسته در آفریقای غربی، که زن‌ها می‌توانند دارایی چشم‌گیری به دست آورند، یک زن می‌تواند زن دیگری را به همسری برگزیند. یک چنین زناشویی، به آن زن برجسته اجازه می‌دهد که جایگاه اجتماعی و اهمیت اقتصادی‌اش را در خانواده، تقویت کند.

یکی از مشهورترین نمونه‌های زناشویی دو همجنس، در میان قبیله‌آزاند سودان دیده شده است. جنگجویان این قبیله می‌توانند مردهای جوان‌تر را به عنوان عروس بگیرند و این عروس موظف است به یک جنگجو از جهت جنسی خدمت کند و وظایف خانه‌داری را برایش انجام دهد. این جنگجویان «شیربها»ی عروس مذکرشان را به خانواده‌اش می‌پردازند و با دودمان او رابطه‌ی سببی برقرار می‌کنند. هرگاه یک جنگجو از کارافتاده شود و دیگر نتواند نقش خود را به عنوان جنگجو بازی کند، عروس مذکر خود را رها می‌کند و گهگاه با خواهر عروس مذکر پیشین‌اش ازدواج می‌کند. در این زمان عروس مذکر پیشین وارد رده‌ی جنگجویان می‌شود و عروس مذکر و جوان‌تری را برای خود می‌گیرد. آزاندها که در رابطه‌ی جنسی‌شان بسیار انعطاف‌پذیرند، هیچ مشکلی در جابه‌جایی از کارهای همجنسگرایانه به فعالیت‌های ناهمجنسگرایانه ندارند.

حمایت از ازدواج همجنسگرایان

به رسمیت شناختن قانونی ازدواج زوج‌های همجنس‌انطور که برای زوج‌های غیر همجنس فراهم است، عملی نسبتاً جدید است. در ایالات متحده، مصوبه حمایت از ازدواج^{۱۸} ۱۹۹۶ (DOMA) به طرز واضحی ازدواج به جهت اهداف قوانین فدرال را میان یک مرد و یک زن تعریف می‌کند و اجازه می‌دهد ایالت‌ها ازدواج همجنس‌ها در ایالات دیگر را نادیده بگیرند (گرچه استدلال می‌شود که ایالت‌ها می‌توانستند قبلاً هم اینکار را بکنند). چهل و یک ایالت آمریکا ازدواج را میان یک مرد و یک زن تعریف می‌کنند. سی ایالت ازدواج را در قانون اساسی خود تعریف کرده‌اند. در اکثر موارد، سنت‌های مذهبی در جهان، ازدواج را مختص به پیوند بین دو جنس مخالف می‌دانند. مخالفان ازدواج همجنسگرایان که بیشتر افراد مذهبی‌تر و

به طور مثال، یکی از مجادله‌های دوره‌ی معاصر (که علی‌الخصوص به طور چشمگیری در ایالات متحده جریان دارد) عبارت است از، ممانعت از قانونی شدن روابط همجنسگرایانه، تأیید اجتماعی آن و بهره‌مندی از حقوق و تعهدات قانونی. در برخی از کشورها، محافظه‌کاران اجتماعی با ازدواج همجنسگرایان مخالف‌اند، با این ادعا که هرگونه تلاشی برای تعریف ازدواج به شکلی غیر از «پیوند یک مرد و یک زن»، موجب «تهی شدن واژه‌ی ازدواج از معنا و مفهوم اصلی‌اش» خواهد شد. همچنین، در دیگر کشورها، چندهمسری یک رسم «به لحاظ اجتماعی محافظه‌کارانه» است. از سوی دیگر، مدافعان ازدواج افراد هم‌مذهب و هم‌نژاد، ممکن است به ترتیب، قانونی شدن ازدواج بین‌الادیانی و ازدواج میان‌نژادی را محکوم کنند. نظریه فمینیستی، به ازدواج با جنس مخالف به عنوان یک نهاد سنتی که در پدرسالاری ریشه دارد برخورد می‌کند و ازدواج را نهادی می‌داند که منجر به ترویج برتری و قدرت مرد بر زن می‌شود. این روابط قدرت، مردان را به عنوان «روزی‌رسان که در حوزه‌ی عمومی عمل می‌کنند» و زنان را به عنوان «تامین‌کننده‌ی خدمات پرستاری و مراقبت که در حوزه‌ی خصوصی عمل می‌کنند» در نظر می‌گیرد. این با مفهوم ازدواج مساوات‌خواهانه که در آن قدرت و کار بین دو جنسیت به طور برابر تقسیم می‌شود و این تقسیم بر مبنای نقش‌های جنسیتی صورت نمی‌گیرد در تضاد است. در این میان، همجنسگرایی قدمتی به درازای تاریخ بشریت دارد. در جوامعی که این امر تابو نبوده، مانند ژاپن، اقوام سلت، روم و یونان ارتباط جنسی بین مردان در بین نظامیان تشویق می‌شد یا در بین بومیان زلاندنو (مائوری‌ها) ازدواج همجنسگرایان عادی بوده و اصطلاح تاکاتاپویی^{۱۶} را برای افرادی به کار می‌بردند که با همجنس خود آمیزش می‌کردند. داستان‌های زیادی در رابطه با عشق بین همجنس در بین این مردم وجود دارد که از معروف‌ترین آنها می‌توان به داستان توتانکی و تیکی^{۱۷} اشاره کرد. در مقابل در جوامع کثیری دید عموم نسبت به همجنسگرایی بسیار منفی بود و آن را ناشی از انحراف اخلاقی می‌دانستند. در دوران معاصر و به مرور زمان و مطالعات دقیق بر روی رفتار همجنسگرایان این نظریه مطرح شد که گرایش جنسی افراد امری ذاتی است و شخص هیچ انتخابی در آن ندارد. این تصور که همجنسگرایی مادرزادی است کمک زیادی به همجنسگرایان کرد تا تلاش برای احقاق حقوق خود را از اوایل قرن بیستم آغاز کنند. ازدواج همجنسگرایان تا پیش از جنگ جهانی دوم مطرح نبود اما با توجه به کشتار همجنسگرایان در طول جنگ توسط دولت نازی آلمان توجه به حقوق همجنسگرایان پس از جنگ شدت بیشتری گرفت و باعث شد زمزمه‌هایی در مورد ازدواج همجنسگرایان پیش آید. دفاع از حقوق همجنسگرایان از اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی شدت زیادی گرفت و مسئله ازدواج بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت. کشورهای اسکاندیناوی که معمولاً در دفاع از حقوق بشر پیش‌تازانند در این زمینه اولین قدم‌های عملی را برداشتند و دانمارک اولین کشور دنیا بود که اتحاد مدنی بین همجنسگرایان را در سال ۱۹۸۹ تصویب کرد. نروژ (۱۹۹۳)، سوئد

ما مورد تهدید واقع می‌شود. اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، باعث شیوع و گسترش این پدیده در جامعه می‌شود. دین و مذهب ما با همجنسگرایی نمی‌خواند و آن را محکوم کرده است. چون در روابط همجنسگراها تولیدمثل صورت نمی‌گیرد، پس این رابطه برخلاف قانون طبیعت است و در نتیجه غیرطبیعی است. همجنسگرایی یک موضوع انتخابی است و افراد ملزم نیستند که این روش را به عنوان شیوه زندگی برای خود انتخاب کنند. همجنسگراها فقط به دنبال رابطه جنسی هستند!!! افراد به این دلیل همجنسگرا می‌شوند که از نزدیکی با جنس مخالف ترس دارند و آن را تجربه نکرده‌اند. بعضی از این جوانان دچار آشفتگی هستند، اعتماد به نفس ندارند و به انحراف کشیده شده‌اند». درواقع این افراد در کل خود همجنسگرایی را زیر سوال می‌برند و بحث‌شان بر سر ازدواج نیست، بلکه در کل با خود این گرایش مشکل دارند و به این طریق این مخالفت را نشان می‌دهند.



پاپ بندیکت شانزدهم هم با تاکید بر مخالفت‌اش با ازدواج همجنسگرایان این کار را نابودکننده‌ی جوهره مخلوق انسانی می‌خواند. پاپ در سخنرانی خود برای کریسمس ۲۰۱۳ گفت: «دخل و تصرف در طبیعت آینده بشریت را به خطر می‌اندازد». پاپ افرادی را که در هویت‌های خدادادی خود دخل و تصرف می‌کنند تا آن را با انتخاب‌های جنسی خود سازگار کنند و موجب نابودی جوهره مخلوق انسانی می‌شوند، محکوم کرد. پاپ سخنرانی خود را صرف پرداختن به ارزش‌های سنتی خانواده در مواجهه با تلاش‌های علنی در فرانسه، امریکا، انگلیس و دیگر کشورها به منظور قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان کرد. پاپ در اظهارات خود به گفته‌های ژیل برنهایم، خام‌اعظم فرانسه استناد کرد که گفته بود دادن حق ازدواج و به سرپرستی قبول کردن فرزند به همجنسگرایان حمله‌ای به خانواده سنتی است. پاپ تصریح کرد: «مردم این مسئله را به مناقشه می‌کشند که از ماهیتی برخوردارند که هویت فیزیکی آنها به آنها داده و این هویت عنصر تعیین کننده انسانیت آنها است. وی افزود: آنها ماهیت خود را رد می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که این ماهیت چیزی نیست که از قبل به آنها داده شده بلکه آنها خودشان آن را برای خود می‌سازند».

محافظه‌کارتر جامعه هستند معتقدند که ازدواج امری مقدس است که مبنای آن تولید مثل و باروری است و تنها باید بین زن و مرد اجرا شود، ولی در مقابل موافقان ازدواج را امری برای آرامش و تکامل انسان و قابل اجرا بین همه‌ی انسان‌ها فارغ از نوع گرایش جنسی‌شان می‌دانند. میزان حمایت عمومی از قانون ازدواج همجنسگرایان در کشورهای مختلف متفاوت است. امروزه اکثریت جامعه غرب از همجنسگرایان حمایت می‌کنند. اما در کشورهای در حال توسعه هنوز مقدار زیادی تعصب و پیش‌داوری در رابطه با همجنسگرایان و ازدواج‌شان، چه در بین مردم و چه در بین حاکمان وجود دارد. برای مثال اتحاد مدنی از سال ۲۰۰۴ در زلاندنو قانونی شده است و همجنسگرایان تحت این قانون از کلیه حقوق و مزایای ازدواج از جمله استفاده از نام خانوادگی مشترک برخوردارند؛ در برابر آن همه‌ی ده ایالت جنوبی امریکا (اعضای سابق ایالات متحده امریکا) ازدواج دو فرد همجنس را با تصویب متمم‌هایی برای قانون‌های اساسی‌شان ممنوع اعلام کرده‌اند.

مخالفان ازدواج همجنسگرایان

شاید در اینجا بهتر است به مخالفان ازدواج همجنسگرایان در فرانسه و انگلستان، به ویژه مخالفان مذهبی آن بپردازیم که به تازگی تصویب یا رد آن را به رای گذاشته‌اند.

معارضان ضد ازدواج همجنسگرایان در فرانسه، با اشاره به رواج گسترده‌ی زندگی مشترک بدون ازدواج در جامعه فرانسه که به قرارداد مدنی همبستگی^{۱۹} مشهور است و زوج‌های همجنسگرا را شامل می‌شود، می‌گویند: «ما «پکس» را برای این مسئله داریم. راهکارهای بسیاری وجود دارد. به نظر می‌رسد دولت می‌کوشد تا خانواده و مدل اجتماعی مبتنی بر آن را از بین ببرد». همچنین کلیسای کاتولیک که دستش از نظام قانونگذاری فرانسه کوتاه است از سیاستمداران خواسته است تا از سنت تشکیل کانون خانواده توسط دگرجنسگرایان محافظت کنند. کاتولیک‌ها از پذیرفتن کودکان به فرزندخواندگی توسط همجنسگرایان با عنوان «سوءاستفاده» یاد می‌کنند! پیش از بررسی لایحه‌ی ازدواج همجنسگرایان در هیئت دولت فرانسه، اسقف اعظم پاریس این لایحه را مغایر فرهنگ و اخلاق کلیسای کاتولیک خواند و به شدت آن را مورد انتقاد قرار داد. او از مومنان فرانسوی خواست در برابر این لایحه واکنش نشان دهند. وی تاکید کرد: «برای چنین تغییرات مهمی استناد به چند نظرسنجی اتفاقی و یا فشار سنگین برخی لابی‌ها کافی نیست. این مسئله باید در سطح جامعه مورد بحث و بررسی قرار گیرد». آنها که مخالف‌اند واقعا همجنسگرایی را طبیعی و ذاتی نمی‌دانند و اینها دلایل عمده‌ی آن است: توطئه، فاسد کردن اخلاق جامعه، از بین بردن خانواده، شیوع بیماری‌ها و بی‌بندوباری و.. «اگر امروز به همجنسگراها آزادی داده شود، فردا بچه‌بازان هم فریاد آزادی خواهی سُر می‌دهند. همجنسگرایی بیماری است و همجنسگراها همه بیمار روانی هستند. اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، اخلاق اجتماعی و فرهنگ



پاپ تاکید کرد: «دخل و تصرف در طبیعت که امروزه ما هنگامی که مربوط به محیط زیست شود آن را محکوم می‌کنیم، چطور است که اکنون هنگامی که به خود بشر مربوط باشد تبدیل به انتخاب بنیادین او می‌شود؟ پاپ در سخنرانی خود خاطرنشان ساخت: یک فلسفه جدید جنسیت بروز پیدا کرده که بر اساس آن جنسیت دیگر عنصری که از سوی طبیعت اعطا شده و بشر باید آن را بپذیرد و شخصا معنای آن را دریابد نیست بلکه یک نقش اجتماعی است که ما خود آن را برای خودمان انتخاب می‌کنیم، در حالی که قبلا این اجتماع بوده که آن را برای ما انتخاب کرده است. پاپ تاکید کرد: خدا زن و مرد را به طور ذاتی به صورت زوج آفریده است. وی گفت: اکنون زن و مرد به عنوان واقعیت‌های آفریده شده، به عنوان طبیعت انسانی دیگر وجود ندارند. بشر طبیعت خود را مورد سوال قرار داده است. از اکنون به بعد او دیگر صرفا روح و اراده است. پاپ همچنین اظهار داشت: وقتی آزادی خلاق بودن به آزادی خلق خویشتن تبدیل می‌شود، لزوما خالق رد شده است و نهایتا بشر نیز از مقام خود به عنوان مخلوق خدا محروم می‌شود.»

در کنار فرانسه، اسقف اعظم شهر «یورک» در انگلیس و دو اسقف اعظم دیگر در این کشور نیز با طرح قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان مخالفت کردند. تعدادی از اسقف کلیساهای جامع کاتولیک رم و لندن به منظور هشدار دادن در مورد قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان متحد شدند. آنها معتقدند این امر سبب تغییرات غیرقابل توجیه و خطرناک در قانون می‌شود. آنها در نامه‌ای خطاب به عموم مردم اعلام کردند: «تغییر تعریف قانونی ازدواج گامی افراطی است و عواقبی جدی خواهد داشت.» کلیسای کاتولیک انگلستان تاکید کرد از تساوی حقوق مدنی حمایت می‌کند اما موافق ازدواج همجنسگرایان نیست. کلیسا هشدار داد دولت در تغییر مفهوم ازدواج با مشکل قانونی مواجه خواهد شد. وی دلیل این امر را این گونه بیان کرد: «چون تعریف ازدواج در کتاب ادعیه و نماز ۱۶۶۲ و ماده ۳۰ کلیسای انگلستان است که هر دو از قوانین پارلمانی هستند.» اسقف‌های کاتولیک در این نامه استدلال می‌کنند تغییر در قانون به منظور پایان دادن به تبعیض، ادعای نادرستی است. ازدواج بین زن و مرد در قانون کنونی غیرعادلانه نیست. این قانون طبیعت متفاوت زن و مرد را به رسمیت می‌شناسد و از آن حمایت می‌کند. در ادامه بیان شد: «تغییر در قانون به تدریج و به طور اجتناب‌ناپذیری موجب می‌شود درک جامعه از اهداف ازدواج تغییر کند. ممکن است ازدواج تنها به تعهد دو نفر تقلیل یابد. مکمل بودن زن و مرد، و یا این که هدف ازدواج زادن و تربیت کودکان است، از بین خواهد رفت.»

در آمریکا نیز، در تازه‌ترین سخنان میت رامنی، فرماندار سابق ایالت ماساچوست و داوطلب نامزدی حزب جمهوری‌خواه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، اظهار کرد: «ازدواج رابطه‌ای است میان یک مرد و یک زن است و او با ازدواج همجنسگرایان مخالف است». مخالفت رامنی با ازدواج همجنسگرایان در حالی است که وی از دادن حقوقی همچون حق فرزندخواندگی به این گونه زوج‌ها حمایت می‌کند!

اجبار ازدواج

بعد از تعریف کلی ازدواج در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف و نگاهی اجمالی به تاریخ ازدواج در قبایل و زمان‌های گذشته که پیش‌تر آورده شد، به طور گذرا و کلی به مشکلاتی که در جوامعی مانند ایران برای دگرباش‌ها در زمینه ازدواج وجود دارد می‌پردازیم و ریز شدن در این مقوله را به روانشناسان مجله می‌سپاریم. همانطور که عنوان شد ازدواج، تنها مهری است که بر روی یک رابطه می‌زنند تا آن را رسمی و قانونی کنند، مگر نه در کشورهای مختلفی همچون برزیل و کشورهای اسکندیناوی، زوج‌ها ترجیح می‌دهند، بدون ازدواج با هم زندگی مشترک داشته باشند و بچه‌دار شوند. همچنین دو نفری که به یکدیگر تمایل دارند به خاطر رسومی مانند ازدواج نیست، بلکه احساس دو نفر مخصوصا در عصر حاضر که چندان احساسات تابع سنت‌ها نیستند بسیار قانون‌گریزتر و بی‌قاعده‌تر هستند. این است که در ایران خودمان شنیدن اینکه مردی یا زنی مجرد مانده، برای بزرگ‌ترها و دنیادیده‌ها، بسیار عجیب می‌نماید اما به گوش جوان‌ترها چندان هم عجیب نیست و این خود یک سبک زندگی است. هرچند که ازدواج اجباری در عصر حاضر معلول علت‌های نوین است اما نمی‌توان با قاطعیت گفت که چه زمان سایه‌ی اجبار ازدواج از سر انسانیت برچیده خواهد شد. عمده مشکلاتی که به نظر می‌رسد بر سر راه دگرباشان قرار می‌گیرد تا آنها را مجبور به ازدواج کنند، به شرح زیر است:

قوانین مدنی، فرهنگ عمومی

قوانینی که یک کشور برای ازدواج لحاظ می‌کند، روابط را برای دگرباشان تحت الشعاع قرار می‌دهد، لذا کشوری چون سوئد راه را برای دگرباشان باز می‌گذارد

خواهد رفت یا لااقل از وضع موجود، شرایط بهتری به وجود می‌آید به این فکر نمی‌کند که دخترش ممکن است دگرباش باشد، او فقط بحرانی را می‌بیند که در آینده گریبان دخترش را خواهد گرفت و می‌خواهد هرچه سریع‌تر از شرّ این وضعیت استرس‌زا خلاص شود. خشونت اجتماعی علیه زنان، آنها را وادار می‌کند به ازدواج اجباری که سهل است، کارهایی را انجام دهند که آنها را از زاده شدنشان منصرف می‌کند. فیلم سینمایی آینه‌های روبرو در سال گذشته، تصویری از یک ترنس‌سکشوال را در ایران به نمایش گذاشت که حرف اصلی‌اش در مورد ازدواج اجباری او خلاف طبیعت و نهاد درونی‌اش به اصرار پدر خانواده، بود. زنان در ایران حتی اگر دگرباش هم نباشند، اغلب برای ازدواج دچار تصمیم‌گیری تحمیلی و مداخله‌جویانه‌ی اطرافیان خود می‌شوند، برای دگرباش‌ها که باید جایگاه ویژه‌ای را در نظر گرفت، چرا خانواده‌هایی که از گرایش جنسی فرزندان دگرباش خود بوهایی می‌برند، زودتر از دیگر خانواده‌ها، آستین‌ها را بالا می‌زنند تا فرزند خودشان را هرچه سریع‌تر به فکر خودشان، نجات دهند!



آسیب‌هایی از طرف دگرباشان

مخفی بودن روابط بین دگرباش‌ها در ایران، ترس و تهدید و تحقیر، عدم اعتماد و بسیاری دیگر از مشکلات روانی و اجتماعی‌ای که باعث می‌شود که یک دگرباش از هم‌نوعان خود، خسته شود و ببندارد تنها راه پیش پای او ازدواج با شخصی از گروه خاصی است که تا به حال انگیزه‌ای برای فکر کردن به آن را نداشته است. بنابراین دگرباشان پس از شکست‌های متوالی در روابط عاشقانه خود، همچون کاسه‌ای که از فرود مداوم سیال در درونش، سرریز شود، به طرز متحورانه‌ای تصمیم می‌گیرند ازدواج کنند. لزینی که خسته از لژیون‌های اطرافیانش، به مردی پناه می‌آورد ازدواج را یک راه برای رفع خستگی و تنهایی یا انتقام از جماعت اقلیت‌های جنسی می‌یابد. پیداست که روابط بیمارگونه‌ی دگرباشان در جامعه اقلیت‌های جنسی، این موضوع را حادث‌تر نیز می‌کند.

ازدواج اجباری دلایل متعدد دیگری نیز دارد، اما از آنجا که اغلب این دلایل نقطه نظر روانی دارند، از آن در این مقاله می‌گذریم و ادامه‌ی این مطلب را به عهده‌ی کارشناسان روان‌شناسان در مجله می‌گذاریم.

تا مبادا از سر اجبار قوانین و ترس از تنهایی و مسائل دیگر به ازدواج برخلاف گرایششان تن دهند و کشوری چون کشور خودمان، دقیقاً این راه را می‌بندد. قوانین مدنی به شدت به حضور و مشارکت مردم بستگی دارد؛ اما نه مشارکت از هر جنسی. طوری که چند هفته قبل در پاریس و لندن شاهد آن بودیم که جمعیتی از اکثریت جنسی، اقدامی علیه ازدواج همجنسگرایان را از خود به معرض نمایش گذاشتند، که شاید باعث تاسف و اندوه آنها در چند سال آینده شود. چنان که آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم برای کشتن همجنسگرایان توجیهات خودشان را داشتند و حالا لکه‌ای ننگی است برای تاریخ آنها و تاریخ بشریت. بنابراین هم‌راستا با مشارکت مردم، فرهنگ و علم نیز باید به آنها آموزش داده شود، مگر نه کاری که مردم در مقابل تغییرات چند هزار ساله‌ی عادات خود می‌بینند، کاری است که از نظر آنها منطقی می‌آید و حق خود می‌دانند که در برابر این تغییرات موضع‌گیری کنند، اما به راستی تا چه حد این مشارکت و آن فرهنگ‌سازی در کشور ما امکان‌پذیر است؟ عمده دلایل روانی در دگرباش‌ها باعث می‌شوند که آنها ازدواج کنند. مردی همجنسگرا از ترس تنهایی و متوقف شدن نسلش، به عرف و قانون رجوع می‌کند و تنها گزینه‌ی پیش رویش، ازدواج با یک زن است. البته همجنسگرایان شاید اطلاعات بیشتری در این زمینه‌ها داشته باشند، اما این دلیل نمی‌شود که پدیده‌ی ازدواج اجباری در میان آنها اتفاق نیافتد.

عدم استقلال مالی

مادامی که یک دگرباش توسط خانواده و اطرافیانش حمایت مالی شود، مطمئناً اطرافیان او می‌توانند به طور فزاینده‌ای او را برای ازدواج خلاف گرایش و هویت جنسی‌اش تحت فشار قرار دهند. مساله به اینجا ختم نمی‌شود، گاهی برای بهتر شدن یا حفظ موقعیت اجتماعی، دگرباشان مجبور می‌شوند سالیان سال با همسر و فرزندان خود زندگی مشترک تشکیل دهند و زندگی رقت‌باری را به جان بخرند. هرچند که به نظر می‌رسد زندگی دگرباشان بعد از ازدواج اجباری، به شکست و طلاق می‌انجامد، اما همچنان دگرباشان زیادی از ترس آبرو و قطع حمایت مالی مجبورند به زندگی مشترک خود با همسر نامطلوبشان ادامه دهند. بعضاً اگر حامی او از گرایش جنسی او بداند، ممکن است او را همواره در سودای زندگی خیالی‌اش، با تهدید او به قطع حمایت خود، تشنه و تنها نگه دارد. مانند پدری که از همجنسگرایی فرزند متاهل خود مطلع است و با دخالت‌های خود زندگی او را چنان اداره می‌کند که فرد همجنسگرا در صورت کوچکترین خطا، به سرعت شأن و منزلت خود را از دست بدهد.

خشونت و مردسالاری علیه زنان

به جد که این مقوله، به جامعه‌ی ما و جوامع بسیار، در تئوری بس ملبّس است و در عمل برهنه. هنوز هم خشونت علیه زنان، در غالب غیرت و تعصب و... بین اعضای یک خانواده و جامعه وجود دارد. مادری که دختر خود را مجبور به ازدواج با فردی می‌کند که «فکر می‌کند» زندگی او بعد از ازدواج با آن فرد در مسیر متعالی‌ای پیش

چرا برخی لزبین‌ها بایک مرد ازدواج می‌کنند؟

نگاهی آسیب‌شناسانه به پدیده‌ی ازدواج سنتی در میان زنان همجنس‌گرا

صدرا اعتمادی*



تغییر کرده‌است؟ آیا آنان دوجنس‌گرا هستند؟ برای پاسخ به این سوالات باید موارد زیادی را مد نظر قرار داد. به لحاظ علم سکسولوژی گفته می‌شود که زنان انعطاف‌پذیری اروتیک^۱ بیشتری دارند. معنای این اصطلاح آن است که تمایلات جنسی زنان بیشتر از مردان ممکن است تحت الشعاع سایر شرایط قرار گیرد. محیط و پویایی‌های روانی که در زندگی اتفاق می‌افتد (تجارب، هیجانات و ادراکات) بیشتر ممکن است بر تمایلات جنسی و نیز هویت و گرایش جنسی زنان اثرگذار باشد. اگر با کسانی روبرو شده باشید که در دوره‌ای از زندگی، خود را همجنس‌گرا و در دوره‌ای دیگر دوجنس‌گرایا حتی استریت معرفی کرده‌اند بسیار بیشتر احتمال دارد که این افراد زن باشند. آمار دوجنس‌گرایی در زنان به طور معناداری بالاتر از مردان است. چرا که زنان به طور طبیعی بیشتر از مردان برای ارتباط جنسی نیاز به مقدمه‌ای به نام ارتباط عاطفی دارند. به همین دلیل وابستگی عاطفی بین زنان وقتی از حدی فراتر می‌رود، بیشتر احتمال دارد رنگ و بوی جنسی به خود بگیرد. خصوصاً اینکه زنان اغلب بیشتر از مردان صمیمیت خود را به صورت فیزیکی و جسمانی نشان می‌دهند و صمیمیت جسمانی بین دو زن در اغلب جوامع (نسبت به صمیمیت جسمانی بین دو مرد) بهتر پذیرفته می‌شود و عادی‌تر تلقی می‌گردد.

با این مقدمه به سراغ سوال اصلی می‌رویم. در مورد این سوال چندین مورد را میتوان به عنوان جواب در نظر گرفت:

در این نوشتار به مشکلات زنان همجنس‌گرایی خواهیم پرداخت که از سر ناآگاهی در مورد گرایش جنسی و یا اجبار خانواده یا فرهنگ حاکم، تن به ازدواج با مردی داده‌اند و زندگی نافرجام و بی سرانجامشان را در برزخی طی میکنند که از آن گریزی ندارند. ازدواج همجنس‌گرایان با افرادی از جنس مخالف خصوصاً در جوامع مذهبی و فرهنگ‌های بسته شایع است. در جوامع بسته که دسترسی به اطلاعات جنسی درست، محدود است؛ افراد ممکن است اطلاعات درستی در مورد گرایش جنسی نداشته باشند. چنین گرایش‌هایی عموماً گناه‌آلود تلقی شده و سرکوب شده می‌شود.

چندی پیش به یکی از شبکه‌های اجتماعی انگلیسی‌زبان نسبتاً ناشناس مخصوص همجنس‌گرایان زن سری زدم. شبکه اجتماعی مذکور، رایگان نبود و برای عضویت باید مبلغی به عنوان حق عضویت به دلار و از طریق کردیت کارت پرداخت میشد. با این حال نکته‌ای که برایم بسیار حیرت‌آور بود تعدد عضویت زنان ایرانی متأهل بالای ۴۰ سالی بود که تقاضای ارتباط با زنی دیگر را داشتند. البته آنها کسانی بودند که آشکاراً وضعیت تاهل خود را در صفحه شخصی‌شان بیان کرده بودند [که قطعاً همه‌ی زنان متأهل چنین نمی‌کنند]. جالب است بدانید که حتی تعدادی از آنها در صفحه‌ی شخصی‌شان ذکر کرده بودند که صاحب فرزند هستند.

آیا تمام این زنان را می‌توان لزبین نامید؟ آیا هیچ‌یک از آنها قبل از ازدواج از گرایش خود آگاهی نداشته‌اند؟ آیا پس از ازدواج گرایش آنان

۱- ناآگاهی:

اینکه درایران فقر اطلاعات جنسی و ناآگاهی در زمینه حقوق جنسی وجود دارد بر هیچکس پوشیده نیست. ایران از این نظر یکی از عقب افتاده ترین کشورهای دنیاست که یکی از بیشترین آمارهای طلاق در دنیا (بیش از ۶۰ درصد) به دلیل ناآگاهی های جنسی و بیشترین آمار «ازدواج به وصال نرسیده»^۲ را دارد. بدیهی است در جامعه ای که افراد پس از ازدواج رسمی و شرعی نیز هنوز نمیتوانند منبعی برای آموزش جنسی داشته باشند، نمیتوان انتظار داشت که منبعی برای کسب اطلاعات در مورد گرایش جنسی وجود داشته باشد. با توجه به اینکه هنوز از ورود اینترنت به ایران کمتر از دو دهه میگذرد و نیز با عنایت به اینکه اینترنت در ایران گران ترین قیمت ممکن در دنیا به نسبت سرعت و کیفیت و حجم داندلود را دارد، همچنین به دلیل محدودیت دسترسی به برخی پایگاه های اینترنتی که در ایران مردم با آن دست و پنجه نرم میکنند، تبادل آزاد اطلاعات در ایران امکان پذیر نیست. فلذا افراد زیادی ممکن است به دلیل این ناآگاهی قربانی شده باشند. این موضوع خصوصاً در ارتباط با نسل قبلی لژیون های ایرانی صادق است. زنانی که هم اکنون وارد دهه چهارم و پنجم عمر خود شده اند و در نوجوانی یا اوایل جوانی به تبع آنچه عرف رایج جامعه ایران بوده است با داشتن احساساتی مبهم و احتمالاً به شدت سرکوب شده نسبت به همجنسان خود، تن به ازدواج بایک مرد داده اند. سرنوشت این افراد از یک سو بازتاب زندگی جنسی تحمل ناپذیر بایک مرد است که برایشان به مثابه ی نوعی تجاوز جنسی-عاطفی است و از سویی دیگر همواره تخیلات و فانتزی های جنسی در ارتباط بایک زن دارند که همیشه سعی کرده اند آن را به مثابه ی رو یایی شیرین و میلی ممنوع از ذهن خود دور سازند و مانند لکه ی ننگی پنهانش کنند. غافل از اینکه چنین گرایشی تنها مختص آنها نیست و نیز بیک بیماری یا انحراف هم نیست. این افراد در سنین بالاتر ممکن است از طریق اینترنت یا رجوع به روانشناسان آگاه اطلاعاتی در ارتباط با گرایش جنسی کسب کنند. برخی از آنان پس از این آگاهی، تصمیم میگیرند که باقیمانده ی عمر خود را به گونه ای دیگر طی کنند. بنابراین آنها که جسورتر و مستقل تر هستند طلاق میگیرند و برخی که محافظه کارتر و وابسته تر هستند زندگی زناشویی ناراضیت مندانده شان را ادامه می دهند. عده ی کثیری نیز پس از این آگاهی به دلایل مذهبی هرگز با گرایش خود کنار نمی آیند، آن را سرکوب و انکار می کنند و به زندگی دگر جنس گریانه شان ادامه می دهند.

۲- ازدواج زودرس:

برخی دختران در ابتدای رسیدن به بلوغ و زمانی که هنوز فرایند هویت یابی شان تکمیل نگردیده است تحت فشار خانواده و فرهنگ سنتی حاکم ناچار به ازدواج در سنین پایین می شوند. دختری که در سن ۱۵ سالگی به شوهر داده میشود و به ۱۶ سالگی نرسیده باردار است، قبل از اینکه از گرایش خود مطلع شود عملاً اسیر شده است. این ازدواج ها لزوماً هم اجباری نیست. اما ناآگاهی باعث میشود

دختری که حق تحصیل و تصمیم گیری برای آینده خود را ندارد، از نظر اقتصادی مصرف کننده است و باید هرچه زودتر خانه پدری را ترک کند، به تبعیت از تمامی دختران همسن و سال محیط و فرهنگ اطراف خود تن به ازدواج بدهد. چرا که این قانون نانوشته ای است که این زنان از ابتدایی که چشم گشوده اند، دیده اند: دخترها بالغ میشوند و به خانه شوهر میروند و بچه می زایند. شکل دیگری از حیات برای یک زن در تصور این دختران نمی گنجد. ممکن است خواننده تصور کند این سطور به زمان های گذشته اختصاص دارد و چنین طرز فکر و سبک زندگی ای در حال حاضر در ایران وجود ندارد. شوربختانه باید گفت این تفکر همچنان کمابیش با شدت و ضعف در همه جای ایران و در میان همه اقشار فرهنگی و طبقاتی وجود دارد. در شهرستان ها و روستاها بیشتر و در شهرهای بزرگ مثل تهران کمتر و یا با ظاهری متفاوت اما در اصل با همین محتوا.

۳- ازدواج اجباری:

ازدواج هایی که تحت فشار شدید خانواده و اغلب با خشونت و تهدید و محروم کردن فرد از برخی حقوق خود برای وادار ساختنش به ازدواج صورت میگیرد در این طبقه جای دارد. چنین زنانی ممکن است آگاهی ناچیزی از امیال خود نسبت به همجنس داشته باشند یا به دلیل بی میلی نسبت به جنس مخالف از ازدواج سرباز بزنند اما به دلیل خشونت و تهدید خانواده و گاهی برای رهایی از فشار سرکوفت و سرزنش و یا برای به دست آوردن آزادی های بیشتر و به امید داشتن شرایط بهتر تن به ازدواج می دهند. اجبار، لزوماً نشان دادن این زنان بر سر سفره عقد با کتک و تهدید نیست. زنانی هستند که بطور غیر مستقیم از نظر عاطفی تحت فشار قرار میگیرند. آنها برای برآورده کردن آرزوهای والدینشان برای نوه دار شدن یا دیدن آنها در لباس عروسی تن به ازدواج می دهند.

۴- دوجنس گرایی

برخی زنان ابراز میدارند که به هر دوجنس میل جنسی دارند. این زنان ممکن است ازدواج کنند و یک زندگی ظاهری جامعه پسند را داشته باشند و در عین حال در کنار آن، مخفیانه درصدد ارتباط با فردی همجنس نیز برآیند و به عبارت بهتر یک زندگی دوگانه داشته باشند. هرچند که تا چندی قبل یافته های علمی نشان میداد که از لحاظ تکاملی اغلب موجودات دوجنس گرا هستند و فروید نیز بر این عقیده بود، در دهه اخیر حداقل یک پژوهش علمی آزمایشگاهی وجود دارد که نشان میدهد چیزی بنام دوجنس گرایی حداقل در گونه ی انسان وجود ندارد و طبق آنچه در مقاله ی ویلیام دوک^۳ در نیویورک تایمز منتشر شد، افرادی که خود را دوجنس گرا معرفی میکنند یا همجنس گرا هستند، یا دگر جنس گرا و یا دروغگو! در حال بحث یا قضاوت در مورد این مقاله ی جنجالی در این مقال نمیگنجد و در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. آنچه اهمیت دارد این است که افراد زیادی وجود دارند که ابراز میکنند هر دوجنس برای آنها جذابیت جنسی دارند و از رابطه با هر دوجنس به ارگاسم میرسند.

یا به دلیل نارضایتی در رابطه‌ی جنسی با شوهر، تدریجاً به این نتیجه می‌رسند که بهتر است برای کسب لذت جنسی به روش بی دردسرتی روی بیاورند. این است که ترجیح می‌دهند بدون ترس از بارداری یا آسیب دیدن یا مورد سوءاستفاده قرار گرفتن توسط سایر مردان یا خوردن انگ خیانت یا زنا، علیرغم داشتن شوهر، به زانی دیگر روی آورند. این زنان که در واقع استریت (دگرجنس‌گرا) هستند، اغلب لزبین‌های بوچ را انتخاب می‌کنند که ظاهر و رفتاری مردانه و حمایت‌گر دارند و در سکس نیز نقش فعالانه‌تری دارند.

با وجودی که در این نوشتار تلاش بر این بود تا از منظر روانشناسانه به این پدیده پرداخته شود، باز هم نمیتوان و نباید نقش عوامل اجتماعی را در ارتباط با شرایط زنان در جامعه ایران نادیده گرفت. بسیاری عوامل اجتماعی مانند عدم استقلال مالی زنان و خشونت علیه زنان، همچنین نقص قوانین مدنی مرتبط با زنان، در شکل‌گیری ازدواج‌های اجباری یا زودرس، قرار گرفتن زنان در معرض آسیب توسط مردان و در نتیجه در شکل‌گیری پدیده‌ی لزبین‌های متاهل نقش دارند.

* روانشناس بالینی

۵- ازدواج به مثابه یک واکنش مقابله‌ای

دخترانی که در خانواده‌های سنتی و مذهبی رشد می‌یابند ممکن است به دنبال آگاهی از تمایلات خود نسبت به همجنس، به عنوان یک واکنش مقابله‌ای تصمیم به ازدواج بگیرند تا به خودشان ثابت کنند که همجنس‌گرا نیستند. برای چنین کسانی چنان تصویری درباره خود به قدری سنگین و دردناک و گناه‌آلود است که سعی می‌کنند به هر نحوی که شده خلاف آن را به خودشان اثبات کنند. البته در این میان مشاوره‌های ناآگاهانه‌ای نیز ممکن است به این افراد داده شود مبنی بر اینکه با ازدواج و تجربه‌ی سکس با مردان، تمایلات آنها تغییر خواهد کرد و به اصطلاح «درمان» خواهند شد!

۶- تجربه‌ی آسیب در ارتباط با مردان یا ترس از رابطه با مردان:

در جامعه‌ی ایران که زنان و دختران از حقوق خود، آگاهی ندارند و به دلیل قوانین مدنی مردسالارانه و سنتی، در معرض خشونت و سوءاستفاده قرار می‌گیرند، بسیاری از زنان پس از آسیب دیدن در ارتباط با مردان متعدد (ازدواج‌های متعدد و یا روابط شکست‌خورده)





مردان همجنس گرایی که با زنان ازدواج می کنند

نگاهی روان شناختی

هوداد*

البته یک بار که با یکی از دوستان روانشناسم در مورد یکی از این افراد صحبت می کردیم به این نتیجه رسیدیم که او فردیست که می خواهد همه چیز را با هم داشته باشد، به این معنی که هم می خواهد زندگی به سبک دگرجنسگراها و مزایای مالی و اجتماعی آنها داشته باشد و هم روابطش با دوستان همجنسگرایش را حفظ کند و تظاهر به قربانی بودن صرفاً راهیست برای حفظ موقعیتش در بین دوستان همجنسگرایش. البته مواردی هم هست که فرد بعد از شکست در رابطه های همجنسگرایانه اش و در نتیجه خسته شدن از وضعیت سخت زندگی و ترس از تنها ماندن به عنوان یک همجنسگرا فکر می کند که اگر ازدواج کند مشکلاتش حل می شوند.

البته بهتر است برای بررسی دقیق تر این پدیده به برخی تعریف ها و طبقه بندی ها توجه کنیم. اول گرایش شهوانی که شامل خیال پردازی های ذهنی، تمایلات، رویاها و جاذبه به سوی دیگران می شود. با توجه به شریک جنسی که افراد در ذهن خود متصور می شوند، گرایش شهوانی افراد ممکن است به سمت همجنس، جنس مخالف، هر دو جنس، نامشخص و یا خنثی باشد. از نظر روند رشد، گرایش شهوانی معمولاً قبل از عمل جنسی بروز می کند. معمولاً گرایش شهوانی فرد با توجه به تصوراتی که هنگام خودارضایی در ذهن فرد شکل می گیرند مشخص می شوند. دوم گرایش جنسی می باشد که مربوط به فعالیت های جنسی فرد می شود. گرایش جنسی با توجه به برقراری روابط جنسی با افراد مختلف و بر اساس سهولت برانگیختگی و طبیعی بودن تجربه جنسی مشخص می شود. فرد ممکن است دگرجنسگرا، همجنسگرا، دوجنسگرا، و یا خیلی به ندرت نامشخص و یا خنثی باشد.

افرادی هستند که گرایش شهوانی به همجنس دارند، اما ازدواج می کنند، صاحب فرزند می شوند و نهایتاً قبل از میانسالی ممکن است به دلیل شکل گرفتن یک رابطه عاطفی با یک همجنس، خودشان را به عنوان یک همجنسگرا قبول کنند. این افراد معمولاً زندگی خود را تغییر می دهند و با تمام مشکلات این تغییر هم روبرو می شوند، از جمله مشکلات طلاق از همسرشان، مورد اتهام خیانت قرار گرفتن، اعتراف به گرایششان نزد آشنایان و فرزندان، فرهنگی که مردم پشت سرشان می زنند و شایعات، بعضی اوقات این تغییر نهایتاً با موفقیت انجام می گیرد و گاهی هم یک پایان غم انگیز دارد.

یکی از دلایل این پدیده ممکن است همجنسگراهراسی درونی فرد باشد. پیام های منفی که از زمان بچگی در این زمینه دریافت کرده درونی می شوند و باعث بروز مقادیر متفاوتی از احساس نگرانی، تنفر از خود و اعتماد به نفس پایین می شود.

ممکن است با مردانی برخورد کرده باشیم که علیرغم همجنسگرا بودن با یک خانم ازدواج کرده اند. حتی ممکن است در بین دوستان همجنسگرای شما کسانی باشند که هر از چند گاهی حرف از ازدواج با یک دختر می زنند. یا شاید این فکر به ذهن خود شما که همجنسگرا هستید خطور کرده باشد. دلایل متفاوتی برای تن دادن یک پسر همجنسگرا با یک دختر وجود دارد از جمله باورهای مذهبی، فشارهای اجتماعی، ترس از تنها ماندن، فشارهای خانواده و دوستان، مسائل مالی، ترس از قضاوت های منفی اجتماع، همجنسگراهراسی درونی شده در خود فرد و غیره. یک نفر ممکن است به خاطر فشارهای خانواده و ترس از اینکه حمایت مالی و عاطفی خانواده را از دست بدهد ازدواج می کند چرا که ازدواج با یک دختر مزایای مالی و اجتماعی زیادی می تواند برایش به همراه داشته باشد. به عنوان مثال کسی بود که به دلیل فشار خانواده تن به ازدواج داده بود، اما بعد از ازدواج و رهایی از فشارهای خانواده به خاطر موقعیت شغلی خوبی که در یک اداره دولتی پیدا کرده بود همچنان به زندگی ظاهراً مشترکش ادامه می داد. یک نفر دیگر که هنرمند سرشناسی است به گفته خودش تازه بعد از ازدواج متوجه گرایش جنسی اش می شود، اما همچنان به دلیل انتظارات جامعه از خودش و موقعیت اجتماعی اش به زندگی با همسرش ادامه می دهد. اما این دو نفر و موارد مشابهی که طی این چند سال دیده ام ترجیح می دهند اکثر وقت آزادشان را با دوست پسرهای همجنسگرایششان بگذرانند و تا جایی که ممکن باشد از خانه و همسرشان دوری می کنند که در نتیجه به مشکلات زیادی با همسرانشان برمی خورند و از نظر روانی تحت فشار زیادی قرار دارند. از طرف دیگر هم از طرف دوستان پسرشان مورد بازخواست و شماتت قرار می گیرند که باعث می شود پیوسته تلاش کنند دوستانشان را قانع کنند که آنها را همانطور که هستند بپذیرند و به نوعی خودشان را قربانی اجبارهای زندگی قلمداد می کنند.

خصوصی‌شان صرفا مانند دو دوست زندگی کنند و حتی در اتاق‌های جدا می‌خوابیدند. اما از فردای ازدواجشان مشکلات بینشان شروع شده بود چرا که خانم انتظار توجه بیشتری داشت و با خودش فکر می‌کرد که می‌تواند از طریق مثلا جنجال و یا روشهای دیگر به آن دست یابد. نهایتا پس از چند سال در حالی که هر دو طرف آسیب دیده بودند از هم جدا شدند. در یک مورد دیگر هم مرد همجنسگرا صرفا به دلیل ترس از تنها ماندن ازدواج کرده بود اما همیشه دچار کسالت و ناخشنودی از زندگی بود و احساس خلا می‌کرد.

همچنین کسانی هستند که از نظر گرایش شهوانی و گرایش جنسی دوجنسگرا می‌باشند اما در ابتدا به برقراری رابطه با همجنس‌های خود می‌پردازند. یکی از آسیب‌هایی که این افراد ایجاد می‌کنند هنگامی است که یک همجنسگرا به آنها علاقه مند می‌شود و پس از طی یک دوره رابطه عاشقانه، فرد دوجنسگرا به دلایل اجتماعی، نیازش به برخورداری از حمایت خانواده‌اش و یا دلایل دیگر تصمیم می‌گیرد که به رابطه همجنسگرایانه خاتمه دهد و ازدواج کند. چنین حادثه‌ای برای فرد همجنسگرا می‌تواند ویرانگر باشد تا جایی که یک بار به موردی برخورد کردم که فرد همجنسگرا هم با هدف لج بازی و انتقام ازدواج کرده بود، ازدواجی که نهایتا ختم به جدایی و از دست رفتن تمام دارایی‌های مادی‌اش شده بود و بیش از پیش از نظر عاطفی و روانی دچار مشکلات جدی شده بود. البته نکته قابل توجه اینکه پارتنر سابقش علی‌رغم اینکه به زندگی مشترک با همسرش ادامه داده بود، اما همواره دچار احساس گناه بود و علاوه بر ارائه کمک‌های مالی به او، هر از چند گاهی هم تماس‌هایی با او برقرار می‌کرد. یکی از احساس‌های آزار دهنده او این بود که در رابطه با پارتنر دوجنسگرایش مورد سو استفاده جنسی قرار گرفته‌است، حتی یک بار در کابوسی پارتنر دوجنسگرای سابقش را در حال تجاوز به خواهرش دیده بود که احتمالا نشان از احساس خود به مورد تجاوز واقع شدن دارد.

یک مورد مرد دوجنسگرا هم بود که پس از ازدواج و صاحب دو فرزند شدن به همگان از جمله همسر و خانواده‌اش، گرایشش به داشتن رابطه با پسرها را اعلام کرده بود و به طور علنی در کنار ادامه زندگی مشترکش، با دوستان پسرش هم رابطه داشت. وی گفت که قصد دارد هنگامی که فرزنداش بزرگتر بشوند به آنها هم درباره این سبک زندگی‌اش توضیح بدهد. در کل از زندگی‌اش ابراز رضایت می‌کرد. اما هنگامی که می‌خواستیم از او سوالات بیشتری درباره کیفیت رابطه‌اش با همسرش و یا دوستان پسرش بپرسیم و همچنین وجود بعد عاطفی در رابطه‌هایش و یا میزان آن و عمق پیوندهای احساسی در روابط‌اش، از پاسخ گفتن امتناع کرد.

در فیلم **Brokeback Mountain** هم مشاهده می‌کنیم که دو نفر پس از یک رابطه همجنسگرایانه عاشقانه از هم جدا می‌شوند و ازدواج می‌کنند، اما خاطره عشقی که با هم تجربه کرده بودند آنها را مجدداً به سمت هم می‌کشد، بازگشت دوباره‌ای که پایان غم‌انگیزی را برای آنها و همسرانشان رقم می‌زند.

*روان‌شناس بالینی

همین مسئله ممکن است باعث شود علیرغم اینکه گرایش شهوانی فرد به همجنس می‌باشد، اما فرد این احساسات را در خود سرکوب کرده و ازدواج کند. اما همانطور که گفته شد نهایتا قبل از میانسالی مجبور به افشای خود می‌شود.

افرادى هستند که گرایش شهوانی به همجنس دارند، اما ازدواج می‌کنند، صاحب فرزند می‌شوند و نهایتا قبل از میانسالی ممکن است به دلیل شکل گرفتن یک رابطه عاطفی با یک همجنس، خودشان را به عنوان یک همجنسگرا قبول کنند. این افراد معمولا زندگی خود را تغییر می‌دهند و با تمام مشکلات این تغییر هم روبرو می‌شوند، از جمله مشکلات طلاق از همسرشان، مورد اتهام خیانت قرار گرفتن، اعتراف به گرایششان نزد آشنایان و فرزندانشان، حرفه‌هایی که مردم پشت سرشان می‌زنند و شایعات. بعضی اوقات این تغییر نهایتا با موفقیت انجام می‌گیرد و گاهی هم یک پایان غم‌انگیز دارد.

یکی از دلایل این پدیده ممکن است همجنسگراهراسی درونی خود فرد باشد. پیام‌های منفی که از زمان بچگی در این زمینه دریافت کرده درونی می‌شوند و باعث بروز مقادیر متفاوتی از احساس نگرانی، تنفر از خود و اعتمادبه‌نفس پایین می‌شود. همین مسئله ممکن است باعث شود علیرغم اینکه گرایش شهوانی فرد به همجنس می‌باشد، اما فرد این احساسات را در خود سرکوب کرده و ازدواج کند. اما همانطور که گفته شد نهایتا قبل از میانسالی مجبور به افشای خود می‌شود.

از طرف دیگر کسانی هستند که هم از نظر گرایش شهوانی و هم گرایش جنسی همجنسگرا هستند و حتی درگیر روابط عاطفی با همجنس‌های خود می‌شوند، اما به دلیل ترس از عواقب زندگی به عنوان یک همجنسگرا، سرزنشها و تحقیر اجتماع و خانواده، باورهای مذهبی و یا ملاحظات دیگری همچون مسائل مالی تصمیم به ازدواج می‌گیرند. این افراد در زندگی با همسرشان دچار کسالت می‌شوند و نهایتا به سوی برقراری روابط با پسرها کشیده می‌شوند. ممکن است که همسرشان متوجه این قضیه بشود که معمولا با دوره‌هایی از جنجال و آرامش همراه می‌شود. در هر صورت رابطه با همسر تبدیل به آتشفشانی فعال می‌شود که هر لحظه ممکن است فوران کند و دلیل این فوران‌ها هر بار می‌تواند دیر آمدن مرد به خانه، یک تلفن مشکوک و یا چیزهایی از این قبیل باشد. رابطه پس از طی یک دوره طولانی درگیری ممکن است به جدایی ختم شود. در صورت طلاق نگرفتن و ادامه زندگی هم آسیب‌های مختلف ممکن است بروز کند. به عنوان مثال مرد همجنسگرایی که به خاطر انتظارات خانواده، فشارهای اجتماعی، همجنسگراهراسی اطرافیانش و احتمالا حتی خودش اقدام به ازدواج می‌کند، دارای شش فرزند می‌شود، اما نه همسرش را دوست داشته و نه فرزندانش را. فضای خانه همیشه غمگین بوده و فرزندان هم دچار اختلالات و مشکلات مختلف روانی از جمله افسردگی و رفتارهای وسواسی می‌شوند. یک مورد دیگر مردی بود که به دلایل دریافت حمایت مالی و رفع فشارهای خانواده با یک خانم ازدواج کرده بود اما از اول با هم قرار گذاشته بودند که گرچه در جمع نقش زن و شوهر را بازی می‌کنند اما در زندگی



وهم

گفتگو با یک ترنس

برای من همیشه ازدواج دگرپاش‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، مساله چالش برانگیز و قابل توجهی بوده، اما دوست ترنس‌سکشوال مرد به زنی رو خارج از ایران پیدا کردم که تمایل داره خلاف طبیعت نهادینه شده درونش با یک زن رابطه برقرار و زندگی کنه این برای من یعنی چالش‌های بیشتری که باید خودم و اطرافیانم رو با اونها روبرو کنم. در ادامه گفتگویی بین من و رامین را در این زمینه می‌خوانید.

آرش سعدی

محیط جدید زمان زیادی می‌خواد که ناشی از تفاوت‌های ساختاری این جامعه با جامعه‌ی ایران.

خب قبول که جامعه ایران و مردمش اینطور هستند ، خانواده‌چطور؟ آیا از طرف خانواده ات هم فشاری هست؟
 من خوشبختانه به دلیل اینکه خانواده‌ی با پس‌زمینه‌ی مذهبی نداشتم، خیلی از این نظر مشکلی نداشتم، البته من پدرم رو سال ۱۳۸۵ از دست دادم و مادرم هم با هویت من مشکلی نداشت، هرچند که خیلی زمان برد تا اونها تونستند کنار بیان. فشاری که از طرف جامعه و محل کار روی من بود، موجب می‌شد همیشه ناراحت و کج خلق باشم. اما خوشبختانه از جهت خانواده مشکلی رو که امثال من ممکنه داشته باشند، ندارم.

می‌خوام مشخصا از ازدواج برامون بگی، متوجه شدم که در شرف ازدواج هستی، برای ازدواج چه برنامه ای داری؟
 من به دلایل زیادی از پیدا کردن پارتنر پسر و دوست‌پسر ناامید شدم، یک دلیلش شاید برگرده به ماهیت روابط پیشین که داشتم که بسیار نکته‌سنگ و بدبین شده‌ام. به این دلیل اگر دختر لژیون یا بایسکشوالی پیدا کنم که هر دو شرایط همو بپذیریم مشتاق هستم که ازدواج کنم. البته خودتون میدونید که چنین چیزی در ایران خیلی ممکن نیست یا اگر هم باشه خیلی نادره. اگه هم کسی که منو درک کرد پیدا کردم، خب مشخصا با پسر دوست دارم باشم، اما در اینجا مثل ایران روابط اقلیت‌ها شکننده هست حتی شکننده‌تر از ایران.

لطفا خودت رو برای خواننده‌های مجله معرفی کن تا بیشتر باهات آشنا بشیم؟

سلام، من رامین متولد ۱۳۵۶ در یزد هستم و الان در خارج از کشور زندگی می‌کنم. البته سواتون خیلی کلیه اما اگر جزئی‌تر کنید بهتر هست، چون اگر بخوام در مورد خودم بگم شاید به اندازه‌ی یک کتاب بشه. اما در مجموع اگر بخوام خلاصه کنم ازدوران راهنمایی پی بردم که با دیگران تفاوت دارم. به ورزش‌های دست جمعی پرتنش مثل فوتبال اصلا علاقه نداشتم، ورزش‌های فردی رو می‌پسندم و تا حد زیادی بخش زنانه‌ی مغزم به رفتار و برخی حرکات غلبه می‌کرد و این باعث ایجاد مشکلاتی برام در مدرسه و محل سکونت می‌شد و گاهی هم مورد تمسخر گروه هم‌سن و سال‌ها در مدرسه قرار می‌گرفتم و با الفاظ زشت روبرو می‌شدم.

آیا مشخصا خودت رو یک ترنس مرد به زن میدونی؟
 بله

از فشارهایی که بهت وارد میشد صحبت کردی، آیا این فشارها امروز روز هم همراهت هست؟

می‌دونید خیلی چیزها می‌تونست برای من و امثال من و خیلی‌های دیگه که متفاوت هستند در کشور بهتر باشه، اگر کمی مردم ایران با دید بهتری نگاه می‌کردند و ما هم آوارهای کشورهای غریب نمی‌شدیم. اینجا آزادی‌های فردی انسان‌ها اهمیت داره، اما به دلیل اینکه بخش خیلی زیادی از عمر رو در ایران به سر بردیم، تطابق با

آیا اینکه شکست خوردی در روابط با مردها، میتونه دلیلی باشه که فرصت زندگی با مرد مطلوب خودت رو از دست بدی؟ شاید نفر بعدی همون مردی باشه که مناسب ازدواج با توست!

کاملاً درست میگی، من هم در عمل تصمیم قطعی ندارم و برام بیشتر در حتی یک تئوری و ایده است. آینده هم مشخص نیست؛ اما فعلاً چیزی که منو آزاد میده، عمریه که داره می‌گذره و خودتون می‌دونید برای کسی که ترنس سکسواله ظاهرش خیلی مهمه، از طرفی ظاهر رو میشه تا یک حدی نگه داشت، صورت رو نگه داشت اما وقتی که سن بالاتر بره، جذابیت و جامعه آماری افرادی که مشتاق به ایجاد رابطه باشند، کمتر میشه و این خودش افسردگی و سرخوردگی به همراه داره.

آخه ازدواج حتی در تئوری باید ماحصلی داشته باشه، دست کم به نتیجه ای که یک زن دیگه میتونه در زندگی مشترک بهت بده رسیدی؟ شاید نظر شما درست باشه اما بیشتر در مورد ایران.

میتونم اینطور برداشت کنم که ازدواج با یک زن برای تو تنها مساله ایست که تو میخوای تجربه اش کنی، شاید به شکست برسه ولی این اهمیت داره که ازدواجی رخ بده، درسته؟ نه الزاماً ازدواج نه، شاید بتونم بگم پارتنرشپ.

منظورم همون رابطه است!

بله، اینهمه روابطم به شکست انجامید یکیش هم میتونه با یک زن باشه، البته به عنوان مثال عرض می‌کنم.

آیا از طرف خانواده هم تحت فشار هستی برای ازدواج؟ مادرم به من فشار نمیاره و موضوع رو به خودم واگذار کرده اما من گاهی در حین اینکه صحبت باهاش می‌کنم متوجه میشم که درونش از اینکه فرزندش ترسنه خوشحال نیست. وقتی که بچه‌های فامیل رو می‌بینم که تشکیل خانواده دادن، خب خواه ناخواه مقایسه می‌کنم. اما اگر منظورتون فشاری هست که روی بقیه بچه‌های ایران وجود داره نه من اصلاً چنین فشاری روم نیست.

سوالات من تموم شد، آیا نکته ای هست که در آخر لازم به گفتنش باشه؟

بله، نکته‌ای که به ذهنم می‌رسه این هستش که واقعا ایران بهترین کشور دنیاست اگر قوانین به نفع مردم تغییر کنند و مردم به اون حد از درک و فهم برسند که زندگی شخصی هر کس متعلق به خودشه و بتونند سلايق و عقاید مخالف رو تحمل کنند. عرض دیگه ای ندارم امیدوارم که شما هم موفق باشید.

پس دلیل اصلیت برای ازدواج با یک دختر که خلاف گرایش تو هست، شکست در روابط قبلیت با پسرهاست، درسته؟

بله، نوعی شکست و ناامیدی شدید و سرخوردگی و بدبینی، همچنین با این کار می‌تونم مادرم رو هم خوشحال کنم.

خب چرا ازدواج؟ آیا ازدواج برای تو مسئولیت نمیاره؟

الزاماً می‌تونه ازدواج نباشه، اینجا که ازدواج مهم نیست، می‌تونه رابطه پارتنری باشه. شاید منظورم رو باید بیشتر اصلاح کنم و بگم پارتنرشپ. چون اینجا بنا به قوانین به محض اینکه با کسی ازدواج می‌کنید، نصف دارایی‌های شما بعد از ازدواج مال همسرتون هست.

البته مسائل مالی مهم هستند، ولی منظور من از نقطه نظر عاطفی است، آیا شما به عنوان یک زن دگرجنسگرا می‌تونید با یه زن دیگه ازدواج کنید و زندگی کنید؟

بله، این کار نشدنی نیست اما به شرط اینکه هر دومون کاملاً با آگاهی کامل پیش بریم. شاید اون زن باید خصلت مردانگی داشته باشه که حتماً باید همین‌طور باشه.



قربانی

سامان درخشان



دار یا ازدواج نامید. ولی می‌دانیم که این تعاریف ساده در مورد انسان به دلیل پیچیدگی‌های فیزیولوژیکی و رفتاری متفاوت است.

ازدواج: دو انسان - فارغ از نوع نژاد، گرایش و جنسیت و تفاوت‌های جسمی - با توجه به شناخت و مقوله‌ی نیازی که منجر به یک رابطه عاشقانه بینشان شده است و حس تعامل و سازش متناسبی که نسبت به هم احساس می‌کنند در طی رابطه‌ی خود تصمیم می‌گیرند طی مدت معینی بقای خود را به اشتراک بگذارند تا علاوه بر رفع نیازهای جسمی و روحی خود زندگی اجتماعی و منافع و معضلات خود را با هم شریک باشند، مدت معین می‌تواند تا یک عمر نیز ادامه داشته باشد.

اگر تعصبات و تعلقات عقیدتی را کنار بگذاریم و انسانیت را مبنا بنامیم تعریف از ازدواج مرزبندی‌های نژادی و جنسیتی را نادیده گرفته است و به مبانی عشق، تعامل و سازش تمرکز کرده است. مبانی‌ای که جامعه اکثریت و اقلیت را شامل می‌شود و هر دو می‌توانند با وجود آن زندگی سالم، زیبا و شادی را داشته باشند. دو همجنسگرا می‌توانند بدون آن که به جامعه‌ی ۹۹ درصدی اکثریت لطمه‌ای وارد کنند ازدواج کنند و به نوعی رابطه‌ی خود را به وسیله‌ی آن تثبیت نمایند. اگرچه عامل پایداری یک رابطه طرفین هستند ولی قانون بخشیدن به فرایند در قالب ازدواج ضریب مسئولیت‌پذیری و تعهد را بهبود می‌بخشد. پس در این نوع نگرش در مورد ازدواج امر مثبت، تعهد ساز و منظم‌کننده‌ی رابطه خواهد بود و گاه از به وجود آمدن برخی انحرافات اجتماعی نظیر چندهمسری و خود فروشی نیز جلوگیری خواهد کرد.

اما نگرش دوم نسبت به ازدواج نسبت به نگرش اول کاملاً متفاوت است. در نگرش دوم تمرکز ازدواج وابستگی زیادی بر مقوله‌ی (بقای نسل) دارد. می‌دانیم که در گذشته‌ی تاریخ بشر به خصوص فرهنگ کلاسیک شرق و ایران، ازدواج بدلیل اهمیت پایداری نسل و همچنین

ازدواج؛ شاید کلمه برای خیلی‌ها یک حقیقت باشد، برای برخی دیگر یک رویا و راهی برای رهایی یا اسارت و برای برخی دیگر چیزی جز تعهدی ساخته‌ی قواعد بشری نباشد.

هرکس دید خاصی نسبت به این رفتار اجتماعی دارد. دیدی که بسته به شرایط و موقعیت‌هایی که شخص در زندگی و روابط جنسیتی خود چه در خانواده و چه در اجتماع داشته پدید آمده است؛ بنابراین می‌توان گفت که ما به تعداد انسان‌های موجود در جهان تعریف از ازدواج داریم. تابوها، دین و رسوم و عقاید کلی اجتماعی چند و چون آن را تعیین کرده‌اند و طرز تفکرات کوچک‌تر و محدودتر در خانواده و ذهن افراد نیز بر چهارچوب آن تاثیر گذاشته است. فارغ از که عقاید هر جامعه واژه را چطور تفسیر می‌کند آنچه مسلم است ما، حاصل شاخه‌ای از همین فرایند هستیم.

مقوله‌ی ازدواج چه در بین دگرجنسگرایان و چه در میان دگرباشان دغدغه‌ای جدی و در عین حال مهم است و این مساله جدیت خود را در میان جامعه‌ی اقلیت بیشتر نمایان می‌کند. مساله‌ای که دگرباشان امروزه در اقصی نقاط جهان درصدد تحقق آن هستند و مسلماً مخالفانی نیز چه در اقلیت و چه اکثریت دارد. شاید بتوان ریشه‌ی این اختلافات در مقوله‌ی ازدواج را فارغ از سلیقه، در تعریف هر گروه از ازدواج یافت.

اگر ازدواج را یک (تعهد مدت دار) بنامیم چه؟... در این صورت طیف گسترده‌ای از انواع روابط بین کلیه‌ی موجودات را در بر می‌گیرد. روابطی که بر اساس قراردادی مدت دار و بر مبنای سازش و تعامل تعریف شده‌اند. دو پنگوئن در فصل جفت گیری تعهد تولید مثل و پرورش تخم‌ها و فرزندانشان را بر عهده دارند، به عبارت دیگر دو حیوان بقای خود را به اشتراک می‌گذارند. دو خرگوش برای بازی کردن و جفت گیری ماه‌های متوالی را با هم می‌گذرانند... و انواع دیگر... هر کدام از این نوع رفتارها را می‌توان گونه‌ای از تعهدی مدت

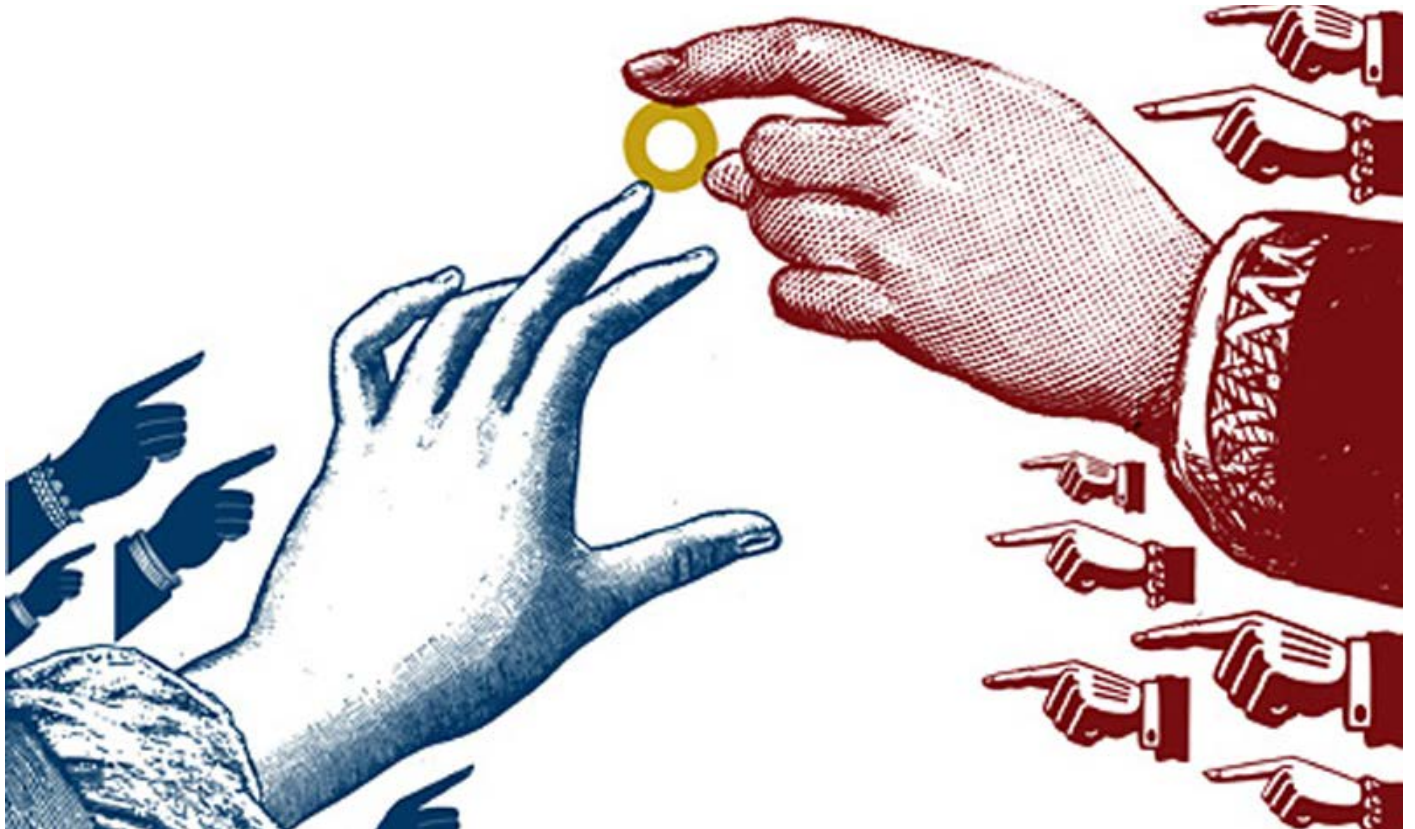
فرد همجنسگرا که فضای اجتماعی خود را چنین می‌بیند و از طرف خانواده و عقاید اکثریت برای ازدواج تحت فشار قرار می‌گیرد علاوه بر صدمات روحی و عاطفی شدیدی که بر رویه‌ی زندگی او وارد می‌شود مجبور به ازدواجی می‌گردد که انگیزه‌ی آن علاقه‌ی جبری بیش نبوده است. نیازها در شراکت عاطفی به طور کامل بر طرف نمی‌شود و نتیجه‌ی آن همانطور که پیش‌تر گفته شد وجود چنین آمارهای نگران‌کننده‌ای از طلاق زوجین و شکست‌های عاطفی و گاه رفع نیازهای جنسی خارج از چهارچوب خانواده شده است. متأسفانه مساله سبب انحرافات جبران‌ناپذیر اجتماعی گشته است. چیزی که حال شاهد آن هستیم.

جدا از که چه پارامترهای موثر و متوالی سبب چنین ساختار فکری مورد ازدواج شده‌اند باید را بدانیم که منصفانه نیست که اولین و تاثیرگذارترین جامعه‌ی اکثریت، یعنی خانواده، فضای نامناسبی برای بیان خواسته‌های یک عضو باشد. شاید نیت خانواده بر تاکید مساله‌ی ازدواج نیتی خیرخواهانه باشد ولی آنچه باید یادآور باشیم و مهم است آرامش و حق شاد زندگی کردن عضوی است که شاید از لحاظ احساسی کمی با ما متفاوت باشد. ولی او نیز انسان است؛ هیچ انسانی نیست که از عشق، دوست داشتن و ازدواج متنفر باشد مگر آن که مقوله باعث آزار و تشویش وی شده باشد. اگر چنین مواردی را در عضوی از خانواده یافتیم باید مساله را مد نظر قرار دهیم که شاید او عضوی اقلیتی از خانواده‌ی ما باشد و خوب بیاندیشیم، شاید در ادای مسولیت خود به عنوان جامعه‌ی خانواده کوتاهی کرده‌ایم. مسلماً با تولید مثل نکردن جامعه‌ی اقلیت ریشه‌ی بشری منقطع نخواهد شد ولی پایمال کردن هویت یک عزیز آن هم به بهانه‌ی خوشبخت کردن وی، کاری عادلانه نخواهد بود.

ایجاد نیروی انسانی کافی برای کار و به دلیل ضعف سلامت عمومی جامعه و شیوع سریع و همه‌جانبه‌ی بیماری‌ها و خطر مرگ و میر، گاه تنها برای افزایش جمعیت و ادامه نسل خاندان و جامعه صورت می‌گرفت. فرهنگ عام آنقدر در جوامع تابع نفوذپذیری یافت که تا حال نیز شاهد وجود آن هستیم. برخی از ما هم تنها زاده‌ی همین فرایند هستیم... یک خانواده با وجود داشتن ۴ فرزند دختر سالم اصرار بر داشتن فرزندی پسر می‌کند... در جاهلیت عرب وجود جنسیت زن مذموم بوده است و بسیاری دیگر... پس می‌توان نتیجه گرفت هر جامعه‌ای بر اساس هر آنچه می‌پسندیده، درست یا غلط نگرشی را به عنوان رسم پذیرفته است.

آنچه مسلم است بسیاری از ما درگیر نگرش بوده‌ایم؛ برخی قربانی آن هستیم و اگر نباشیم هم شاهد تاثیر آن در جامعه بوده‌ایم. وجود هزاران پیوند بدون پایه‌های اصولی و عاقلانه، آمارهای نگران‌کننده جدایی و جنسیت‌مداری از آثار ازدواج بر مبنای بقای نسل است. البته بر هیچ کس پوشیده نیست که امر (بقای نسل) امری حیاتی و طبیعی برای ادامه‌ی حیات هر موجودی از جمله بشر است ولی امروزه جهان به جایی رسیده است که در مورد کمبود نوع بشر و ادامه‌ی نسل آن دغدغه‌ای نداشته باشد.

شاید نگرش تحمیل خود را بر جامعه‌ی اقلیت بیشتر نمایان کند. جامعه‌ای که سالها وجود داشته و دارد و نظراتش بر این فرهنگ تاثیر ناچیزی داشته است. فرد همجنسگرایی که تمایلی به جنس مخالف خود احساس نمی‌کند وقتی خود را در مقابل نگرش عوام می‌بیند اگر در خانواده‌ی مدرن و غیرهمجنسگراستیز پرورش یافته باشد فشار کمتری را احساس می‌کند و تنها درگیر محدودیت‌های کلی جامعه در قبال خود خواهد بود؛ ولی اگر در خانواده‌ای با پیشینه‌ی فکری سنتی رشد یافته باشد فشار مضاعف خواهد شد.



ما تنها نیستیم و تنها ما نیستیم!

اسامی ذکر شده نام حقیقی اشخاص نیست، اما شخصیت‌ها حقیقی بوده و در واقع برداشت مختصر و تصویری دور از برخورد، گفتگوها و درد دلها با برخی از دوستان و کسانی بوده که طی سالهای گذشته فرصت آشنایی و همصحبتی با ایشان را داشته‌ام.

عماد فهیم



سمت شخص حقیقی نبوده و در نهایت نوعی الگو و جهت‌گیری ناخودآگاهانه در ضمیر اشخاص و متقابلاً جامعه به وجود می‌آید که چندان در نیازها، علایق و عقاید فردی، شیوه زندگی و حتی اهداف، خود فرد اصلاتی نداشته، از محوریت فاصله بسیار گرفته، از حقوق خاصی محروم گردد و به زبان خودمانی‌تر دیگر برای خودش زندگی نمی‌کند و فضای بیرونی حاکمیت قوی‌تری بر ابعاد زندگی فردی و خصوصی دارد. بدون تردید یکی از عوامل مهم و اساسی تعامل با دیگران و یکی از نیازهای جامعه انسانی و حتی نیاز فردی می‌تواند وجود چنین فاصله‌ای بوده و خودمحوری مطلق یک نقص اساسی است. اما زمانی که این فاصله از حدود تعادل خود فاصله گرفته، حتی نیازها و گرایش‌های اساسی فردی و زوایای خصوصی زندگی را متأثر ساخته و حقوق فردی کم‌رنگ گردد، می‌تواند بسیار نامطلوب باشد و مسیر زندگی او همچون پرتاب تیری از کمان شده که نقش اساسی او فقط تیر بودن بوده و هیچ، کیفیت و تعالی او تنها به اثرودینامیک و طرح و مهندسی ساخت و شکل بسته و البته لذت پرواز هم جزئی از آن است و نباید نادیده گرفت!

ما برای خودمان زندگی نمی‌کنیم. این جمله حامل بار مثبت و به همان اندازه منفی است. ما تنها نیستیم و اصولاً تنهایی به تدریج یعنی نبودن، وجود ما نشان از تنها نبودن است و این تنها نبودن به معنای وجود نیروهای متقابل است که معلول نیازها، عواطف، افکار، غریزه و بسیار اجرام احجام عینی و ذهنی دیگر است که فشارآور و محصورکننده است اما به همان اندازه خلا و تهی نبود آن بسیار ملال‌آور است و پوچ. تنها ما نیستیم، دیگرانی هم هستند، با عقاید،

بدون تردید خانواده یکی از ارکان مهم زندگی فردی و اجتماعی بوده و همواره تأثیر متقابل بین این واحد ساختاری و جامعه ناگزیر بوده، پویایی و تداوم یکی از نتایج اولیه تشکیل آن می‌باشد. چرا که بخش عمده‌ای از نیازهای بنیادی و اولیه هر شخص در قالب این ساختار پاسخ داده شده و پس از فرد یکی از واحدهای اساسی سازنده جامعه می‌باشد. سبک زندگی ایرانی و فرهنگ حاکم بر آن ساختار فرهنگی و نوع خاص روابط خانوادگی در جامعه چه در بعد درونی و برونی بسیار متمایز بوده و درمقایسه با دیگر جوامع مدنی دارای مزیت‌ها و البته نقایصی می‌باشد.

نوع روابط عاطفی عمیق‌تر میان اعضای خانواده و خویشاوندان، مواجهه و حضور بیشتر در گروه‌های بزرگتر خانوادگی، وابستگی عاطفی و حتی اقتصادی تا سنین بالا، آموزه‌های دینی و سایر الگوها و تعصبات و ترس در کنار کم‌رنگ بودن میزان توجه و آگاهی به عقاید، حریم و حقوق خاص متقابل و پررنگ شدن معیارها و موازین شخصی، شکل‌گیری نوعی احساس مسئولیت در قبال دیگران را در ابعادی از زندگی تا حدی بیش از حد نرمال را در پی داشته‌است که گاهی با هدف به اصطلاح خیر اما با نادیده گرفتن ناآگاهانه حقوق فردی همراه می‌باشد و به نوعی استبداد عاطفی و عدم انصاف منجر شده‌است.

این نوع رابطه و احساس مسئولیت و وظیفه در قبال یکدیگر، منشاء غریزی و عاطفی داشته و مهیج‌های فرهنگی، دینی و، به آن شدت وضع می‌دهند، تعهداتی خودبرخاسته را به وجود می‌آورد که ممکن است از دیدگاه حقوق فردی و اجتماعی چندان موازنه به

پدر و نصیحت‌های خسته‌کننده‌اش و اینها همیشه دلش را به شکل عمیقی به درد آورده و برایش غیر قابل تحمل بوده و بودنش را، اینجا بودنش را یا این گونه بودنش را دلیل این همه رنج مادر و عذاب خودش می‌بیند، اما با این همه هرگز نمی‌تواند نوع زندگی در چارچوبی ناهمساز با ویژگی‌های خاص خودش را تاب بیاورد و می‌گوید تن دادن به غیر از این پایان اوست.

وحید این پسر بی پروا و پرشور، تنهایی را سرنوشت محتوم خود می‌بیند، روزهایی نه چندان دور که باشتیاق خواهند رسید. نگران امروز نیست، امروز خوب است، هر چند که می‌توانست بسیار بهتر از این باشد. مادرش او را خوب می‌شناسد اما تنها پسرش را تنها بهتر می‌فهمد و برای روزهای پس از فردای او نگران است. همان کسی که شیفته‌ی «برای همیشه» بود، با یک تنوع‌طلبی دیروز، دیگر نیست و خوب می‌داند که فردها، انقدر از فردا نگران است که امروز را بسیار پرمشغله می‌پسندد. کامران، این پسر محبوب، می‌گفت که بسیار خانواده‌اش را دوست دارد و حاضر است برای پدر و مادرش هر کاری بکند، چرا که آنها برایش هر چه توانسته‌اند گذاشته‌اند، اما خوب می‌داند که نمی‌داند که بعد از آن برای چند صدم ثانیه می‌تواند به چشمان پدرش نگاه بیندازد؟ و نقش بر باد رفته‌ی آرزوهای مادرش؟ و این را ناسپاسی بزرگ می‌داند. دانستنی که ویرانیست! و حالا ۳ سال است که ازدواج کرده‌است و...

ایمان امروز چندان فشاری را احساس نمی‌کند، چرا که او حالا دانشجویست و دوست دارد همیشه‌ی خدا دانشجوی بماند و همیشه سعی می‌کند که هر چه بیشتر خودش را در این وضعیت نگاه دارد، اما به خوبی اطمینان دارد که خانواده بسیار سنتی و مقید او بالاخره روزی... و به قول خودش مثبت سی من مجرد یک جور نکبت محسوب می‌شود!

مهدی می‌گفت که خانواده‌اش او را به خوبی می‌شناسند و از وضعیت او آگاه و برای آنها قابل قبول و پذیرفته‌است. اما هنوز آسودگی و احساس امنیت بیرونی وجود نداشته و پنهان کاری‌ها او را کمی آزرده می‌کند و احساس عمیقی به نیاز به حمایت و پشتیبانی فراتر از چارچوب خانواده که در جامعه مدنی دارد.

بهروز می‌داند که می‌تواند برای همیشه مجرد بماند و چندان فشار ازدواج کردن روی او زیاد نیست. اما زندگی با یک پسر را در واقع بسیار مشکل می‌بیند. چیز عجیبی می‌گفت که البته در فانتزی‌های ذهنم گهگاهی پرک کشیده! زندگی با یک لژیون! و طرح‌های عجیب و خاص خود.

و محسن که همیشه دوست داشته دور باشد. دور و دورتر! می‌گوید که خیلی خانواده‌دوست است و انگار در میان اعضای خانواده محبوبتر از همه و انتظارات از او از همه بیشتر، او نمی‌تواند نه بگوید. می‌گوید که دوست داشتن و تعلق او از نوعی نیست که نتواند دوری را تحمل کند، برعکس می‌خواهد هر چه که می‌تواند از آنها دورتر باشد. سالهای دانشگاه، ماه‌های خدمت و روزهای دوری با همه‌ی سختی، بهترین روزها بوده‌اند انگار، چرا که دیدن آرزوهای ساده اما دوردست در چهره‌ی خسته و رنج کشیده و تکرار تصویر فرو ریختن از درون

افکار، نیازهای مشترک و متفاوت و حقوق متقابل، پذیرش این یعنی خودخواهی و خودمحوری نه و ما تنها نیستیم، دیگرانی هم هستند و این یعنی وجود اثرات و روابط، بازدارنده‌ها و پیش برنده‌ها، رفتار و حرکات نفوذ و اثر خارج از حدود شخصی داشته، نوعی مسئولیت اجتماعی را تداعی می‌کند.

برای هر فرد، اولین و نزدیکترین فضای حاکم بر او می‌تواند خانواده باشد و خود خانواده به عنوان یک واحد در فضای حاکمیت جوامع بزرگتر قومی، مذهبی و مدنی قرار دارد که هر یک کنش‌های بی‌واسطه و باواسطه بر یکدیگر دارند.

وقتی که از خانواده می‌گوئیم حریم امن و مرکز شروع و رشد فرد و اولین پاسخگوی نیازهای اولیه او تداعی می‌گردد. تاثیر غیر قابل انکار در شکل‌گیری شخصیت، حال و آینده فرد دارد. این تاثیر به همان اندازه از جنبه‌های مثبت، در جنبه‌های منفی نیز محرز است. فضای ذهنی باز و دید آگاهانه، شناخت جامع نیازها و حقوق متقابل، احترام و التزام به آن، به کاهش نقص روابط صرفاً عاطفی و یا ناشی از بی احتیاطی! و نهادینه شدن ذهنیات القائی و متعصبانه کمک بسیار خواهد کرد. متأسفانه با همه‌ی اینها فرهنگ غالب و الگوهای شکل گرفته و حاکم، تعصبات و میزان کم آگاهی و عدم پذیرش سبک‌های به دور از عرف، از طرفی و وابستگی‌های عمیق عاطفی و نگرانی‌های، بازخوردهای منفی داشته، احساس این فضای بسته و عدم پذیرندگی باعث پنهانکاری، دورتر شدن از خانواده و در نتیجه بی توجهی و ناآگاهی از نیازهای واقعی شده و حتی کسانی هم که این تمایلات را بروز داده با واکنش نادرست و غیرمنصفانه روبه‌رو و امنیت روانی و عاطفی خود را از دست می‌دهند.

از طرفی فضای کلان‌تر جامعه و حاکمیت بیرونی نیز بسیاری از این نوع نیازها را برتافته حالتی ستیزه‌جویانه گرفته و در بهترین حالت اهمیتی برای آن قائل نبوده‌است و آن را انکار نموده. بدین ترتیب عدم امنیت روانی و حقوقی را بویژه برای افراد و گروه‌های خاص به همراه داشته‌است. حتی در خانواده‌هایی که این مساله را پذیرفته و نسبت به آن دید مثبت و موضع حمایتی دارند نیز از این فقدان پذیرندگی بیرونی و خلا حقوقی همواره نگران خواهند بود. اینها و عوامل بسیار دیگر برای این اقلیت به گرفتاری عمیقی بدل گشته که بی پاسخ مانده، دورنمای آن ناامید کننده و فرایند برون رفت از آن ممکن است نسلها به طول انجامد. مواجهه با واقعیت‌ها و فشار حاصل از آن، سبک خاص زندگی، روابط، ملاحظات و عواطف خاص حاکم بر آن، ما را از مسیری که واقعا خواهان آن بوده بسیار دور کرده‌است و نسبت به اقلیت‌های جنسی جوامع دیگر با مشکلات شدیدتری روبرو ساخته‌است.

لاله از آخرین خواستگارش می‌گوید، اینکه این یکی تمام معیارهای معمول و مورد خواهش از دید شخص دوم او و خانواده‌اش را داشته و تقریباً هیچ ایراد و بهانه منطقی برای رد کردنش را ندارد و تنها ایرادش پسر بودن اوست و حالا نمی‌داند چه تصمیمی بگیرد،

سعید از گریه‌های نیمه پیدا و هر از گاه مادرش بر سر سجاده می‌گوید و می‌داند که تمنایی برای او و به خاطر اوست، اخم و سنگینی نگاه

پی پروا و محکومی، جریان دارد و جولان و... و همیشه با تصویر نقشی ناپایدار و زیبا از تجسم واژه‌هایی باشکوه و افسونگر چون از خودگذشتگی، وفاداری، محبت، قدرشناسی، وجدان بیدار و چیزی را (حقیقتی را) در زیر خود پنهان می‌کند و ما رنج می‌بریم، محکوم به رنج، ما هر لحظه چیزی را فراموش می‌کنیم. همان‌طور که دیگران فراموش کردند، همان‌طوری که پدرم و مادرم (و پدران دلسوز دیگر) با آمدن من (آوردن من) پرده‌ی بومی سفید و زبر را دیدند و با قلم موی آرزوهای بلند و آغشته به رنگ ناکامی‌های دیروز و خستگی امروز نوازشم کردند. زمینه‌ای از الگوها و اشکال هماهنگ و تکرارشونده و چقدر خوش‌نقش و بدیع، که خدشه دار کردنش برایم چقدر ناسپاسی است.

من نگاه می‌کنم، با آمدنم او دیگر برای خودش نبود، برای من بود و ناخودآگاه انتظار دارد که من برای خودم نباشم و من هم خودم را مسئول می‌بینم. اما وقتی که خوبتر نگاه می‌کنم، انگار برای من هم نبود برای هیچ کس نبود، برای چیزی بود که نامش را خوب نمی‌دانم اما گرفتاری صدایش می‌زنم. «گرفتاری»

در این گرفتاری و زیر این تصاویر پرداخته‌است که چیزی دیده نمی‌شود. چیزی که حقوق من و او را حتی در فردی‌ترین ابعاد زندگی و اصل‌ترین نیازها دور و در هاله‌ای مبهم پنهان نگاه می‌دارد. برای زدودن این هاله‌ها چقدر زمان لازم است؟ برای رها شدن از این گرفتاری‌ها؟ و خلاصی از این فاصله‌ها؟ اما خلاصی از همه‌ی گرفتاری‌ها ناپایداری می‌آورد و بی فاصله‌ی مچاله شدن و کدام گرفتاری؟ چقدر فاصله و چقدر زمان؟

ای کاش می‌توانستم به جای همه‌ی سوالها جوابی داشته باشم، هر چند که دانستنش هم...

آینه‌ای که شفقت را بر می‌انگیزد، بسیار برایش سخت است و ترجیح می‌دهد که خودش فرو بریزد. او دوستدار رضایت است و این رازهای مگو، که نمی‌گذارد.

و رضا در آستانه‌ی ۳۰ سالگی و در دورانی از زندگی که آدمی دیگر تا حد زیادی خود را شناخته و به ثبات نسبی فکری رسیده و احساسات پرشور و ناپایدار را تجربه کرده و مدتهاست که تا حدی از آنها دورتر شده، می‌گوید که شاید یکی از همین روزها به ازدواج تن دهد و فکر می‌کند که بدین طریق به شرایط نسبی عاطفی، روانی و اجتماعی بهتر و بدون تنش‌های نامعمول دست یابد. می‌گوید که روان خسته‌ی این نسل را هر چیزی مرهم است! و من هم انگار چنین گمان می‌کنم! گاهی وقتها که کنارش می‌نشینم انگار به توافقی دسته جمعی و همگانی هم احساسهایم برای پیوستن داوطلبانه به اردوگاه خود قتل عام می‌رسیم!

ایمان، دختری که پسر نبود یا پسری که دختر بود و شاید پسری که پسر نبود، می‌گفت خودش هم نمی‌داند چه بگوید، به من می‌گوید که خوش به حالت، تو لااقل می‌دانی و اطمینان داری که پسری و می‌خواهی باشی. اما او، از این که آرزوی یک روز را داشته که با اسودگی در خیابان قدم بزند... و ادامه دیگر گفتن نمی‌خواهد.

و لیلی که ازدواج کرد اما به گمانم نه با لبخند رضایت، مدتهاست و من اکنون نمی‌دانم کجاست و چه می‌کند. اما خوب می‌دانم که لایق چیزی جز خوشبختی و شادی نبود، برایش شادی آرزو می‌کنم و احساس می‌کنم که اگر دختری یا پسری که شبیه دیگران نیست انگار.

در همه‌ی اینها، این مگوها و بگوها و حتی در سبک نوشته‌ی من چیزی پیداست که همواره رقت انگیز می‌نماید. هر چه تلاش می‌کنم واژه‌ای برایش به ذهنم نمی‌رسد، حکمی نانوشته و حاکمی ناپیدا و



بهداشت جنسی لزبین‌ها

❖ در این مقاله سعی شده است حقایق علمی‌ای بازگو شود که لزبین‌های ایرانی به شدت به آن احتیاج دارند. خیلی از لزبین‌ها خجالت می‌کشند تا سوالاتشان را مطرح کنند و یا اینکه می‌پندارند هرگز در معرض بیماری‌های جنسی قرار نمی‌گیرند. ضمن اینکه در گوشه کنار فضای مجازی اطلاعات زیادی در امر بهداشت جنسی برای افراد با گرایش‌های جنسی مختلف وجود دارد، اما به حق، منابع غنی اطلاعاتی برای بهداشت جنسی لزبین‌ها یافت نمی‌شود. امیدوارم که این پرونده شروعی برای اطلاع‌رسانی مفید و گسترده در این زمینه باشد.

یاس آسمون

چرا لزبین‌ها باید به داشتن رابطه‌ی جنسی ایمن فکر کنند؟

به طور کلی لزبین‌ها در خطر پائینی برای ابتلا به بیماری ایدز و حاملگی ناخواسته قرار دارند اگرچه رابطه‌ی جنسی بین زن‌ها همیشه ایمن نیست و لزبین‌ها هم درست به اندازه زنانی که با مردان رابطه‌ی جنسی دارند در خطر ابتلا به بیماری‌های مقاربتی هستند بنابراین زنان نیاز دارند تا این خطر‌ها را بشناسند و بدانند چطور از خودشان محافظت کنند.

ایمنی جنسی برای لزبین‌ها چیست؟

ایمنی جنسی به هر عملی که باعث شود شما در خطر ابتلا به ایدز یا دیگر بیماری‌های مقاربتی قرار نگیرید گفته می‌شود رابطه جنسی امن‌تر به رابطه‌ی جنسی‌ای اشاره می‌کند که خطر ابتلا به ویروس ایدز و دیگر بیماری‌های مقاربتی به کمترین حد ممکن برسد. لزبین‌ها میتوانند با اطمینان حاصل کردن از اینکه در طول رابطه‌ی جنسی مایعات بدن همچون خون و ترشحات واژن وارد بدنشان نشود خودشان را در برابر ایدز و بسیاری از بیماری‌های مقاربتی حفاظت کنند. هشدارهای دیگری که میتوان عنوان کرد شامل به اشتراک نگذاشتن اسباب بازی‌های جنسی^۱ است اگر این اسباب بازی‌ها را مشترکاً استفاده میکنند باید از کاندوم جدید برای هر کدام از شرکای جنسی استفاده کنند. بعضی از فعالیت‌های جنسی هم دارای ریسک پایین‌تری در نظر گرفته میشوند. مانند: بغل کردن؛ ماساژ دادن، لمس کردن و یا استمناء (خودارضایی).

اگرچه بیماری‌های مقاربتی مانند هرپس (تبخال) و شپش میتوانند به تنهایی از طریق تماس پوستی منتقل شوند. تنها راه برای اطمینان دو

زن از اینکه در طول رابطه‌ی جنسی هیچگونه خطری آنها را تهدید نمیکند انجام تست کامل و نداشتن فعالیت جنسی با زنان یا مردان دیگر میباشد.

لزبین‌ها، رابطه‌ی جنسی و ایدز

لزبین‌ها و یا زنان دوجنسگرا (بایسکشوال) در خطر بالایی برای ابتلا به ایدز از یک زن به زن دیگر قرار ندارند. اگرچه متأسفانه در بسیاری زنان:

بعضی لزبین‌ها رابطه‌ی جنسی غیرایمن با مردها دارند. یک تحقیق در انگلستان نشان داد که ۸۵ درصد زنانی که با زنان رابطه‌ی جنسی دارند همچنین با مردان هم رابطه‌ی جنسی دارند.

بعضی لزبین‌ها مواد مخدر تزریق میکنند و سوزن مشترک استفاده میکنند. تحقیقات در رابطه با معتادان تزریقی نشان داده زنان معتاد تزریقی که با زنان رابطه‌ی جنسی دارند در ریسک بالاتری برای ابتلا به ایدز نسبت به دوجنسگرایانی که مواد مخدر تزریق میکنند قرار دارند.

بعضی لزبین‌ها که قصد بارداری دارند در مورد اهداکنندگان اسپرم تصمیم گیری میکنند. بانک‌های اسپرم مشروع مایع منی اهداکنندگانشان را از نظر بیماری ایدز و دیگر بیماری‌های جنسی تست میکنند اگرچه بسیاری از لزبین‌ها تمایل دارند اسپرم فردی را که میشناسند استفاده کنند تا استفاده از این بانک‌ها.

بعضی از لزبین‌ها فعالیت‌های جنسی خطرناک دارند. این فرض گسترده استدلال شده است که لزبین‌ها جمعیتی با ریسک پائینی برای ابتلا به ایدز قرار دارند و آنها باور دارند ویروس HIV چیزی نیست که آنها نیاز داشته باشند نگران باشند.

برفک

رشد بیش از حد مخمر که باعث خارش و سوزش واژن میشود معمولا همراه با ترشحات سفید رنگ همراه است. این مخمر میتواند در رابطه جنسی بین زنان منتقل شود اگرچه انتقال آن از طریق رابطه‌ی جنسی دهانی پایین است.

واژینوز

باکتریال رشد بیش از حد باکتری‌های واژن که باعث ترشحات بدبو میشود که لزبینها اغلب آن را تجربه میکنند و احتمالا با صابون‌های معطر و روغن حمام در ارتباط است.

زگیل تناسلی

برجستگی‌های بدون درد در فرج، مهبل (واژن)، گردن رحم و یا دور مقعد. این زگیل‌ها میتوانند از طریق تماس با زگیل منتقل شوند به عنوان مثال از طریق لمس کردن، مالش یا به اشتراک گذاشتن اسباب بازی‌های جنسی. بعید است که زگیل غیرتناسلی مانند زگیل دست بتواند به واژن منتقل شود. در ابتدا، زگیل‌های تناسلی کوچک، سفت و بدون درد هستند و ممکن است در ناحیه واژن باشند. همچنین ممکن است در اطراف مقعد به وجود بیایند و اگر در مراحل اولیه درمان نشوند، ممکن است بزرگ شوند و نمایی گل کلمی و گوشتی پیدا کنند اما اهمیت این زگیل‌ها در آن است که برخی از آنها ممکن است خطر سرطان دهانه رحم یا سایر سرطان‌های منطقه تناسلی را افزایش دهند. درمان آنها با یک پماد که روی ضایعه مالیده می‌شود، امکان پذیر است. البته راه‌های درمانی دیگر نیز وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به فریز کردن آن با یک جسم بسیار سرد اشاره کرد که توسط پزشک انجام می‌شود. همچنین برای برداشتن زگیل‌های بزرگ ممکن است نیاز به جراحی باشد.

تریکوموناس واژینالیس

باعث ایجاد ترشحات کف مانند واژن و سوزش میشود و تنها توسط تماس با واژن منتقل میشود برای مثال استفاده از اسباب بازی جنسی مشترک و یا دست زدن.

تریکوموناس شایعترین بیماری منتقله از راه جنسی و قابل درمان در خانمهای جوان فعال از نظر جنسی می‌باشد

علائم عفونت در زنان شامل ترشح کف آلود سبز یا زردرنگ بدبو است. این عفونت می‌تواند منجر به احساس ناراحتی حین مقاربت و ادرار کردن شود. در موارد نادر، درد در ناحیه زیرین شکم وجود دارد. علائم معمولاً در زنان بین ۲۸-۵ روز بعد از مواجهه با انگل رخ می‌دهد.

التهاب ناحیه تناسلی که در اثر تریکوموناس ایجاد می‌شود، می‌تواند استعداد شخص را به عفونت HIV افزایش دهد البته در صورتی که شخص با ویروس HIV تماس پیدا کند.

هرپس (تبخال تناسلی)

تبخال می‌تواند زخم‌های دردناک در داخل فرج/واژن و یا مقعد

خطرات ابتلا به ایدز برای لزبین‌ها چیست؟

HIV در شیر زنان، خون، مایعات واژن یا منی فردی با ویروس HIV حضور دارد. بنابراین اگر هر کدام از این مایعات وارد بدنتان شوند شما در خطر ابتلا قرار می‌گیرید. خطر انتقال ایدز در طول مقاربت جنسی بین زنان پایین است. زنان بسیار اندکی شناخته شده‌اند که ایدز را به زنان دیگر منتقل کرده‌اند اگرچه بعضی فعالیت‌های جنسی لزبین‌ها ریسک ابتلا به HIV را افزایش میدهد و اقدامات احتیاطی برای محافظت از آلودگی باید صورت بگیرد.

رابطه‌ی جنسی دهانی:

ریسک انتقال HIV از طریق رابطه‌ی جنسی دهانی پایین است اما این ریسک در صورتی که زنی بریدگی یا زخم در دهانش داشته باشد افزایش پیدا میکند و یا اگر شریک جنسی‌ای که دریافت کننده رابطه‌ی جنسی دهانی میباشد در واژن خودش زخم داشته باشد و یا در دوران پرئود خودش باشد. رابطه‌ی جنسی دهانی در صورتی که از یک سد دندان (یک مربع لاتکس بر روی ناحیه تناسلی، میتوانید یک کاندوم مردانه را نیز به اندازه دلخواه ببرد) استفاده کنید امنتر خواهد بود. زیرا مانع ورود مایع واژن و یا هرگونه خون به دهان شما می‌شود.

به اشتراک گذاری اسباب بازی‌های جنسی

به اشتراک گذاری اسباب بازی‌های جنسی (برای مثال لرزاننده‌ها) میتواند خطرناک باشد اگر مایع واژینال، خون و یا مدفوع بر روی آنها وجود داشته باشد. همیشه آنها را تمیز کنید و برای هر شریک یک اسباب بازی جدا داشته باشید. باور کنید شریک شدن در این مورد ایده‌ی خوبی نیست.

رابطه‌ی جنسی خشن

هر عمل جنسی که به خونریزی یا بریدگی در آستر مخاط واژن و یا مقعد ختم شود خطرناک است، مانند عمل فیس‌تینگ (فیس‌تینگ به وارد کردن آهسته و با احتیاط پنج انگشت دست به درون واژن شریک جنسی گفته میشود که میتوان تا وارد کردن کل مچ دست ادامه داد) و یا بعضی فعالیت‌های سادیست مازوخیست.

اهدا کننده اسپرم

اگر زنی قصد استفاده از اسپرم برای بارداری را دارد نیاز دارد تا در مورد تاریخچه پزشکی فرد اهدا کننده اسپرم و هرگونه فاکتورهای خطر شامل استفاده از مواد مخدر و تاریخچه جنسی فرد مطلع باشد. بسیار مهم است که اهدا کننده اسپرم تست HIV بدهد.

دیگر بیماری‌های جنسی لزبین‌ها چیست؟

اگرچه تا اینجا صحبت از پایین بودن احتمال ابتلا زنان لزبین و دوجنسگرا به بیماری ایدز کردیم اما هنوز بسیاری از بیماری‌های جنسی دیگر مانند تبخال تناسلی وجود دارد که لزبین‌ها به اندازه زنان دوجنسگرا احتمال ابتلا به آنها را دارند.

ملتحمه یا چشم صورتی (گردد. باکتری در صورت تماس جنسی آلوده، می‌تواند منجر به عفونت گلو گردد.

هر ساله بیش از یک میلیون زن در آمریکا به بیماری التهاب لگن که یک عفونت جنسی اندام تولید مثل است، مبتلا می‌شوند. حدود نیمی از موارد ابتلا به بیماری در اثر عفونت کلامیدیا می‌باشد و بسیاری از این زنان بدون علامت هستند. بیماری لگن منجر به انسداد لوله‌های تخمدانی و ناباروری می‌شود. محققین تخمین می‌زنند که هر ساله ۱۰۰ هزار زن در اثر ابتلا به بیماری التهاب لگن نابارور می‌گردند.

گونه‌ها (سوزاک)

یکی از شایع‌ترین بیماری‌های مقاربتی سوزاک است. سوزاک یک بیماری عفونی قابل درمان و منتقله از طریق تماس جنسی است. باکتری ایجاد کننده سوزاک می‌تواند مجاری تناسلی، دهان و رکتوم را در هر دو جنس درگیر کند.

بانوان اکثراً بدون علامت هستند اما افزایش ترشحات مهبل، سوزش به هنگام خروج ادرار و خون ریزی‌های نامرتب قاعدگی هم می‌تواند علائم ابتلا به این بیماری باشد. در هر صورت، مجرای تناسلی و گردن رحم فرد مبتلا آلوده کننده است. در اینجا باید تاکید کنم که همه عفونت‌های آمیزشی علامت ندارند. به همین علت برای تشخیص دقیق لازم است از معاینه یا آزمایش کمک گرفته شود. در هر حال این بیماری از طریق ارتباط دهانی، مهبل، مقعدی و همچنین از طریق مادر آلوده به فرزند در هنگام بارداری منتقل می‌شود.

خونریزی بین دوره، ترشحات کرم یا خونی از مهبل، خونریزی بیش از حد در طول دوره قاعدگی، سوزش فرج، درد قسمت تحتانی شکم، مقاربت دردناک، ادرار کردن دردناک (سوزش)، عفونت مقعد (یبوست)، ترشحات چرکی، اجابت مزاج با درد و خونریزی، خارش معمولاً در لزبینها کمیاب هستند اما اگر این بیماری در کسی ایجاد شود می‌تواند از طریق استفاده مشترک از اسباب بازی‌های جنسی و یا مالش vulvas با هم منتقل شود. خطر ناباروری در زنانی که کلامیدیای درمان نشده دارند وجود دارد.

سیفلیس

سیفلیس در اثر تماس مستقیم با یک زخم سیفلیس از شخص مبتلا به شخص سالم منتقل می‌شود. زخمها اغلب در ناحیه تناسلی خارجی، واژن، مقعد یا در داخل مجرای مقعدی ایجاد می‌شوند. زخمها همچنین می‌تواند در داخل دهان یا روی لبها ایجاد شود. انتقال باکتری از طریق رابطه جنسی واژینال، مقعدی یا دهانی صورت می‌گیرد. زنان حامله می‌توانند بیماری را به جنین خود منتقل کنند. سیفلیس از طریق نشستن روی توالت فرنگی، دستگیره در، استخر، وان، لباس مشترک و ظرف غذا منتقل نمی‌شود. این بیماری همچنین باعث زخم بدون درد (شانکر) در نواحی که باکتری وارد بدن شده میشود. شانکر در مهبل (واژن) می‌تواند تقریباً نامحسوس باشد.

(اینها تبخال تناسلی هستند) و یا بر روی دهان (زخم‌های سرد) ایجاد کند. تبخال می‌تواند از طریق تماس با زخم منتقل شود. برای مثال از طریق لمس کردن، نوازش کردن و یا به اشتراک گذاشتن اسباب بازی‌های جنسی. در رابطه جنسی دهان در صورت وجود زخم در دهان می‌تواند ویروس منتقل شود. همچنین ممکن است شخصی ناقل ویروس هرپس باشد اما هیچوقت علائمی نداشته باشد یک تحقیق آمریکایی نشان می‌دهد که اکثریت زنانی که رابطه جنسی با زنان دارند و به هرپس آلوده هستند از عفونت خود بی اطلاع هستند. در حال حاضر نمی‌توان تبخال ناحیه تناسلی را معالجه کرد اما با درمان می‌توان علائم بیماری را تخفیف داد و از عود بیماری جلوگیری کرد. تاول‌های دردناک و زخم‌های باز که قبل از آن خارش، سوزش یا احساس آزدگی در ناحیه تناسلی وجود دارد، از علائم ابتلا به این بیماری است. هنگامی که علائم وجود ندارد، ویروس به حالت خفته درآمده است و وقتی که ویروس دوباره فعال شود، علائم باز می‌گردند اما بازگشت علائم به معنای عفونت جدید نیست. از طرفی، تاول‌ها ممکن است به درون مجرای تناسلی تا گردن رحم و نیز پیشابراه گسترش یابند. پس از چند روز، تاول‌ها می‌ترکند و از آنها زخم‌هایی کم عمق و دردناک بر جای می‌ماند که یک تا سه هفته به طول می‌انجامد ولی ویروس برای همیشه در بدن باقی می‌ماند.

انگل / شپش عانه

چسبیده به ناحیه تناسلی و دیگر موهای بدن باعث خارش و گاهی اوقات ایجاد لکه‌های خون ناشی از گزش آنها میشوند. از طریق تماس پوست بدن برهنه منتقل میشوند.

کلامیدیا

یکی از متداول‌ترین عفونت‌های باکتریایی مقاربتی به شمار می‌رود و در خانمها موجب عفونت دهانه رحم می‌شود که قابل درمان بوده و توسط یک باکتری به نام کلامیدیا تراکوماتیس ایجاد می‌شود. چنانچه این بیماری به موقع درمان نشود می‌تواند مشکلات جدی را برای فرد ایجاد کند. مرکز کنترل بیماری و پیشگیری تخمین می‌زند که سالانه بیش از ۳ میلیون فرد به این بیماری مبتلا می‌شوند. باکتری کلامیدیا در مایع واژن و مایع منی وجود دارد. کلامیدیا برخی اوقات بیماری خاموش نامیده می‌شود. زیرا ممکن است شما مبتلا باشید ولی آگاه نباشید. علائم اغلب طی ۱-۳ هفته بعد از آلودگی ظاهر می‌شوند. افرادی که علامت‌دار هستند ممکن است یک ترشح غیر طبیعی (موکوس، چرک) از مهبل یا آلت تناسلی مردانه داشته باشند و یا دچار درد به هنگام ادرار کردن شوند. عفونت در صورتی که درمان نشود ممکن است در بدن شما حرکت نماید. باکتری می‌تواند مدخل رحم، لوله‌های تخمدانی و کانال ادراری را در زنان آلوده نماید، جایی که نهایتاً منجر به بیماری التهابی لگن می‌گردد. در مردان باکتری می‌تواند ایجاد اپیدیدیمیت نماید. بیماری التهاب لگن و التهاب اپیدیدیم دو بیماری بسیار جدی می‌باشند. کلامیدیا تراکوماتیس همچنین می‌تواند باعث عفونت رکتوم و چشم (التهاب

هپاتیت

در اینجا منظور از هپاتیت اشاره به عفونتهای ویروسی است که باعث التهاب کبد می شود انواع خاصی از هپاتیت به راحتی می تواند از طریق رابطه جنسی منتقل شود به عنوان مثال از طریق لمس کردن یا به اشتراک گذاشتن اسباب بازی های جنسی. اغلب هیچ نشانه ای وجود ندارد، هرچند میتواند باعث زردی یا یرقان (زرد شدن پوست) و یا حالت تهوع شود.

عفونت قارچی

خارش و سوزش دو نشانه از نشانه های بسیار زیاد عفونت قارچی هستند که کاندیدیاز نیز نامیده می شود و بسیار متداول است. علائم دیگر عبارتند از ترشحات غلیظ و سفید رنگ کشک مانند و تورم لب های واژن. عفونت قارچی گاهی ممکن است از طریق رابطه جنسی سرایت کند، اما نه همیشه، زیرا دخترهایی که رابطه جنسی ندارند هم ممکن است دچار عفونت قارچی شوند. اگر تصور می کنید دچار عفونت قارچی شده اید اما تا بحال این مشکل را نداشته اید، حتماً به پزشک مراجعه کنید. آنهایی که مکرراً دچار عفونت قارچی می شوند از داروهای بدون نسخه موجود در داروخانه ها که کرم های ضد قارچ هستند یا از درمان های شیاف واژن استفاده می کنند.

برای تمام بیماری های جنسی ذکر شده درمان وجود دارد. بیشتر اوقات این بیماری ها توسط آنتی بیوتیک به سرعت درمان میشوند. بسیار مهم است که با مشاهده اولین علائم به پزشک مراجعه کنید و از داشتن رابطه جنسی تا درمان کامل خودداری کنید تا بیماری را به شریکتان منتقل نکنید. بیماری های جنسی اگر در مراحل اولیه به سرعت درمان نشوند میتوانند حالت مزمن به خود بگیرند پس خجالت نکشید و در اولین فرصت به پزشک زنان مراجعه کنید.

انجام آزمون اسمیر

مراقبت از خود به معنی انجام تست های اسمیر دهانه رحم منظم میباشد حتی اگر شما هرگز با مردی رابطه ی جنسی نداشته اید و یا سالها از آخرین ارتباط جنسی شما با یک مرد میگذرد. دلیل انجام

این تست این است که ویروس HPV که با سرطان دهانه رحم در ارتباط است میتواند از طریق رابطه جنسی بین دو زن نیز منتقل شود آزمایش اسمیر می تواند سلول های پیش سرطانی را تشخیص دهد و با درمان زودهنگام می توان مانع از گسترش و ایجاد سرطان شد. با وجود این تحقیقات کلینیکی نشان میدهند که زنان همجنسگرا نسبت به زنان دگرجنسگرای همسن کمتر برای انجام آزمایش روتین اسمیر اقدام میکنند.

این است که فقط به عنوان یک لژیبن به آزمون اسمیر به طور منظم آن را به عنوان یک زن دگرجنسگرا است مهم است. شما می توانید با دکتر خود در مورد داشتن یک اسمیر دهانه رحم صحبت می کنید و یا متناوباً شما می توانید یک برنامه ریزی خانواده و یا کلینیک سلامت جنسی تماس بگیرید.

برای یک لژیبن انجام مرتب آزمایش اسمیر به مهمی انجام این آزمایش توسط زنان دگرجنسگرا است. برای انجام این تست شما میتوانید به پزشک خود مراجعه کنید.

(در ایران این تست حتی توسط خانه های بهداشت در روستاها هم انجام میشود و اگر بیمه هستید براحتی میتوانید تحت پوشش بیمه خود این تست کم هزینه را انجام دهید.)

و در آخر ۵ پیشنهاد کلی برای زنان لژیبن:

۱. در صورت اشتراک اسباب بازی جنسی از کاندوم بر روی آن استفاده کنید.
۲. در دوران عادت ماهیانه خود یا شریکتان از برقراری رابطه جنسی خودداری کنید.
۳. در هنگام رابطه جنسی دهانی از یک سد دندان استفاده کنید.
۴. در صورت وارد کردن دست خود به واژن و یا مقعد شریکتان از دستکش جراحی استفاده کنید.
۵. به طور منظم آزمایش بدهید و از سلامت جنسی خودتان اطمینان حاصل کنید.

[منابع در دفتر مجله موجود است]



خشونت خانگی در روابط بین زنان لزبین

دکتر سوزان، رز*

یاس آسمون

لگد زدن، ضربه زدن و یا گاز گرفتن ۱۵ درصد
♀ توهین (۶۷ درصد)، پرتاب شی، شکستن، ضربه یا لگد (۴۵ درصد)،
بطور شفاهی مورد آزار قرار گرفتن در مقابل دوستان / بستگان
(۳۲ درصد)، در مقابل غریبه‌ها (۲۲ درصد) و تهدید به خودکشی
(۱۴ درصد).

♀ سوء استفاده جنسی توسط شریک جنسی زن توسط بیش از
۵۰ درصد از لزبین‌ها گزارش شده است.

♀ رخ دادن آزار و اذیت روانی حداقل یک بار توسط ۲۴ درصد تا
۹۰ درصد از لزبین‌ها گزارش شده است.

این تحقیق به طور معمول در رابطه با سفیدپوستان، طبقه متوسط
لزبین که به اندازه کافی در مورد تمایلات جنسی خود باز هستند و به
ملاقات محققانی که به دنبال شرکت کنندگان در جامعه همجنسگرا
هستند انجام شده است. پس این یافته‌ها ممکن است به زنانی که
کمتر نسبت به تمایلات جنسی خود باز و یا کمتر تحصیل کرده یا از
زمینه‌های دیگر قومی هستند اعمال نشود.

خشونت در روابط پارتنری لزبین چیست؟

خشونت در روابط لزبین‌ها (همجنسگرا) به تازگی به عنوان یک مشکل
مهم اجتماعی شناخته شده است. زندگی با خشونت خانگی به عنوان
مثال سوء استفاده جسمی، جنسی و روانی در میان همجنسگرایان
بسیار فراوان وجود دارد، هر چند محققان در اغلب موارد خشونت
فیزیکی را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

خشونت لزبین‌ها در برابر شریک زندگی‌شان چقدر شایع است؟

در حدود ۱۷-۴۵ درصد از لزبین‌ها گزارش داده‌اند که حداقل قربانی
یکی از رفتارهای خشونت فیزیکی، مرتکب شده توسط یک شریک
لزبین بوده‌اند. انواع سوء استفاده فیزیکی در بیش از ۱۰ درصد از
شرکت کنندگان در یک مطالعه عبارتند از:

♀ ایجاد اختلال در عادات غذا خوردن یا خوابیدن فرد دیگر. ۳۱ درصد
هل دادن یا تنه زدن ۲۵ درصد، رانندگی بی‌پروا برای مجازات ۲۴ درصد،



بازداشت اجباری هستند پلیس میتواند در شرایط خاص اقدام به بازداشت فرد ضارب کند و این قانون در مورد افراد همجنسگرا و دگرجنسگرا یکسان است و ضارب ممکن است به حکم دادگاه به منظور حفاظت قربانی از صحبت کردن و یا نزدیک شدن به قربانی منع شود.^۱

هر چند وقت یکبار خشونت زنان همجنسگرا به پلیس گزارش شده است؟

موانع قابل توجهی برای همجنسگرایانی که به دنبال کمک هستند وجود دارد. قربانیان روابط لزبین به ندرت گزارش حوادث خشونت آمیز را به پلیس به دلیل ترس از به مخاطره افتادن، میدهند. بسیاری از قوانین ایالتی نیز در رابطه با خشونت خانگی قادر به حمایت از شرکای همجنس نیست.

همچنین، در موارد خشونت همجنس، پلیس اغلب تصور میکند سوء استفاده متقابل (به ادعای سو استفاده کننده که سوء استفاده متقابل بوده است) می باشد و به احتمال زیاد به دستگیری هر دو عضو شریک می انجامد. سازمان های زنان مضروب نیز ممکن است خدمت رسانی نسبت به زنان همجنسگرایان انجام ندهند.

چگونه می توانید به یک همجنسگرا که قربانی خشونت است کمک کنید؟

به او بگویید که می تواند برای دریافت کمک با شما تماس بگیرد. به او کمک کنید تا طرحی ایمن در مورد اینکه اگر او نیاز به ترک محل خشونت داشت چگونه عمل کند از جمله داشتن یک پوشه به آسانی قابل دسترس با محتوای اسناد ضروری (از جمله کارت شناسایی، پول و هر چیز دیگری که ممکن است مورد نیاز واقع شود) تنظیم یک محل اقامت برای او در مواقع اضطراری. به او کلید خانه خود را بدهید. او را مورد انتقاد قرار ندهید که چرا به سرعت شریکش را ترک نمیکند.

* مدیر مرکز تحقیقات ملی خشونت علیه زنان، دانشگاه میسوری

منبع: مجله مطالعات لزبین

چرا یک لزبین باید زن دیگری را مورد آزار قرار دهد؟ لزبین هایی که شریک هایشان را مورد خشونت قرار میدهند ممکن است دلایل مشابهی با مردان دگرجنسگرای خشونت طلب داشته باشند. لزبین ها شریک خود را مورد آزار قرار میدهند تا کنترل امور را حفظ کنند. لزبین های خشونت طلب این کار را انجام میدهند تا از ایجاد احساس رها شدن و از دست دادن در خودشان جلوگیری کنند. به همین دلیل بسیاری از حوادث خشونت زا در طول جدایی زوجین رخ میدهد.

بسیاری از آزاردهندگان همجنسگرا در خانواده های خشن بزرگ شده اند و از نظر جسمی، جنسی و یا شفاهی مورد آزار قرار گرفته و یا شاهد بوده اند که مادرانشان توسط پدر یا ناپدری مورد آزار قرار گرفته است.

چگونه خشونت بین زنان همجنسگرا متفاوت از خشونت افراد دگرجنسگرا است؟

شباهت های متعددی میان خشونت همجنسگراها و دگرجنسگراها وجود دارد. خشونت به نظر می رسد میان زوج های همجنسگرا درست به اندازه زوج های دگرجنسگرا رایج باشد. علاوه بر این، چرخه خشونت در هر دو نوع روابط رخ میدهد. با این حال، چند تفاوت در این بین وجود دارد:

در روابط لزبین، فرد «بوچ» (از نظر جسمی قوی تر، مردانه تر و یا مزدبگیر) در رابطه، به احتمال زیاد، قربانی روابط خشونت زا میشود در حالی که در روابط با جنس مخالف، شریک مرد (معمولا قوی تر، بیشتر مردانه و مزدبگیر) است که اغلب خشونت اعمال میکند. برخی از لزبینها در روابط خشونت زا گزارش هایی مبنی بر مبارزه و برخورد متقابلانه را گزارش داده اند.

علاوه بر این، یک عنصر منحصر به فرد برای همجنسگرایان، محیط هوموفوبیایی است که آنها را احاطه کرده است. این مسئله، فرد اعمال کننده خشونت را قادر می سازد تا با تهدید به «اوت» کردن قربانی (کامینگ اوت یا خروج از گنجبه برای همجنسگرایانی که اطرافیان شان از گرایش جنسی آنها آگاه نیستند) به دوستان، خانواده و یا کارفرما یا تهدید به گزارش به مقامات که حضانت فرزند، مهاجرت و یا وضعیت حقوقی قربانی را به خطر اندازد؛ قربانی خود را کنترل کند. محیط هوموفوبیایی همچنین باعث می شود برای قربانی دشوار باشد تا به دنبال کمک از پلیس، سازمان های خدمات قربانی ها و پناهگاه های زنان مضروب باشد.

چه حقوق قانونی در رابطه با ضرب و شتم لزبین ها وجود دارد؟

در برخی از ایالتها، لازم است پلیس برای درمان موارد خانگی خشونت لزبین به همان روش که آنها خشونت خانگی افراد دگرجنسگرا را کنترل میکنند وارد عمل شود. بسیاری از ایالت ها دارای قوانین

۱. بهره مند نیستند: آریزونا، دلاور، لوئیزیانا، مونتانا، نیویورک، کارولینای جنوبی، و ویرجینیا.

۱. سخن مترجم: مشخص است که این قانون فقط در کشورهایی که حقوق همجنسگرایان مورد قبول است اجرا میشود و حتی در تمام ایالات متحده زوج های همجنس از این قوانین



کابوس یک بیماری

بعضی اوقات مجبور میشم آرام‌بخش مصرف کنم.

چرا آزمایش خون نمیدی تا حداقل از این بلاتکلیفی دریایی؟

متین جان، شما فکر میکنی مشکل من با آزمایش خون دادن حل میشه؟ شما فکر میکنی کسی که آلوده شده باشه براش فرقی میکنه که توی برگه های آزمایشش چی نوشته باشن؟ من فکر میکنم به احتمال زیاد یا هپاتیت یا ایدز رو دارم و همینم منو میترسونه. میترسم اگر واقعا این بیماری‌ها رو داشته باشم خودمو بکشم. دیگه نمیتونم بعدش زندگی کنم.

احتمال این هم وجود داره که آلوده نشده باشی و از شر این کابوس‌هایی که در موردش میگی خلاص بشی. به هر حال احتمال آلودگی لزبین‌ها از طریق هم کم هست. چون احساسم بهم میگه احتمال بیشتری وجود داره که ایدز یا هپاتیت یا جفتشونو داشته باشم، برای همین دلم نمیخواد آزمایش بدم، ترجیح میدم کابوس بینم شبها. اگر کسی بفهمه که من بیماری دارم، از این هم تنهاتر میشم و حتی کسایی که روشن فکر هستن ازم دوری می‌کنند وای به حال بقیه.

اگر هم آلوده شده باشی، میتونی اقدام کنی و زودتر خودت رو درمان کنی یا حداقل جلوی رشد بیماری رو بگیری. من فکر میکنم نباید دست روی دست بگذاری. همین الان هم که نمیدونم آلوده شدم یا نه، چندان به زندگی امیدوار نیستم وقتی که بفهمم که آلوده شدم متوقف شدن بیماری چه فایده‌ای داره؟ سرنوشت کسانی که آلوده شدند آیا جز درد جسمانی و تنهایی کشیدنه؟ من حتی برای اینکه دوست دخترم منو رها نکنه، بهش نگفتم که ممکنه هپاتیت یا ایدز یا هر بیماری دیگه‌ای داشته باشم. میدونم خودخواهی، ولی دلم نمیخواد وقتی ازینجا رفتم، دوست دخترم بگه حاضر نیست بیاد پیشم. خودشم یه کم شک کرده که چرا دنبال کس دیگه‌ای نمیرم. چون من میدونم هیچ کس دیگه حاضر نیست با من دوستی کنه اگه بفهمه من احتمالا آلوده به یکی از انواع بیماری‌های مقاربتی هستم.

گفت‌وگو با ترانه، لزبینی که نمیدونه آیا به هپاتیت یا ایدز مبتلا شده یا نه و از طرفی هم جرات نمیکنه تا آزمایش خون بده، از نظر من میتونه تصویر خیلی نزدیکی از مشکلات جامعه‌ی دگرباش‌ها و نه فقط لزبین‌ها رو به ما بده. امیدوارم که لااقل صحبت کردن ترانه با من، باعث شده باشه تا خاطرش کمی آروم بشه، چون همونطور که خودش میگفت خیلی وقته داره کابوس بیماری‌های جنسی رو میبینه.

متین محمدی

ترانه جان، لطفا خودت رو برای خواننده‌های مجله معرفی کن.

سلام. اول از همه تشکر میکنم متین عزیز که بالاخره یک نفر هم پیدا شد که به درد ما برسه و بخواد حرف ما رو گوش کنه. الان یک ساله که اومدم ترکیه و دارم تنها زندگی میکنم از بس که از آدمای دور و برم خسته شدم. تا چند وقته دیگه هم ازین خراب شده میرم. ۲۷ سالمه و با دوست دخترم به ترکیه اومدم ولی دوست دخترم خانواده اش اومدن دنبالش به زور بردنش. منم از ترس محل زندگیمو تغییر دادم تا این مدتی که اینجا هستم زودتر تموم شه.

ترانه، امیدوارم که هرچه زودتر مشکلاتت در ترکیه برطرف بشه ولی آیا مشکل دیگه ای هم داری که اذیت کنه؟

بله، من حدود سه چهار سالی هست که خیلی زیاد ازینکه آلوده شده باشم به بیماری‌های مقاربتی، میترسم. هیچ وقت جرات نکردم به خاطرش با کسی حتی دوست دخترم، حرف بزnm درین مورد یا اینکه بخوام برم دکتر تا تکلیف خودمو مشخص کنم با خودم.

چرا فکر میکنی که باید بترسی؟ مگه از سه چهار سال پیش برات چه اتفاقاتی افتاده؟

حدود چهار سال پیش وقتی تحت فشار خانواده مجبور شدم ازدواج کنم، برای اینکه خودمو آروم کنم به بی‌بندوباری رو آوردم و با هرکسی که می‌شد رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کردم تا بتونم وقتمو پر کنم. الان که فکرشو میکنم واقعا حماقت کردم، ولی حالا از ترس اینکه هپاتیت یا اچ ای وی گرفته باشم، شب‌ها کابوس می‌بینم.

اگه دوست دخترت توی این مدت آلوده شده باشه، چی؟
چه آلوده شده باشه چه نشده باشه، قسم خوردم که هیچ وقت ازش دست نکشم. اگر هم آلوده شده باشه من امیدم به زندگی بیشتر میشه، چون اینجوری میتونم برای سلامتی اون زندگی کنم و ازش مراقبت کنم تا لااقل بیماری اش وخیم نشه.

با اینهمه من فکر میکنم که ترانه یا باید به ترسش غلبه کنه یا باید بتونه این استرس و اضطراب رو از خودش دور کنه. ترانه آیا حرف آخری داری که به خواننده‌های مجله بگی؟

حرف خاصی ندارم فقط از همه‌ی کسانی که حرفای منو می‌خونن می‌خوام خواهش کنم، از رفتارهای پرخطر جنسی دوری کنن و اگر هم آلوده شدن مراقب باشن تا اطرافیانشون و خانواده‌شون به بیماری دچار نشن.

آیا هیچ دوستی داشتی که اعلام کرده باشه، اچ‌ای‌وی مثبت؟

نه، هیچ کسی نمیداد اعلام کنه که اچ‌ای‌وی داره، مخصوصاً ل‌بین‌ها که خیلی ترسو هستند در این زمینه. ولی یه سری دوست دارم که اونها هم خیلی می‌ترسند ازینکه آلوده شده باشند. هرچند که فکر میکنم ل‌بینها کمتر از گی‌ها یا دگرجنسگراها، در معرض ابتلا به این بیماری‌ها هستند ولی من خیلی‌ها رو میشناسم که مثل من از این قضیه می‌ترسند. چند ماه پیش یکی از دوستانم، با خوشحالی اومد توی جمع دوستانمون یه برگه هم دستش بود که نشون میداد آزمایشاش همه نگاتیو هستند و بیمار نیست. راستش خیلی حسودیم شد. اون، این جرات رو داشت که بره حداقل آزمایش بده. من خیلی می‌ترسم و اینجا هیچ روان‌شناس معتمد و هم‌زبونی ندارم که باهاش صحبت کنم ولی اگه از ترکیه خارج شدم، حتماً پیش یه روان‌شناس میرم تا مشکلم رو بررسی کنه.



نامه‌ای به عشق خاموشم



همه رو بهم گفت:

«من تو عمرم فقط با یه دختر بودم اونم سمیه بود. اونم تازه من دلم نمی‌خواست. یه روز امیر با موتورش اومد دنبالم گفت بریم خنوشون، فکر می‌کرد کسی نیست. آخه مادرشینا رفته بودن مسافرت، اونم گفته بود خودش برنامه سفر داره و قبل از رفتن اونا رفت خونه‌ی دوستش تا مثلاً بگه رفته مسافرت. وقتی رفتند، امیر زنگ زد خونه تا مطمئن شه کسی خونه نیست، کسی هم جواب تلفونو نداد. ولی اون روز سمیه نرفته بود با مادرشینا مسافرت، قرار شده بود فرداش بره تا یه سری کارارو انجام بده. من و امیر راه افتادیم رفتیم خونه. امیر کلید انداخت درو باز کرد دید سمیه لخت از حموم درومده توی هال داره خودشو خشک می‌کنه من یه کم خجالت کشیدم وقتی دیدم این صحنه رو، خب سمیه و امیر خواهر برادرند. ولی امیر خیلی بی‌چشم و رویی کرد و سر سمیه داد زد که این چه وضعیه و اینا. سمیه بنده خدا هم حوله اش کوچیک بود به همه جاش نمی‌رسید تا خودشو بپوشونه، امیرم نمیزاشت بره تو اتاقش. اون روز امیر حال منو از خودش به هم زد ولی خب چی کار کنم خرجمو میده و من کسی رو جز اون ندارم. مجبورمون کرد با هم رابطه جنسی داشته باشیم و خودشم از دور مارو نگاه میکرد. بعدا به سمیه گفتم که ایدز داشته و اصلاً ممکن نیست از من آلوده شده باشه آخه مگه زن به زن هم آلوده میشه؟ سمیه خیلی ترسید چند وقتی صبر کرد رفت آزمایش داد، بهم زنگ زد گفت که آلوده شده. من نمیدونم چه جوری ممکنه سمیه از من ایدز گرفته باشه ولی اون روز واقعا دلم میخواست بمیرم. سمیه با هر کلمه‌ای که می‌گفت بغضش می‌ترکید...»

سمیه‌ی عزیزم ای کاش همون موقع بهم می‌گفتی تا بتونم ازت حمایت کنم، اون روزای سختو که مدام منو شاد می‌کردی و هدیه می‌خریدی واسم تا غصه‌هامو فراموش کنم خودت پر از غم بودی. نباید تنهام می‌ذاشتی. نباید وقتی می‌فهمیدی که منم آلوده شدم خودتو میکشتی. از وقتی که دیگه نیستی هفت سال می‌گذره. دیگه نمیتونم با کسی رابطه بگیرم بعد از تو. یعنی بخوام کسی نیست. فقط اینو بهت بگم که تو مرکزی که دارم کار میکنم واسه‌ی اچ‌ای‌وی مثبتا، هر زنی که اسمش سمیه باشه، خبر آلودگیش نابودم میکنه. ای کاش نمی‌رفتی...

دوست‌دار تو بهار

مدتها بود که می‌خواستم از تو بنویسم. از وقتی رفتی زندگیم خیلی بهتر شده. با آدما دیگه بدرفتاری نمیکنم که هیچ؛ خیلی هم به اطرافیانم کمک میکنم اونها هم خیلی از دستم راضی و خوشحالند هرچند که هنوز نمیدونن من ایدز دارم.

امیدوار بودم که برگردی، حالا که منم آلوده کردی. حالا که هر دو راز همو میدونیم ولی رفتی و از تو حالا همین یه هدیه واسم مونده که تا آخرین روز عمرم توی وجودم همراه من می‌مونه. وقتی «اقلیت» خواست تا در مورد ایدز یه نفرو پیدا کنم که آلوده باشه، بهترین فرصت رو دیدم که از خودم بنویسم. حالا یه عالمه صفحه‌ی خالی دارم که یه روز آرزوم بود توش حرفامو بگم. حرفایی که بعد از رفتن تو، به بغض تبدیل شدن و مثل خوره تمام وجودمو داشتن میخوردن. هنوز صحنه‌ی گریه کردنت توی ذهنمه وقتی داشتی از طرز آلوده شدنت توسط دوست‌دختر برادرت صحبت می‌کردی. همون دختره که به قول خودت تهرانو آباد کرده. خیلی سعی کردم پیداش کنم و ببینمش تا انتقام خودمو و خودت رو ازش بگیرم ولی بعد از یه مدت بی‌خیالش شدم و دیدم اون هم یه بدبختیه مثل ما و خودش تقصیری نداره. تا اینکه خیلی اتفاقی توی یه جمع دیدمش با برادرت. باهاش طرح دوستی ریختم تا بهش کمک کنم. تا بهش بفهمونم که نباید با جون آدما بازی کنه.

وقتی با سحر صمیمی‌تر شدم، دعوتش کردم خونمون، هنوز منو کامل نمیشناخت و نمیدونست که دوست دخترم بودی. نشستیم باهاش به صحبت کردن و مشروب خوردن و همه‌ی جریاناتی که واسمون اتفاق افتاد موبه‌مو بهش گفتم. از آلوده شدن من، از خودکشی تو... باور نمی‌کرد که به خاطر آلوده شدن من خودت رو از بین برده باشی. می‌گفت اینها همه‌اش قصه است که از خودم درآوردم، حقم داره شبیه قصه‌هاست...

وقتی از سحر پرسیدم خودش چه جوری به ایدز گرفتار شده، داستانشو واسم تعریف کرد:

«مجبور شدم از خونه فرار کنم، یکی بود که خیلی خاطرمو می‌خواست به خاطرش لگد زدم به همه‌چی. پسره خیلی جیگر بود و همه چی داشت. نامرد خیلی هم بهم عشق و عاشقیشو نشون میداد ولی ولم کرد و رفت. سواد که نداشتم، پول و خانواده هم که نداشتم مجبور شدم یه دوره‌ای تن فروشی کنم، نمیدونم از کدوم بی‌پدر مادری ایدز گرفتم ولی از وقتی فهمیدم حال خلیا رو گرفتم. یه بار خواستم توبه کنم رفتم مشهد اونجا با یه پسره آشنا شدم که خیلی مایه‌دار بود گفت اگه بهش خوب سرویس بدم واسم خوب خرج می‌کنه. منم بدم نمیومد ازش ولی نامرد نگفت که با باباشم باید بخوابم. خلاصه توی یه روز، یه پدر و پسر رو با هم آلوده کردم. ولی بعدش خیلی پشیمون شدم و از اون روز تا حالا دیگه اگر با کسی بودم یا بهش گفتم اچ‌ای‌وی مثبتم یا اینکه خیلی مراقبت کردم تا آلوده نشه...»

ازش پرسیدم چرا با سمیه خوابیدی؟ مگه به مردا علاقه نداری؟ ازش اینارو پرسیدم، چیزایی که تو هیچ وقت جوابشو بهم ندادی ولی سحر



❖ قاضی ربیحاوی ۱۳۳۵ در آبادان متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذراند. در سال ۱۳۶۲ به حلقه ی نویسندگان اطراف گلشیری پیوست که میان اهل قلم به جلسه های پنج شنبه شهرت داشت. او از سال ۱۳۶۴ به فیلمنامه نویسی روی آورد و سرانجام در سال ۱۳۷۴ به لندن مهاجرت کرد. از مهمترین مضامین داستان هایش پیش از مهاجرت، جنگ و زندگی جنگ زدگان است. فیلم گل های داوودی اثر رسول صدرعاملی بر اساس طرحی از وی نوشته شده است. قاضی ربیحاوی با کمک شاپور قریب نوشتن فیلمنامه ی سایه های غم را به کارگردانی شاپور قریب بر عهده داشت. از آثار دیگر او می توان به «خاطرات یک سرباز»، «از این مکان»، «گیسو»، «زخم»، «داستان یک عشق»، «فتنه»، «نمایشنامه های سنگسار» و «پسر زیبای من» اشاره کرد.

(بر گرفته از سایت انتشارات مردمک)

پسران عشق، داستان دو نوجوان است اهل روستایی در حوالی آبادان که بر حسب اتفاق با هم آشنا می شوند و دل به هم می بازند و این آغاز زندگی پر کشمکش و تأثیربرانگیز جمیل و ناجی است که از بد حادثه در روزگاری افتاده اند که اوضاع اجتماعی زیر و زبر می شود.

خواندن این داستان را به دوستان اقلیتی پیشنهاد می کنم و پیشنهاد می کنم تا آنجا که می توانند آن را به دست دوستان دگرجنس گرا هم برسانند. گمان من بر آن است که آنان بسی بیش از ما می بایست با اینچنین چشم اندازهای متفاوتی آشنا و مانوس شوند و به آن فکر کنند.

مزدک زندیک

«...درد هنوز هست ناجی، درد همیشه هست...»

کتاب را که شروع می کنی از همان اول تصاویری زیبا می بینی و عاشقانه که در حین یا از پیش، ترس و درد رخ می نماید و این دوگانگی تا پایان داستان کشیده شده است و این خود زندگی است. ساز و کار این دنیا و نحوه ی بودن ما آدمیان در آن -مستقل از آنکه کجا باشیم- اقتضا می کند که دوگانه های متضاد: زیبایی-زشتی، لذت-رنج، بیم-امید، با دیگری بودن-تنهایی و... متناوباً تکرار شوند و به نظر نمی رسد که از این چاره ای باشد. اگرچه راهکارهایی هست برای کاستن از سویه های سرد و تاریک هستی. اما تنها کاستنشان و نه از میانه برخاستنشان.

کتاب را که شروع می کنی (اگر توی خواننده مثل من دگرباش باشی) چیزی نمی گذرد که با جمیل، راوی داستان و شخصیت اصلی آن همزادپنداری می کنی. همراه او لذت میبری و تنت گر می گیری، پا به پای او کشیده می شوی و قلبت تند تند می زند، به حالش دل می سوزانی و گاه در دلت بر سرش داد می زنی که چرا؟ که نکن! که...

اگرچه داستان در زمان و مکان و اوضاعی متفاوت از اکنون ما می گذرد -که چندان هم غریب و غریبه نیست- اما سنخ اتفاقات و جنس احساسات برآمده از آن نوعاً چنان است که ما هم امروز تجربه کرده ایم یا خواهیم کرد. لذتها همان است و رنج ها همان، بیم ها و امیدها هم و زشتی ها و زیبایی ها. آری آدمها، جوامع، فرهنگها و سرزمین ها در درازنای تاریخ دیگرگون شده و می شوند اما خوشاینها و نخواستنیها، راهها و بی راهه ها و بن بست ها و برآیند روابط در هم پیچ انسانی تقریباً همسان می ماند. گویا زندگی آدمیان صحنه ی نمایشی شگرف و بزرگ است که در آن تنها بازیگران و دکور تغییر می کند و داستان یکسان است و مکرر.

تقد کتاب

پسران درد

درنگی در داستان پسران عشق، اثر قاضی ربیحاوی

کرده، تا کاووس (که فردا برای خودش میثم میشود) که اگرچه به همجنس‌گراها توی روی ناجی و جمیل ناسزا می‌گوید و با آنکه ازدواج کرده، عملاً هوایی ناجی است. وقتی هم که پسران عشق از بد حادثه در مملکت غریب گرفتار آمده‌اند و تن به کارگری داده‌اند، هم کارگران دور از یار و دیار به این دو چشم بد دارند و هم صاحب کار و وردستش.

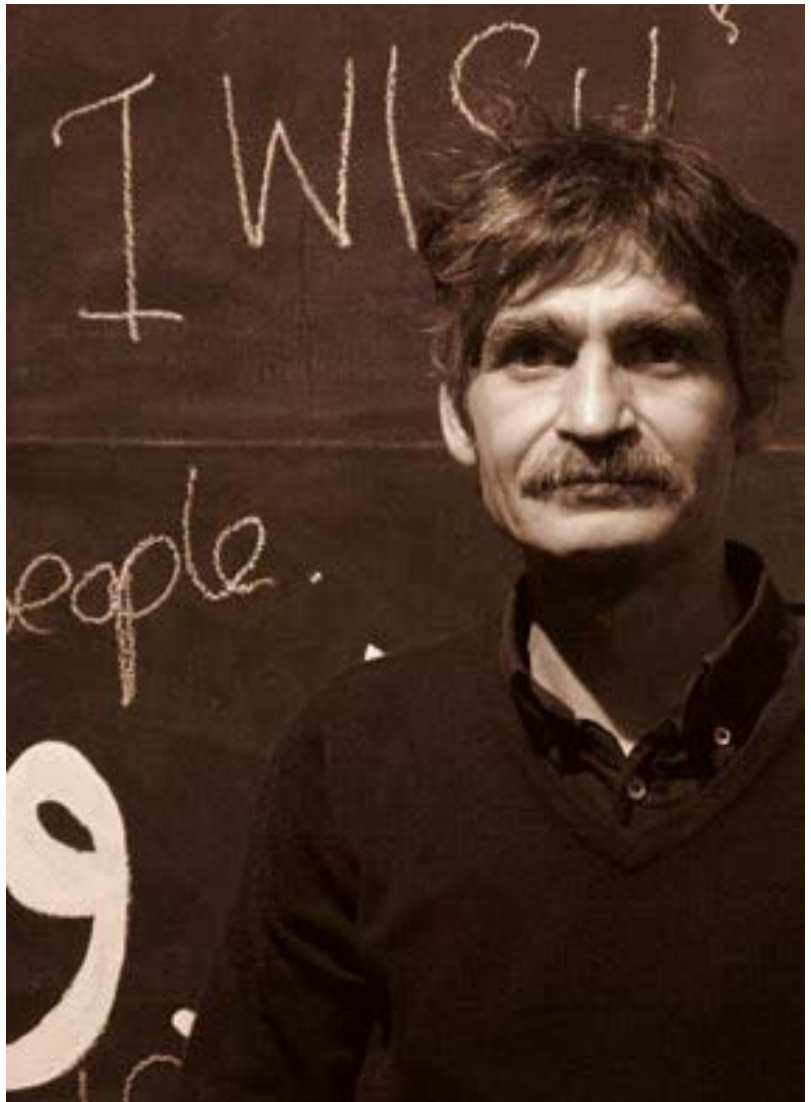
حتی در راه بازگشت به ناچار و شکست خورده‌ی پسران درد به کشور، باز یکی از هم سفران (مصطفی) مدام خود را به ناجی نزدیک می‌کند و...

آیا نویسنده در این مورد اغراق کرده است؟ به گمان من نه! مشاهدات و تجربیات شخصی من چندان فاصله‌ای با آنچه روایت شده ندارد اما به نظرم در اینجا باید نظر دگرجنس‌گراها را جویا شد. البته انتظار نیست که چنین فردی رو در روی ما بر درستی داستان صحنه گذارد. او هم مثل هر آدم دیگری، مثل تک تک ما، ترسها، تابوها، تعصب‌ها و عقده‌های خود را دارد. آنچه ملاک می‌تواند باشد برآیند رفتار تمامی ما در دو بُعد حوزه‌ی عمومی و خصوصی است.

داستان را که تمام می‌کنی ذهنت آشفته است و دلت آشوب. من پا به پای پسران عشق، درد کشیدم. گاهی ماجرا و آنچه فکر می‌کردم از پس پیچ تند حوادث آشکار می‌شود، آنچنان تاریک، منجمد کننده و گزنده بود که ناچار دیده فرو می‌بستم و خواندن رها می‌کردم. هرچند ناراحتی

و تحریک شدگی در من ادامه داشت و در بی حوصلگی و کج خلقی‌ام خود را به رخ می‌کشید. اما بعد که کم کم آرام می‌شوی و می‌توانی به داستان آسوده و آهسته و از بالا بنگری یحتمل به این نکات فکر خواهی کرد:

مهاجرت: ناجی و جمیل پس از تحمل شداید بسیار و به علت زیر و زبر شدن اوضاع اجتماع، چاره‌ای نمی‌بینند جز مهاجرت و به عبارت بهتر فرار. اما این کار هم نه تنها گره‌ای از کار فروبسته‌شان نمی‌گشاید که روزگارشان را تلخ‌تر و سخت‌تر می‌کند. هرچند با خود فکر می‌کنی که جوان عاقل و با سوادیی مثل جمیل چرا بی‌گدار به آب زده تا چنین گرفتار گرداب حائل شود اما ممکن است مثل من بترسی از رفتن. بله، من ترسیدم! ترسیدم که مبدا رفتن -مهاجرت، فرار- از چاله درآمدن و در چاه افتادن باشد و احتمالاً چنین هم هست مگر برای جمیلی که بداند چرا می‌رود و چگونه و به کجا. حساب و کتاب همه چیز را کرده باشد. راه‌های مختلف را برآورد کرده باشد و در یک کلام به آب زدنش، فراری به بی در کجا نباشد.



سخن بر سر این نیست که جهان باستان با اسطوره‌هایش، با تلقی ابتدایی‌اش از خود و دنیای پیرامونش، با ارتباطات محدود و دایره‌ی دانایی تنگش برابر نهاد است با دنیای پیچیده‌ی امروز با تنوع بی‌پایان و اطلاعات روز افزون و تعامل و گره خوردگی تمام ابعاد و افرادش با هم؛ بلکه آنچه بر آن انگشت نهاده‌ام این است که نیازها و راه‌های بی‌نیاز شدن، بنیاد و خواستگاه روابط انسانی و بایدها و نبایدها و تنگناها و گشایش‌هایش، به خاطر ساختار عالم مادی و برساختگی ما آدمیان در میانه‌اش، در گذرگاه دوران دگرگون نمیشود و باید بر همین مبنا باشد که تراژدی‌ها، کمدی‌ها، شعرها و حتی قدیم‌ترین اسطوره‌هایی که به ما می‌رسند، بیست و یکی رسیده، نه فقط فهمیدنی که زنده و انگیزاننده و هر روزی است. کتاب را که شروع می‌کنی سوای جمیل و ناجی که یکدیگر را می‌یابند و می‌خواهند، مردان دیگری را هم می‌بینی که یا دل در گرو همجنس خود دارند یا با وجود دگرجنس‌خواهی مایلند از سر تنوع و شهوت هم که شده یا از فرط ناچاری مزه‌ی بودن با همجنس را هم بچشند.

از حامد (پسر عمه‌ی جمیل و اندکی بعد، شوهر خواهرش) گرفته که با وجود کودکی جمیل از او سوءاستفاده می‌کند تا آنجا که راوی می‌گوید: «آیا می‌خواستم به حامد بگویم از بین من و خواهرم بهی باید فقط یکی را انتخاب کند؟» تا مرالله خان (معلم موسیقی ناجی) که از سر عشق پسری، زن و دختر را رها

تقد کتاب

پسران درد

درنگی در داستان پسران عشق، اثر قاضی ربیع‌الحی

اما از این قسم ایرادات شکلی که بگذریم باید قدر دانست این چنین متونی را که الحق کم یابند. چه در دنیا و چه در (به ویژه) کشور ما همواره نیاز و تقاضا به بیان مشکلات و احساسات ما دگر باشند، بسیار بیشتر از میزان عرضه است و این خود، مساله‌ای است در خور اندیشیدن و ریشه‌یابی. چرا ما خودمان را نشان نمیدهیم؟ آیا نشان می‌دهیم و نادیده گرفته می‌شویم؟ موانع بیان بودن و چگونه بودن ما چیست؟ و...



«...و تو در عمق آینه ظاهر می‌شوی...»

این جمله را جمیل به ناجی معشوق از دست رفته اش می‌گوید. حالا اگر چه خواندن داستان تمام شده اما خود داستان تمام نشده چنان که گویی آغاز ندارد یا اگر دارد مثل تصویر روی جلد کتاب - که کتیبه‌ای است مصری و نشانگر دو پسر که شیفته‌وار در هم می‌نگرند و دست بر شانه و پهلوی هم دارند - به آن دوره‌های دیر بر می‌گردد. نه! داستان تمام نشده چرا که این داستان تک تک ماست. داستان دختران و پسران دگرباش عاشقی که درد می‌کشند و من می‌خواهم قدری انگشت بفشارم بر همین زخم‌های دردناک کهنه که مدام در عمق آینه‌ی ذهن و ضمیر و زندگی‌مان ظاهر می‌شوند و پیرسم که ریشه‌شان کجاست؟

مثلا به این فکر کنیم که اگر جمیل و ناجی اینهمه از فقر مادی رنج نمی‌بردند و حاشیه‌ی امن اقتصادی داشتند (هرچند مختصر) باز این‌همه در عین بلا بودند؟ یا اگر سطح آگاهی خودشان و اطرافیانشان و جامعه‌شان بالاتر بود باز در بر همین پاشنه می‌چرخید؟ پیشتر گفتم که گویا در این دنیا - آنچنانکه تجربه‌ی بشری، دنیا را شناخته - چاره‌ای از درد نیست؛ اما می‌توان آن را کاهش داد. آنچنان که باز تجربه‌ی بشری نشان داده که این کار شدنی است.

چه تصویری از جمیل و ناجی داریم؟ نویسنده به ما می‌گوید که جمیل پسری زیباست و ظریف و نه بیشتر. هیچ گاه ناجی یا شخصیتی دیگر در داستان توصیفی از او نمیکند. آیا بر این اساس که در کودکی، دیگر کودکان او را چونان عروسی می‌آریند و یا در جوانی دختر بچه‌ای او را به رغم زخم صورتش باز آرایش می‌کند، نشانه‌ی آن است که رخساری دخترانه دارد؟ اگر چه می‌دانیم که عاقل است و با سواد (و نه چندان تحصیل کرده) که با وجود مبادی آداب بودن و طمانینه‌اش باز اشتباهاتی دارد رنج انگیز.

ناجی هم آنچنان که روایت می‌شود پسری است کشیده قامت و در عین حال قوی با موهای پر پشت و اغلب بلند و چشمانی درشت و مسحور کننده و باز چیز بیشتری در داستان نیست. اگر چه می‌دانیم خلّقی آتشین و دلی ساده دارد و بی سواد است.

می‌خواهم بگویم علی‌رغم روایت گیرنده و اغلب باور پذیر نویسنده، شخصیت پردازی می‌توانست قوی‌تر و پررنگ‌تر باشد. می‌شد با هنرمندی در چارچوب گفتگو یا تک‌گویی‌هایی تصاویری واضح‌تر داشته باشیم از شخصیت قهرمانان داستانمان.

آنچنان که می‌شد اندکی شیرینی زندگی این دو پسر بیشتر باشد. این درست که راوی داستان دارد می‌نویسد تا: «...بلکه کمی راحت‌تر بگذارند. به کمک همین معجزه‌ی نوشتن که آنقدر مرا درگیر تو می‌کند تا بعد بتوانم فاصله بگیرم از تو و رها شوم از تو که حالا برای من او شده‌ای...» ولی این سخن هم بی‌راه نیست و ما خود هم تجربه‌اش کرده ایم که از پس رفتن یا از دست دادن عزیزی، اگر خود را هم مقصر بدانیم باز لحظات شیرین و گوارا، آن لذت‌های همیشه خواستنی با او تجربه شده را هم به یاد می‌آوریم و ای بسا بسیار بر آن درنگ می‌کنیم و غرقه اش می‌شویم.

این درست که این دو جوان دوست داشتی، درد می‌کشند، می‌ترسند و گاه گریه هم می‌کنند (مثل بسیاری از ما) اما حالا که نام کتاب، «پسران عشق» است، بجا بود که بیشتر از این‌ها خوشی و شادکامی‌شان تصویر می‌شد.

آری نویسنده آنقدر بلا بر سر این دو همجنس‌گرا می‌بارد که خواننده در پس ذهنش واژه‌ی همجنس‌گرایی را با دردهایی گران و بی‌درمان در هم می‌آمیزد و با هم تداعی می‌کند. قصدم حتما قضاوت نیست و قطعا به انگیزه‌ی نویسنده هم نه کاری دارم و نه راهی. همه‌ی آنچه می‌خواهم بگویم این است که نویسنده در باب درد، راست می‌گوید! اما درباره‌ی لذت همه چیز را نمی‌گوید.

نکته‌ی دیگر اینکه ناجی بی‌سواد است و تا آخر بی سواد می‌ماند در حالیکه جمیل درس خوانده است. ناجی آموزش موسیقی می‌بیند در حالیکه این دو با هم زندگی می‌کنند. یک جای کار انگار می‌لنگند. همین نکته درباره‌ی لهجه‌ی ناجی هم هست که از اول تا آخر دست نخورده می‌ماند. تکه کلام‌ها و نحوه‌ی حرف زدن و گنجینه‌ی واژگانی ما آدمیان معمولاً در گذر زمان تغییر می‌کند. اما گویی ناجی ازین قاعده مستثنا است.



ما در قبال خود و جامعه‌مان در مقام اقلیت وظیفه داریم. وظیفه داریم که حقوق خودمان را مطالبه کنیم. اما آیا مطالبه‌ی حق، جز از این طریق ممکن خواهد بود که بیشتر خود را از لحاظ اقتصادی و فرهنگی تقویت کنیم؟ ما به مثابه اقلیت (یکی از بسیار اقسام اقلیت که در جامعه‌ی امروز ایران هستیم و حق داریم باشیم) وقتی دیده می‌شویم و وقتی صدایمان شنیده می‌شود که قدرتمند باشیم. (یاد فیلم میلک افتادم...) و برای این مطلوب، شیوه‌ای جز یافتن و فهم خود، همبستگی، مدارا و افزایش توان و قابلیت اقتصادی و فرهنگی‌مان نداریم.

در واقع ما باید از خودمان بپرسیم که برای استیفای حقوقمان، برای برخورداری از یک زندگی زیبا و آرام و لذت بخش، چقدر کوشیده‌ایم؟ اگر موانع، بزرگ و سنگینند آیا ما هم به همان میزان شکست ناپذیر و قوی شده‌ایم؟ «گر پنجه زنی روزی، در پنجه‌ی رستم زن»! بگذارید برای نشان دادن دلیل امید این نکته را بگوییم: ما اقلیتی در کنار دیگر اقلیت‌هاییم و نه در برابر یک اکثریت یک دست. درواقع، اکثریت، یک اسطوره است. اکثریتی در کار نیست تا از آن بهراسیم. آیا همه‌ی مردان دگرجنس‌گرا منافع یکسانی دارند؟ آیا همه به یک شیوه فکر می‌کنند و مبانی‌شان یکی است و به نتایج یکسان می‌رسند؟ زنان دگرجنس‌گرا چطور؟ وقتی که موشکافانه‌تر در تار و پود جامعه شویم و کاو کنیم می‌بینیم سوای اقلیت‌های شناخته شده‌ی قومی و نژادی، زبانی، دینی و جنسی، بعلاوه‌ی خرده فرهنگ‌ها، طرفداران ایسم‌ها و مکاتب فکری-فلسفی-سیاسی و اجتماعی مختلف، اصناف، احزاب و... اصولاً چیزی وجود ندارد که نام اکثریت بر آن بنهیم! این از روزن گشاده‌ی امید!

از طرف دیگر بنا بر مشاهدات و تجربیات بیشترمان، آنها که مانند ما هستند ابدًا کم نیستند، این هم یک دلگرمی دیگر. تنها می‌ماند اینکه ما برای رساندن صدای خود به گوش جامعه ابزار زیاد و متنوع و فراگیری نداریم. این درست اما ما چقدر از اندک رسانه‌های کوچک مثل همین نشریه‌ی اقلیت استفاده می‌کنیم؟ چقدر آن را باز پخش و معرفی می‌کنیم و از آن مهم‌تر چقدر زبان رسا و سفیر توانایی هستیم برای خودمان و برای فرمان و برای خواسته‌هایمان؟

وقتی می‌شنویم فلان ورزشکار یا هنرمند یا دانشمند یا آدم شناخته شده‌ی موجه، همجنس‌گرا بودن خود را ابراز می‌کند چقدر خوشحال می‌شویم و به او و خودمان افتخار می‌کنیم؛ بسیار خوب پس چرا من برای آنان که چنان مانند مایه‌ی بالیدن و سر بلندی نباشم؟ و چرا همه‌ی ما نکوشیم که اینچنین باشیم؟ تکرار می‌کنم که اگر ما اقلیتی هستیم در کنار دیگر اقلیت‌ها، هم باید هوای همدیگر را بیشتر داشته باشیم و هم تمام تلاشمان برای آن باشد تا به چشم دیگرانی که متفاوت از ما هستند، مفید، فهمیده، ارزشمند و زیبا بنماییم.

و این‌همه برای چه؟ برای آنکه جمیلی که هر یک از ما است یا می‌تواند باشد، کمتر درد بکشد و بیشتر لذت ببرد و آیا این همان چیزی

نیست که مطلوب همه‌ی ما انسان‌هاست؟

برای این کار باید دانش، بینش، قوه‌ی استدلال و قدرت بیان‌مان را تقویت کنیم. نیازی نیست که درباره‌ی گرایش‌مان با دیگران صحبت کنیم. تنها باورهای رایج فکر نشده و نادرست آنان را به چالش بکشیم. بپرسیم: «مرز دوست داشتن کجاست؟» این یک پرسش سهمگین است که دنبال کردن و اندیشیدن بدان، بسیاری از زیرساخت‌های باورداشت‌ها را بهم می‌ریزد. تا به حال به آن اندیشیده‌اید؟

بپرسیم: «تعریف مرد بودن و زن بودن چیست؟» بپرسیم: «وقتی می‌گوییم *من* دقیقاً منظورمان چیست؟» اما وقتی می‌توانیم این پرسش‌های بنیان‌کن را با دیگران در میان بگذاریم که پیشتر خود با صبوری و پشت‌کار و علاقه‌مندی به آنها اندیشیده و پاسخ‌هایی نیز در آستین داشته باشیم. نمونه‌های اینچنینی سوالات و نکاتی فراوانند. مثل تکرار و تاکید بر منشور جهانی حقوق بشر و میثاقین و گفتگو در باره‌ی آن. کافی است که انگیزه‌ی لازم برای حل مسأله‌ی اصلی که همان کاهش رنج و افزایش رضایت است در تک‌تک ما باشد و در عین حال هرگز، هرگز و هرگز نباید انتظار معجزه داشت. صبر، پشتکار و استمرار به همراه امید و انگیزه‌ی لذت بردن از زندگی، تنها معجزه‌ای است که به دست ما اتفاق خواهد افتاد. «حُسنَت به اتفاق ملاحَت جهان گرفت / آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت»

ولی اما باز جمیلی گویا در عمق آینه ظاهر می‌شود و می‌گوید: «با این حال درد هنوز هست ناجی، درد همیشه هست، درد فکر کردن...»

فرزندان ما^۱

پرسش و پاسخی برای والدین جوانان و بزرگسالان گی،
لزبین، بای سکسوال و ترنس سکسوال

مهم نیست چه نسبتی با تو دارم، فرزندت هستم یا یک عضو خانواده، یا شاید یک دوست، دور و نزدیکش هم مهم نیست، بی هیچ پیش‌فرض و پس‌فرضی، نفس این‌که انسانی و تو را می‌شناسم و با تو پیوندی دارم کافی است تا هر روز بتوانم به تو بگویم دوستت دارم.

فرزندت هستم یا یک عضو خانواده، یا شاید یک دوست، فکر نکنم دور و نزدیکش مهم باشد، این‌که LGBT باشم چه‌طور؟ جوابت هرچه باشد، امیدوارم خواندن این جزوه به تو کمک کند که من را بهتر درک کنی.

وارتان پاکباز

افراد غیر هم‌جنس دارند. افراد هم‌جنس‌گرا، این احساسات را عمدتاً نسبت به هم‌جنس و افراد دوجنس‌گرا این احساسات را نسبت به هر دو جنس دارند.

دوجنس‌گرا:

کسی که از نظر احساسات عاطفی، رومانیک و عاشقانه، جسمانی و روحی هم به مردان و هم به زنان جذب می‌شود. نیازی نیست که دوجنس‌گراها تجارب جنسی برابر با هر دو جنس داشته باشند، در حقیقت، برای آن‌که کسی درباب دوجنس‌گرا است، نیازی به داشتن رابطه‌ی جنسی در گذشته ندارد. گاهی به آن، بای سکسوال یا بای هم گفته می‌شود.

هوموسکسوال:

واژه‌ای در حوزه‌ی درمان که امروزه منسوخ شده و در نگاه بسیاری افراد هم‌جنس‌گرا توهین‌آمیز است. به جای آن از واژه‌های هم‌جنس‌گرا برای اشاره به افراد با گرایش جنسی به هم‌جنس استفاده کنید.

لزبین:

زنی که از نظر احساسات عاطفی، رومانیک و عاشقانه، جسمانی و روحی پایدار به زنی دیگر جذب می‌شود. از اشاره به لزبین‌ها به عنوان هوموسکسوال، که معمولاً آن را توهین‌آمیز می‌دانند، اجتناب کنید.

فرزندان ما: پرسش و پاسخی برای والدین جوانان و بزرگسالان گی، لزبین، بای سکسوال و ترنس سکسوال، از مجموعه جزوات PFLAG است که برای رفع تبعیض و گسترش آگاهی و فرهنگ‌سازی کوشش می‌کند. در این جزوه احساسات، نگرانی‌ها، ترس‌ها و پرسش‌های متداول در بین والدین بررسی و به آن‌ها پاسخ داده شده است. **پیش از این جزوه‌ی «خودت باش» به کوشش وارتان پاکباز از PFLAG در اقلیت منتشر شده بود. فرزندان ما در دو قسمت تقدیم شما می‌شود.**

گروه سردبیری

مفاهیم استفاده شده در این جزوه:

هویت جنسی:

حس درونی و شخصی فرد از مرد، زن، یا ناسازگار بودن با چهارچوب‌های جنسی. برای افراد ترنس سکسوال یا افراد ناسازگار با چهارچوب‌های جنسی، جنسیت مادرزاد و دریافت درونی آن‌ها از هویت جنسی‌شان بر هم منطبق نیست.

گرایش جنسی:

احساسات عاطفی، رومانیک و عاشقانه و جنسی نسبت به دیگر نفوس انسانی. افراد دوجنس‌گرا عمدتاً این احساسات را نسبت به

۱. عنوان اصلی جزوه:

گی:

صفتی است که برای باز نمودن شخصی که از نظر احساسات عاطفی، رومانیتیک و عاشقانه، جسمانی و روحی به افراد همجنس جذب می‌شود (مثلاً مردان گی، یا افراد گی). در متن حاضر، برای زنان بیش‌تر از واژه‌ی لزبین استفاده شده. به افراد گی، «هوموسکسوال» نگوئید، برای توضیح، هوموسکسوال را ببینید.

ترنس سکسوال:

واژه‌ای که برای توصیف افرادی استفاده می‌شود، که هویت جنسی‌شان با جنسیت مادرزادشان همخوانی ندارد. افراد ترنس سکسوال ممکن است، بخواهند یا نخواهند با تغییر هورمون یا جراحی، بدن‌شان را با هویت جنسی‌شان منطبق کنند.

LGBT:

نام اختصاری برای همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترنس سکسوال (لزبین، گی، بای سکسوسل و ترنس سکسوال)، که به افراد در حالت کلی اطلاق می‌شود.

آشکار سازی:

پرسه‌ی پذیرش خود، که برای افراد همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترنس سکسوال، در سرتاسر زندگی‌شان ادامه دارد. افراد ابتدا هویت همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترنس سکسوال را در خود مستقر می‌کنند، سپس ممکن است این موضوع را با دیگران در میان بگذارند. آشکار سازی، می‌تواند در خانواده و دوستان افراد همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترنس سکسوال نیز مصداق یابد. سطوح مختلفی از آشکار بودن وجود دارد: برخی ممکن است فقط به دوستانشان بگویند، برخی ممکن است در برابر کلی جامعه خود را آشکار کنند و برخی افراد ممکن است تنها با خودشان صادق باشند. مهم است که دریابید که همه در موقعیت یکسانی از نظر آشکار بودن قرار ندارند و به این امر احترام بگذارید. «آشکار سازی» در این متن به معنی آگاه ساختن دیگران از این موضوع است، که عزیزی دارید که همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترنس سکسوال است.

افراد ناسازگار با چهارچوب‌های جنسی:

شخصی که به واسطه ویژگی‌های مادرزاد یا انتخابی با انتظارات مبتنی بر جنسیت اجتماع منطبق نیست.

فرزند همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا و یا ترنس سکسوال است. حالا چه؟

بعد از این که پسر ۲۸ ساله‌مان به ما گفت همجنس‌گرا است، ناامید و درمانده، سراسیمه، گیج و ناتوان از انجام هرکاری، دقیق‌ترین توصیف ممکن از ما به عنوان والدین او بود،... احساس کردیم،

تنهاییم، به شکل وحشتناکی تنهاییم.

مادر یک پسر همجنس‌گرا

بسیاری والدین برای شنیدن این کلمات آماده نیستند، «مامان، بابا، من همجنس‌گرا هستم»، برخی برای این آماده نیستند که به صورت غیر مستقیم، چه از طریق شبکه‌های اجتماعی، مشاور مدرسه یا یک همسایه دریابند فرزندشان ممکن است، همجنس‌گرا، دو جنس‌گرا یا ترنس سکسوال (LGBT) باشد. اگر این‌طور هستید، واکنش اولتان این خواهد بود که «چه‌گونه با این موضوع برخورد کنم؟». برای برخی دیگر واکنش ممکن است بیش‌تر به این صورت باشد، «حالا که می‌دانم، برای پشتیبانی و یاری فرزندم چه کار می‌توانم بکنم؟»

واکنشتان هرچه است، ما این‌جا هستیم تا اطلاعات مورد نیازتان را فراهم آوریم، تا واکنشتان نسبت به این خبر و گرایش جنسی و یا هویت جنسی فرزندتان را درک کنید، تا به شکلی مناسب و یاری‌رسان پاسخ دهید. ما همه‌جا هستیم و جلوه‌های مختلف سیاسی، مذهبی و فرهنگی را بازتاب می‌دهیم. ما بسیاری از آن‌چه شما اکنون تجربه می‌کنید را پشت سر گذاشته‌ایم.

پژوهش‌های اخیر سن متوسط آشکارسازی را بین دوره‌ی میانی و پایانی نوجوانی مشخص کرده، البته برخی حتی زودتر از این‌ها آشکار سازی می‌کنند. با استناد به پژوهش‌های دکتر کتلین رایان، از پروژه‌ی پذیرش در خانواده‌ها، سن متوسطی که کودکان درمی‌یابند LGBT هستند ۱۳ است. هرچند برخی تا سن بزرگ‌سالی برای آشکارسازی صبر می‌کنند، ولی سن میانگین آشکارسازی رو به کاهش است. بنا به مقصود کتاب، از واژه‌های «جوان» و «فرزندتان» استفاده می‌کنیم ولی می‌دانیم، افراد در سنین مختلفی آشکار سازی می‌کنند. محتوای این کتاب، چه عزیزتان ۱۰ ساله است و چه ۱۰۰ ساله، با موقعیت شما مرتبط است.

حال که می‌دانید (یا مشکوک هستید) که فرزندتان LGBT است، بایدسه چیز را به خاطر داشته باشید:

واکنش‌ها گوناگون و همه ارزشمند هستند:

فقط یک واکنش در برابر پی‌بردن به LGBT بودن فرزندتان وجود ندارد. واکنش درست یا غلط وجود ندارد. پاسخ‌تان مهم است، ولی نباید از آن‌چه در آغاز احساس می‌کنید، شرمگین باشید. برخی نگران امنیت عزیزشان می‌شوند، برخی احساس گناه می‌کنند که چنین چیزی چه‌گونه اتفاق افتاده، برخی دچار اندوه می‌شوند که چرا بدون آن‌که به آن‌ها گفته شود متوجه نشده بودند، یا از این خشمگین می‌شوند که چرا فرزندشان زودتر به آن‌ها نگفته. دیگران ممکن است خوش‌حال شوند، که فرزندشان با آن‌ها صادق است و درهای دلش را به روی آن‌ها باز کرده، ممکن است احساس آسایش کنند که حالا، می‌دانند چه چیزی فرزندشان را آزار می‌داده، یا از این مسرور باشند

کتاب نوبت

ذهنِ فرزندان می‌گذرد هم باخبریم. در نتیجه، وقتی فرزندی می‌گوید «من همجنس‌گرا هستم» و ما شصت‌مان هم خبردار نشده بوده - یا آن‌که می‌دانستیم و پیش خودمان این حقیقت را انکار کرده بودیم - ممکن است این احساس در ما ایجاد شود که نمی‌دانیم فرزندان کیست یا چه کسی شده است.

همه‌ی والدین از آن‌چه فرزندان خواهند شد، آرزو دارند بشود و می‌تواند بشود، رویا و تصویری دارند. رویایی که از گذشته‌ی والدین، آن‌چه آرزو داشته‌اند و فرهنگ اطرافش زاده شده. با وجود آن‌که افراد LGBT در سراسر جهان بی‌شمارند، ولی بیش‌تر افراد، آینده‌ی فرزندان را بر پایه‌های رابطه‌ای دگرجنس‌گرا می‌بینند. سرگشته‌گی و درماندگی‌ای که احساس می‌کنید، بخشی از فرایند اندوه است، شما چیزی را از دست داده‌اید؛ شما رویایی را که احتمالاً برای فرزندان تجسم کرده بودید از دست داده‌اید. این خیال و وهم را که از درونی‌ترین افکار و احساسات فرزندان آگاهید از دست داده‌اید. ولی آشکارسازی فرزندان، لازم نیست به معنی پایان رویاهایتان باشد، فقط اندکی ظاهرشان را تغییر می‌دهد. هنوز می‌توانید رابطه‌ای تنگاتنگ و مبتنی بر عشق و محبت با آنها داشته باشید. در واقع، ممکن است رابطه‌تان، اکنون، عمیق‌تر هم شده باشد، زیرا او را از قبل بهتر می‌شناسید.

این دو چیز را به خاطر داشته باشید:

فرزندان همان کسی است، که پیش از این بوده.

فرزندان همان کسی است که دیروز بوده. آن‌چه تغییر کرده، تصور و فهم شما از فرزندی است که فکر می‌کردید هست و دریافتی که فکر می‌کردید از جهان درون او دارید. این حس از دست دادن، می‌تواند سخت باشد، ولی تصور سابق‌تان می‌تواند با فهم جدیدتر و شفاف‌تری از فرزندان و رویاهایی نوین برای کودکان جای‌گزین شود.

این یک دوره یا فاز گذرا نیست.

مهم است که بپذیرید و تصدیق کنید، زیرا LGBT بودن یک فاز یا دوره نیست. ممکن است برخی در دوره‌ی آزمون و جست‌وجو باشند، ولی کسی که به این مقطع رسیده که به یکی از والدین بگوید که LGBT است، معمولاً یک فاز را از سر نمی‌گذراند. قاعدتاً چه شخصی زمان سخت و بسیاری را صرف درک و پذیرش گرایش جنسی یا هویت جنسی‌اش کرده است.

دوباره تکرار می‌کنیم، این یک سفر است و بخشی از این سفر شناختن فرزندان در سطحی عمیق‌تر است.

جزوه را در شماره‌ی بعد ادامه خواهیم داد.

که حالا فرزندان می‌داند حقیقتاً کیست. همه‌ی این واکنش‌ها طبیعی هستند.

این یک روند است:

واکنش‌تان، پاسخی که به فرزندان می‌دهید، یادگرفتن درباره‌ی موضوعات مرتبط با LGBT ها، به اشتراک گذاشتن این اطلاعات با خانواده و دوستان، همه‌ی این‌ها زمان می‌برد. بدانید که طبیعی است که یک شبه با این موضوع کنار نیایید. به اندازه‌ی نیازتان برای فهم احساساتتان زمان صرف کنید. اگر بخواهید، می‌توانید از این دوره با پیوندی قوی‌تر و مستحکم‌تر با فرزندان، از آن‌چه قبلاً بوده، بیرون بیایید.

شما تنها نیستید:

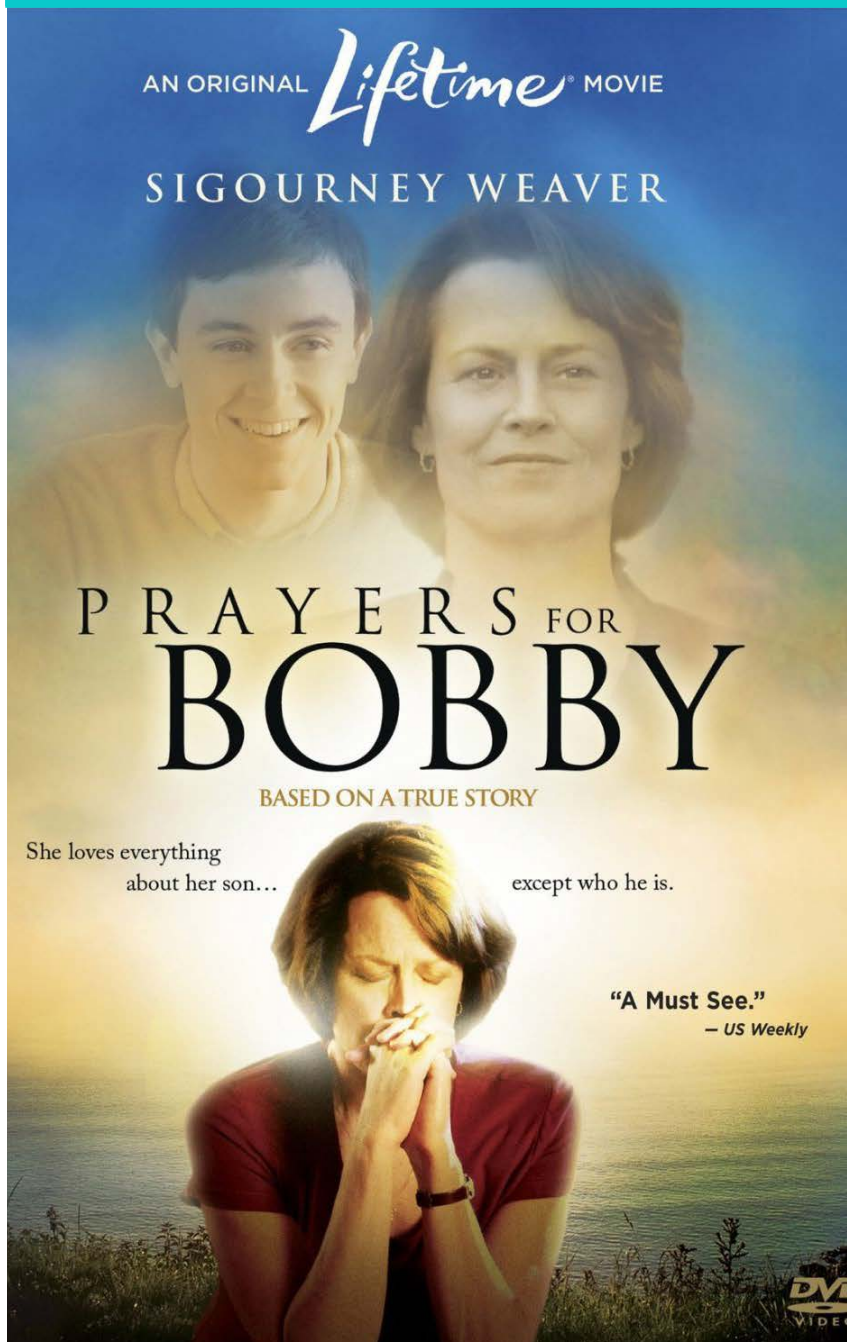
شما تنها نیستند، در سراسر دنیا بسیارند کسانی که در شرایط شما و فرزندان قرار دارند. به نقل از بنیاد ویلیامز، پژوهشکده‌ای در حوزه‌ی LGBT، در آمریکا بیش از ۸ میلیون نفر زندگی می‌کنند که خود را همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا معرفی می‌کنند و طبیعتاً همه‌ی این‌ها خانواده دارند. بنا به همان پژوهش، نزدیک به ۷۰۰,۰۰۰ ترنس سکس‌وئال در آمریکا زندگی می‌کنند. پژوهش‌های دیگر نشان می‌دهند، از هر ۱۰ نفر ۷ نفر، شخصاً یک LGBT را می‌شناسند، به زبان دیگر، اگرچه این‌طور به نظر نمی‌رسد، افراد LGBT همه‌جا هستند و خانواده‌ها و حامیان‌شان نیز هم‌جا حضور دارند. شما در این روند تنها نیستید. حتی اگر احساس تک‌افتاده‌گی یا عصبی بودن می‌کنید، حرف زدن با کسانی که آن‌چه اکنون تجربه می‌کنید را پشت سر گذاشته‌اند به شما کمک خواهد کرد. کتاب‌های و وبسایت‌های بسیاری برای خواندن و افراد بسیاری هستند، که می‌توانید با آن‌ها صحبت کنید که با بیان تجربیاتشان می‌توانند به شما در پیش رفتن به سوی وضعیت بهتر یاری برسانند. شما در مسیری قرار دارید که مانند هر مسیر دیگر، فراز و نشیب‌هایی دارد، ولی بسیارند خانواده‌هایی که این مسیر را پیموده‌اند و به منزلگاهی آسوده‌تر از آغاز راه رسیده‌اند، جایی که در آن به فرزند، خانواده و جامعه‌ای که حتی نمی‌دانستند وجود دارد، نزدیک‌تر شده‌اند.

فکر می‌کردم، فرزندم را می‌شناسم.

«نقطه‌ی عطف برای من وقتی بود که پسر من گفت: بابا من همان کسی هستم که قبلاً بودم. حالا شش ماه گذشته است و من این را بهتر دریافته‌ام، هیچ چیز در زندگی او عوض نشده است. دریافت من از او است، که تغییر کرده.»

پدر یک پسر همجنس‌گرا

ما فکر می‌کنیم، فرزندانمان را از لحظه‌ی تولد چنان می‌شناسیم و درک می‌کنیم، که برخی حتی باور می‌کنیم که از افکار و آن‌چه در



پیامی که مری گریفیث، در سخنرانی‌اش در جلسه‌ی شورای شهر برای تعیین روز همجنسگراها، آن را بیان میکند. «همجنسگرایی گناهه. همجنسگراها محکوم به این هستند که همه‌ی زندگی‌شان را در جهنم زندگی کنند. اون‌ها اگر بخوان میتونن خودشون رو تغییر بدن، اگر ایمان قوی داشته باشن... اینا حرفایی بود که پسر من زدم وقتی فهمیدم همجنسگراست و حالا پشیمونم که چرا بیشتر در این مورد تحقیق نکردم. من هرچی گفتم از روی سرسختی و تعصب کورکورانه بود...»

بازی خوب سیگورنی ویور در نقش مادر بابی برای وی نامزدی امی، گلدن گلاب و انجمن بازیگران سینمای آمریکا را به همراه داشت. همچنین خود فیلم در بخش بهترین فیلم تلویزیونی در مراسم امی نامزد کسب جایزه شد.

این فیلم، شاید تاثیرگذارترین فیلمی است تا به حال با موضوع همجنسگرایی ساخته شده و داستان احساسی‌اش مطمئناً دید خیلی از دگرجنسگرایان را به موضوع همجنسگرایی عوض خواهد کرد.

Prayers for bobby

دعاهایی برای بابی

❖ نیما سروش

دعاهایی برای بابی محصول ۲۰۰۹، بر اساس داستان واقعی و غم‌انگیز زندگی بابی گریفیث نوجوان همجنسگرای آمریکایی است. این فیلم اقتباسی است از کتابی به همین نام نوشته‌ی لروی اف. آرونز. دعاهایی برای بابی داستان مری گریفیث، مادری مذهبی و پسر نوجوانش بابی است.

بابی که در جو مذهبی‌ای که مادرش در خانه ایجاد کرده، بزرگ شده است، وقتی متوجه گرایش جنسی خود میشود با ترس از دست دادن خانواده و ترس از خشم خداوند از وی به خاطر همجنسگرا بودنش روبرو میشود. او بعد از یک خودکشی ناموفق، به برادرش درباره همجنسگرا بودنش میگوید و برادرش هم بقیه خانواده را مطلع میسازد. مادر بابی که همیشه این باور را داشته که در دنیای بعدی همه‌ی خانواده با هم در بهشت زندگی خواهند کرد، با همجنسگرا بودن بابی کنار نمی‌آید و اصرار دارد که اگر بابی بخواهد و تمام تلاش خود را بکند میتواند با ایمان قوی نفس خود را کنترل و گرایش جنسی‌اش را تغییر دهد.

بابی که میخواهد دوباره خود را به خانواده اش نزدیک کند، ابتدا می‌پذیرد که همراه مادرش در جلسات روانپزشکی و جلسات کلیسا شرکت کند. ولی به مرور زمان متوجه میشود که همجنسگرایی‌اش جزیی از هویت و طبیعت اوست و چیزی نیست که بتواند آن را تغییر دهد.

در نهایت مری به بابی می‌گوید که پسر همجنسگرا ندارد و بابی هم برای زندگی پیش دخترعموی خود می‌رود و ...

دعاهایی برای بابی فیلمی ست تلویزیونی که در ژانویه سال ۲۰۰۹ از شبکه‌ی لایف تایم پخش شد. فیلم به خوبی تصویری ملموس از یک مادر مذهبی و همجنسگراستیز را به تصویر میکشد که پس از کشمکش‌ها و درگیری‌هایش با مذهب و گرایش جنسی پسرش، در نهایت پس از یک دوره‌ی سخت عاطفی تبدیل به فعال حقوق همجنسگراها میشود. فیلم به خوبی پیام خود را به بیننده منتقل میکند.

ترانه ی **glad to be gay** در سال ۱۹۷۶ توسط تام رابینسون نوشته شد. تام رابینسون ترانه سرا، خواننده و مجری همجنسگرای انگلیسی است. تام رابینسون وقتی ۱۳ سال داشت پس از اینکه عاشق یکی از همکلاسی‌های خود شد متوجه گرایش جنسی خود گردید. او علاوه بر فعالیت‌هایش در عرصه موسیقی، به عنوان فعال حقوق اقلیت‌های جنسی نیز شناخته میشود. او همچنین سابقه همکاری با التون جان آهنگساز و خواننده مطرح همجنسگرای انگلیسی را دارد. او این ترانه را به مناسبت رژه غرور اقلیت‌های جنسی لندن نوشت. این ترانه به گونه‌ای سرود نمادین اقلیت‌های جنسی انگلستان بشمار می‌آید. در این ترانه تام رابینسون با لحنی طنز به نقد جو جامعه لندن و دیدگاه قشرهای مختلف لندن دهه ۶۰ و ۷۰ نسبت به مسئله اقلیت‌های جنسی می‌پردازد. در بیت‌های آغازین ترانه به نقد رفتار پلیس لندن و یورش‌های خشونت‌آمیز به گی کلاب‌های لندن می‌پردازد. همجنسگرایی در دهه ۶۰ در انگلستان جرم محسوب میشد. او همچنین در این ترانه از آزادی مطبوعاتی که موضوع اقلیت‌های جنسی را دنبال میکنند انتقاد و پیگرد قانونی این مطبوعات را محکوم میکند که به جرم ترویج فساد اخلاقی محاکمه میشوند در حالی که مجلاتی مانند **playboy** آزادانه فعالیت میکنند. در بیت‌های بعدی هم به انتقاد از گسترش همجنسگراستیزی و پیامدهای تخریبی آن برای همجنسگرایان می‌پردازد. بعدها نسخه‌های دیگری از این ترانه منتشر شد که موضوعاتی مانند ایدز در آن‌ها مطرح شد.

این آهنگ و متن ترانه را میتوانید از آدرس اینترنتی زیر دریافت کنید :

<http://gladtobegay.net/versions/glad-to-be-gay-87>

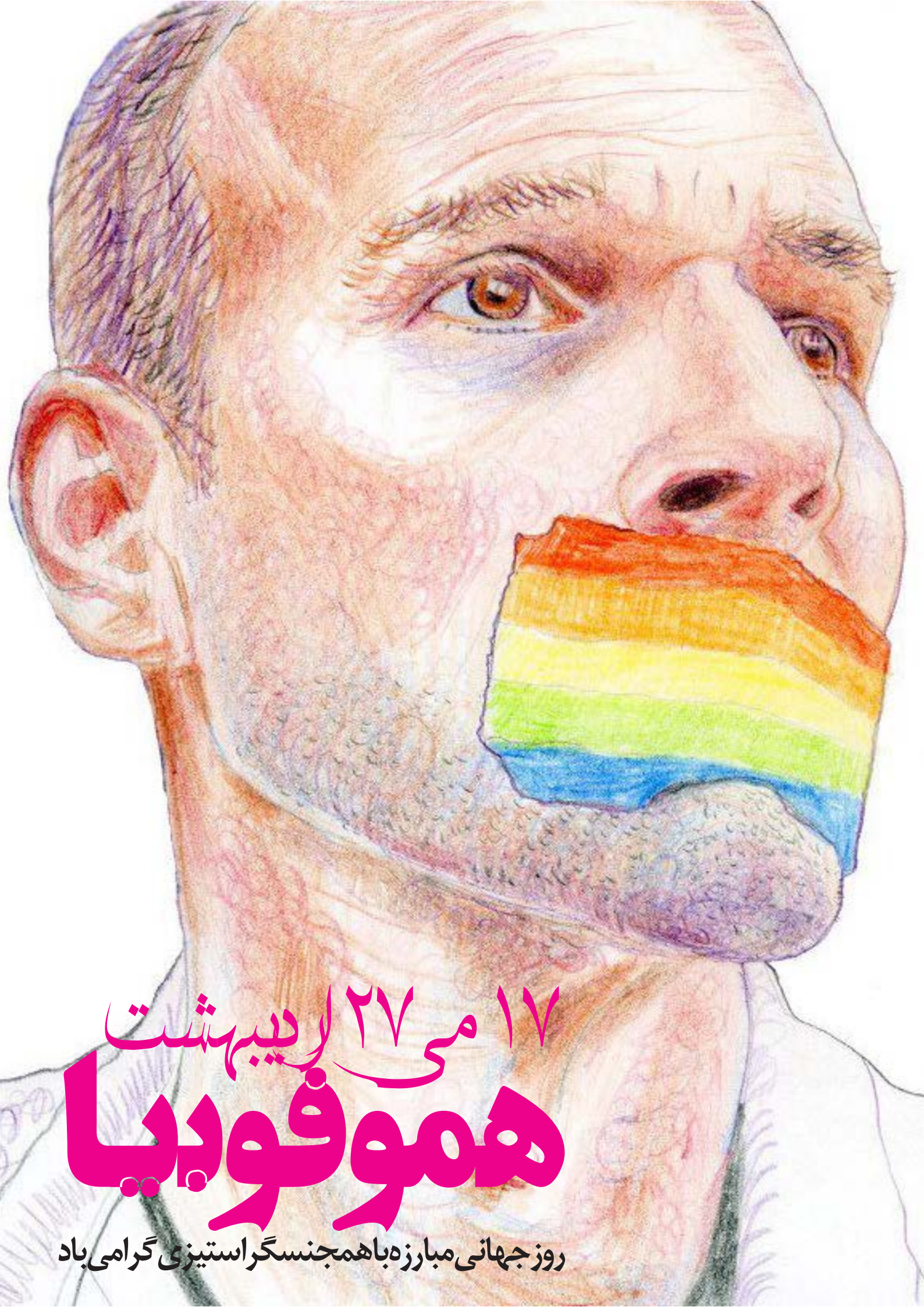


فیونا زد، نویسنده جامائیکایی ساکن آمریکا در اولین رمان خود، داستان بسیار هیجان انگیز و روشنگر زنی موفق را نقل می‌کند که تنها عشق او در زندگی کار است. زندگی بلیس سینکلر - که مانند خود نویسنده، متولد جامائیکا و ساکن آمریکاست از دور بسیار فریبنده و زیباست. شغل، خانه و زندگی عاطفی عالی او، آرزوی بسیاری از کسانیست که او را در خیابان، سر کار و یا در مهمانی‌های شبانه‌ای که برگزار می‌کند، می‌بینند. اما با تمام این‌ها، بلیس احساس کمبود می‌کند و هر روز به دنبال چیزی می‌گردد که هرگز نداشته و بالاخره آن را در جای غیرمنتظره‌ای می‌یابد. با گام گذاشتن در دنیای جدید، جذاب و سرشار از لذت، به همراه دختری دیگر، با تجربه‌های جدید آشنا شده و تابوهای کهنه را می‌شکند.

در یک انبار مخروبه، کلوب‌های شبانه، خانه و حتی محل کار خود، بلیس روی یخ نازک تمایلات جنسی خود راه می‌رود تا این که نهایتاً، خود و تمام دنیایش در آب‌های سیاه زیر یخ‌های سفید، غرق می‌شود.

شکست خورده و رانده شده به زادگاهش، جامائیکا بر می‌گردد. جایی که امیدوار است با پدرش که سال‌ها پیش او را از خود رانده بود، آشتی کند. اما در این سفر چیزی را کشف خواهد کرد که تا به امروز جای خالی آن را احساس نکرده بود.

رمان بلیس در سال ۲۰۰۵ نامزد جایزه لمیس برای ادبیات دگرباشان بود.



۱۷ می ۲۷ اردیبهشت
هموفوبیا

روز جهانی مبارزه با همجنسگراستیزی گرامی باد